

کتابخانه  
میراثورای  
اسلامی

۱۷



کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب ابن جریر الطبرستان

مؤلف محمد بن جریر طبری

مترجم

شماره قفسه ۱۷۸۱۹



جمهوری اسلامی ایران

سازمان اسناد و کتابخانه ملی

شماره ثبت کتاب ۲۰۸۹۸۴

خطی  
کتابخانه  
مجلس شورای  
اسلامی

۱۷۸۱۹

۱  
۱  
۲  
۳  
۳  
۵  
۶  
۸  
۸  
۹  
۱۰  
۱۱  
۱۲  
۱۳  
۱۴  
۱۵

خطی  
کتابخانه  
مجلس شورای  
اسلامی  
۱۷۸۱۹

کتابخانه مجلس شورای اسلامی



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۲۰۸۹۸۴

کتاب ابن جریر الطبرستان

مؤلف عبدالمعز بن یوسف

مترجم

۱۷۸۱۹

شماره قفسه



۱۷۸۱۹  
۲۰۸۹۸۴

خط





شاکر آن یمنی نفس آدمی لیم است و مجهول محمول برین که  
 اگر کسی احسان رسد البته او دوست دارد و بهر که نعمت  
 رسد او نعمت بر او دوست دارد که حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله  
 که فرموده خلقت القلوب علی الحسن و البغض من اساء بعضی  
 دلنمای آدمیان برین آفریده شده است که هر که انز یا حساست  
 آید البته او را دوست دارد و هر که بدی پیش آید البته او را دشمن دارد  
 پس بن بران اگر شخصی نعمت رسد البته منعم را دوست دارد  
 و با خلاص و حضور در دنیا او مشغول گردد لیس حاصل کلام صاحب  
 سراجی همین که گویم خداوند تعالی را همچو خدا تخلص با حضور علی که بجز  
 دل بی اخلاص بود چندان اعتبار ندارد و در روز و حشر نازل  
 باد بر سر توده خداوند تعالی که بهترین خلق است که نام او محمد است  
 و در روز پس روان آن محمد برهنه قیام است رسول الله صلعم

تعلیم

تعلیم الفرائض و علیم الناس فانها نصف لیسلم گفت پیغمبر  
 بیاموزید علم فرائض را و بیاموزانید آن علم مردمان را زیرا که علم  
 فرائض پس از تمام علوم دینی است و اینست فرائض نمی از دیگر علوم  
 باشد علما ندانند و توجه آن سخن را دارند اند بعضی گویند نمی از آن  
 است که مردمان را در دو حالت است حالت حیوة و حالت ممات  
 دیگر علوم تعلق بکالت حیوة دارد و این علم تعلق بکالت ممات  
 بآن اعتبار نمی علم باشد و بعضی گویند ملک ثابت میشود بدو نظر  
 یکی با اختیار و یکی بضرورت از بیع و هبه و غنیمت و این اسباب بکار  
 ثبوت ملک میشود و از ارث ثبوت ملک بضرورت میشود یعنی  
 هر چند که وارث گوید من ایرانی ستانم صاحب شرع معفو ماید بکبر  
 این حقیقت و از امتناع و ابا میراث از ارث نمی رود  
 بخلاف سبب با حقیری اگر ترک کرد آرد و با بکند این ملک از وی میزد



پس باین اعتبار فرائض نمی علم باشد و بعضی میگویند که فرائض نی  
 علوم باعتبار فواید است یعنی امری که تحصیل جمیع علوم است  
 همان مقدار تحصیل این علوم ثواب حاصل می آید یا اگر مردی  
 در کورستان رود بگوید مردی وفات یافت مالی گذاشت و پسر  
 وارث ماند و پسر آن پسر وارث دیگر نذر آن تمام مال او آن پسر را  
 باشد بکشت بیان این مسئله تمام از جمیع کورستان عداست  
 پس نیمه علوم باعتبار اجر باشد و بعضی گویند نی علوم باعتبار تکلیفات  
 و تقریبات است یعنی اگر تمامی تقریبات و تحریکات فرائض را از  
 بنویسد و فائز و مجلدات آن همچو مجلدات سایر علوم شود و بعضی  
 گویند نصف العلم باعتبار اشکال است صورت هر تکلیفی که در جمیع  
 علوم است آن قدر در فرائض است چنانچه در حدیث وارد است  
 تعلوا الفرائض و علوا الناس فانها اول قصبة تنسی بیا موزید علم فرائض را

و بی موزانیدن فرائض مردمان را که بدست فرائض اولی است  
 که فرائض فرائض شود یعنی هرگاه که مشکلی است در اول خندان فرائض  
 نمی گیر پس در قیود تعلیم و تعلم کنید و در شرح کفر مطهر است  
 که مصطفی و اصحاب مصطفی را اکثر نذر کرده و در علم بوده است علم  
 قرابت و علم فرائض چنانکه در حدیث است قال علماءنا رحمهم  
 بقولهم بقرآن المیت حقوق اربعه مرتبه گفته اند علماءنا  
 و هرگاه که علماءنا واقع شود مردان امام اعظم و امام این بود  
 و امام محمد است میگویند که تعلق میکرد بمرکز میت چهار بار بتر  
 تیب اول حق ساقی میت بمرکز که او تعلق میکرد پس اگر دانش  
 یا وارثی یا موصی را متعرض شود که تسخیر کند بمن و همیشه شرعا  
 منع کرده آید تا اگر از تسخیر میت چیزی مانده بعده بآن بقید تعلق  
 میکنند حق دایمان و آنچه از تسخیر باقی مانده با وجود این و ارشاد



و موصی له را نیز سده که متعوض شوند حق خویش بکردار بعد تعلق میکرد  
در بقیه که از داین مانده است و ثلث آن باقی حق موصی  
است نه در زیاده و در ثلثان حق وارثان است چنانچه  
این عنقریب می آید الاول ببدء تکفین و تجنیز  
من غیر تبدیه و لا تقسیر یعنی مردی که در حالت مردن  
حق اول که تعلق میکرد بر میت تکفین ای کفن کردن میت  
و تجنیز ای ساختن میت اندک و غیر آن بغیر اسراف یعنی بی  
زیادی و نقصان مردی که در حالت حیوة جامه پوشیده  
آنچنان کفن دهند نه بهتر از آن نه بدتر از آن پس اگر مردی  
در حالت حیوة قناری و عادت می پوشید و او را کفن از کمتر آن  
جامه کنند در حق او تقسیر کرده شود ای نقصان کرده باشند  
و اگر مردی در حالت حیوة ترنگ و مفصودی می پوشید

و او را در حالت موت کفن از چهار عمل مل شاهی کنند  
در حق او تبدیه ای اسراف کرده باشد اما مردم در حالت  
مخلف کسوة و کرمی پوشند کدام حالت مقبر است  
یعنی جامه در خانه کمینه می پوشند و چون در مجلس محال  
بنده جامه بهتر از آن باشند و در جمعه و عید از آن بهتر  
می پوشند درین علماء را اختلاف است اکثر روایات  
برین که از آن جامه سازند که در جمعه و عید پوشی  
و قول حضرت مصطفی صلی الله علیه و علی آله برین مشاهد  
است که فرمودند تسوا کفن موتاكم فانهم یسئرون  
فما یسئرون بحسن الکفن نیک سازید کفن مردگان  
خویش را که ایشان میان خویش یکدیگر زیارت میکنند و غری می  
ورزند بیکدیگر کفن و بعضی گویند که مرا از تبدیه و تقسیر است



بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على سيدنا محمد  
آله الطيبين الطاهرين

که گفتن مستون باشد مرد راست است که اگر جامع گفتن بود  
اگر زیادت ازین کنند تیز بود و اگر کمتر از سه گفتن کند تقصیر بود  
زن راست است که پنج جامه باشد پس در زیادت ازین پنج نقصان  
ازین تقصیر و تیز بود در شرح کمتر میگوید اگر مردی کالای خسرید  
و قبض نکرد وفات یافت در صورتی که پنج را حق است بان کالا  
فصل الجهر از دیگر اشیاء و در تلوین میگوید اگر کسی هرچون است  
در هر که میت باشد متاجر است با شئی خریده شده است اما قبض تحقق  
نشده است باینکه جنایت کرده است درین صورت صاحب دین  
اول است و مقدم است از تکفین و تخریر سایر دینان ثم تقصیر و تلوین  
من جمیع باقی من ماله آنچه تخریر و تکفین باقی ماند و نیز میت ادا  
کرده شود در کمتر میگوید که دین که بر میت است بدو طریق است یکی  
دینی است که در حالت صحت لازم شده و یا دینی که در حالت مرض

در هر که میت باشد متاجر است با شئی خریده شده است اما قبض تحقق نشده است باینکه جنایت کرده است درین صورت صاحب دین اول است و مقدم است از تکفین و تخریر سایر دینان ثم تقصیر و تلوین من جمیع باقی من ماله آنچه تخریر و تکفین باقی ماند و نیز میت ادا کرده شود در کمتر میگوید که دین که بر میت است بدو طریق است یکی دینی است که در حالت صحت لازم شده و یا دینی که در حالت مرض

موت است بعلیه لازم شده است دوم دینی که باقرار میت  
در حالت مرض ثابت شده باشد اول مقدم دارند از دوم  
بعد وصیت بوارث تعلق کند ثم تقصیر او صایه من ثلث  
باقی بعد الدین بعد از ادائی دین آنچه باقی ماند از سهوی  
بخش این باقی وصیت میت را بجا آرند در هر دین میگوید اگر  
شخصی وصیت کرد ثلث مال خود را و مراد از دینی خسری است  
است اجماع است که دین خراجی در نمی آید ثم تقصیر الباقی  
بین ورنه ما الکتاب والسنن و اجماع الامة پس از وصیت  
بجا آورده آن آنچه باقی است قسمت کرده شود میان وارثان  
میت بکلم نص قرآن و اگر از نص قرآن مفهوم نشود قسمت  
کند بکلم حدیث مصطفی و اگر از حدیث مفهوم نشود قسمت  
کند بکلم اجماع مجتهدان فیدم باصحاب الفرائض هم الدین

بما فی قوله صلواته علیه السلام الطهارة السرس  
و لیست کرده اند از نص کالجود این  
بما آوردن آنچه باقی است قسمت کرده شود میان وارثان  
میت بکلم نص قرآن و اگر از نص قرآن مفهوم نشود قسمت کند بکلم حدیث مصطفی و اگر از حدیث مفهوم نشود قسمت کند بکلم اجماع مجتهدان فیدم باصحاب الفرائض هم الدین



اهرم سهام مقررده في كتاب الله تعالى يعني ليس ابتدا کرده شود بکس  
 که صاحب فرض اند و آن صاحبان فرض گمان اند که از برای این  
 حصص مقرر است در قرآن مجید ثم بالعصبات من جهة  
 النسب والعصبة کل من ياخذ ما بقية اصحاب الفرائض وعند  
 الافراد يکسر جميع المال ثم بالعصبات من جهة النسب وهو  
 موطن العقاقير ثم عصبة بنفسه على الترتيب الذي سنده ثم ردة  
 على ذوی الفروض التسمية بقدر حقوقهم ثم ذوالارحام ثم غولی  
 المولاة ثم مقرر له بالنسب على التسمية لم يثبت نسبة  
 بقراره من ذلك الغير اذ مات المقر مقرر على اقراره ثم  
 موصی له بجميع المال ثم بیت المال بیان قسمت میراث نیت  
 او امر اصحاب فرائض را دهند و ایشان آنرا نندکشتن از حصص  
 نذر کرده شده در کلام الله تعالى یعنی کسی اصحاب ثلث است کسی

اصحاب

اصحاب ثلثان و دیگری صاحب سدس است و دیگر صاحب نصف و دیگری  
 صاحب ربع دیگر خداوند ثمن آنچه خداوندان فروض باشند چون این  
 حصص خود بگیرند آنچه باقی ماند بعبه نسبتی دهند و اگر خداوندان فروض  
 چیزی باقی نماند عصبه را چنان بنشینند که در مسند جاریه و صورت وی چنین  
 است که زنی وفات یافت و از ثمن کلامت شوهر و مادر و دو برادر  
 در مادر و یک برادر و دو پسر و پدری و پسر و این مسند از ثمن است  
 نه هر شوهر که نصف مال و یک مادر که سدس مال و دو برادران مادرش  
 ثلث مال برادران عیالی محروم است زیرا که او عصبه است که از اصحاب  
 فرائض چیزی میماند او می گرفت و چون اصحاب فرائض تمام فرائض را  
 کردند و چیزی باقی نماند او محروم ماند که در فرائض السراج و عصبه از ثمن  
 که آنچه اصحاب فرائض ندارند او گیرد و اگر از اصحاب فرائض کسی باشد و  
 عصبه باشد تمامی مال در گیرد و اگر عصبه نباشد عصبه سببی باشد باقی مال



در کرد و عصب سببی و نه از کون است اگر خاوند اگر او نباشد  
و عصب او باشد از کور باقی او گیرد اما اگر تیره شود و اگر عصب  
نسب باشد و نه عصب سببی و از محکم هم می رسد فی الواقع و نه باشد  
باشد و کند بر دندان فرو نهد سببی قید نسب بی آن است که هر  
زن و شوهر در عصب این زن کنند و اگر از عصب سببی  
و عصب نسب سببی و عصب سببی نسب پس بر اثر و الارم هم  
باشد و اگر دوی الارم هم نباشد موی موالات را باشد و موی موالات  
از او بند که در شخص میان خویش هم عهد شوند مثلا زید و عمر را گویند  
هر چنانچه که من کنم تو از من دار باشی چون من بمیرم ارش  
من تو بستنی و اگر موی موالات هم نباشد مقرر با النسب غیر باشد  
بطریق که نسب او زن غیر ثابت نشود یعنی موی را بکند که این شخص  
بدانست اما هیچ چیز نسبت نشود چون حد کردن از وادان

که

کسی نباشد چنین شخص را ارش شود و اگر مقرر با النسب غیر الصفة  
کند و شود هم نباشد ارش هر کسی را رسد که میت نامی مال او شود  
کرده باشد اگر این چنین شخص هم نباشد و کند مال میت را به میت  
المانع من الارش اربعة الرق و افراکان و اناقصا و الفل  
الذي يتعلق وجوب القصاص او الكفارة و اختلاف الدنیه و منصف  
الدارین حقیقه كاللرب و الدنیه او حكا كالمنصف و الدنیه او  
المعروف بین من دارین مختلفین و الارش مختلف باختلاف المنفعة  
و الملك لا تقطع العصبه فیما بینهم منع کننده از ارش چهار چیز  
است یکی بندگی خواه بندگان کامل باشد چه نیمه قن و قن بزرگ و کوچک  
که مدبر باشد و از کتاب و نام ولد خواه بندگان ناقص چه نیمه مدبر و  
مکاتب و ام ولد و قن یعنی کشتی و ارش هر مورث را از این را  
اما آنچه این قنل که بسبب آن قصاص ما الفل الذي يتعلق وجوب





دو دار معتبر است بسطوة یعنی لشکر و پادشاه است یعنی ولایت  
مکرکوت قوه دارد و پادشاه دارد و اری دیگر توان گفت ولایت  
چند پادشاه دارد و اری دیگر توان گفت و عصمه هم یعنی  
از میان این نباشد یعنی اگر پادشاه چند است باید بعضی  
ولایت مکرکوت کرد و اگر پادشاه مکرکوت است باید بعضی  
ولایت بجهت نشود پیش عصمه میان ایشان نباشد یعنی اگر از  
ایشان برخواست و مراد از اختلاف درین غیر عملی است  
است تا آنکه اگر مسلمان در داری باشد و مسلم در داری دیگر و یکی  
بمیرد دیگر میراث برد و نیزه باید دانست که یکی از موانع ارث  
مبهم بودن تا پنج موت است یکی اگر پدر جایی مرده و پسر جایی دیگر  
و هیچ کدامی جانش معلوم نکراد که مرده و خسر که مرده درین  
صورت هم هیچ یکی از دیگر میراث نمی برد و فتوه علما برین است

برای

پس این مانع پنجم را در میان یاد کرده است و کافر میراث برد  
بر نسبت چنانچه ولادت و نسب چنانچه روایت  
مستحقها الفروض المقدرة فی کتاب الله ثلثه نصف  
والربع والثلث والثلثان والثلث والثلثان علی التضعیف  
والتضعیف این باب در بیان ضاقتن حصا و در  
بیان شتاختن انهر دم که مستحق آن حصا که انداز کرده شده  
است در کلام الله ثلث آن شش است یکی نصف دوشم سیوم  
چهارم ثمان پنجم ثلث ششم سدس بنابر برد و چند بودن  
و نمی بودن آن فایده این سخن یعنی دو چند بودن و نمی بودن  
و الله اعلم بالصواب و آن نیست یعنی همه فروض که در نمی  
مذکورند که اعلی مرادنی را دو چند باشد ادنی مرادنی را یکی  
باشد و آن فروض که اعلی مرادنی را دو چند باشد و ادنی

در

مرا علی بن ابی طالب باشد آن دروغ مذکور نیست قتل آنکه در  
 سوره است اگر چه آن تسعة هم خالی از این شش حرف است غلام  
 چهار ساله خود بود اما نه بطریق دو چندی و نمیکند آن معنی  
 هیچ کدامی از شش فرد و دو چند و نمیست بر این تسعة  
 مذکور در قرآن نیست بکلی آنها و امیر المؤمنین علی بن  
 الله و جهنم ثابت شده است که فرمودند در مسند بزرگوار  
 تسعة یعنی شتم آن زن بسم شد و بدگر فایده این قید دان  
 کافه فضلا خادم علما مؤلف ابی شرح عبدالعزیز بن یوسف میگوید  
 و ملتفت این امره علی و آنکه بنظر انصاف منظور فرمایند و آنچه  
 از این فقیر فایده باشد با صلاح آن نحوط سازند و احکام  
 خدا را بهام آتش شرف از بعد از الرجال و هم اللاب و الحید  
 و هو ابی لاب و ان علا و الام لام و التوج و تمان من التمام

و عن الزوجه

و عن الزوجه و التبت و مت اللاب و این سفلیت و الا  
 راب ام و الاخت الاب و الاخت الام و الام و الحید و الصبیحة  
 و هی الن لا بدخل فی جنبها الی المبت بعد فاسد مستحق این  
 حصص که در قرآن است و از ده کسیست چهار مردان یکی پدر  
 و دومی جد یعنی پدر پدر را که به بالا تر باشد سیم و برادری  
 مادری چهارم شوهر و هشت زنمان یکی مملوکه دومی دختر  
 سیم و دختر سیم و فرود رود چهارم خواهر اعیان فی بیجم خواهر  
 علا و ششم خواهر اخیان مادری هفتم مادر ششم جد هجده  
 اگر گویند که در نسبت اول سوری میت ام و زنیاید و معرفه جد  
 فاسده و معرفه مبدیه صحیح ازین صورت متفق منکشف میشود  
 بعلقت اب است و مبع علامت ام است





و اما الالبطة احوال ثلث الفرض المطلق وهو ان يكون ذلك مع الابن  
او ابن الابن وان سفل والفرض والتعصب معا وذلك مع النسل  
او بنت الابن وان سفلت والتعصب بالمحض وذلك عند عدم الولد  
وولد الابن وان نفل واجداد الصبي وهو الذي لا يدخل في النسبة  
الى الميت ام كمال الالب الا في اربع مسائل وسند ذكرها في موضع اخر

نحو

شاء الله تعالى وسيقطع بالالب لان الالب اصل في قرابة اللب  
الى الميت پدر را منه حالت است بكي انكه پدر صبا فرض فقط  
يعني عصبيت وفرض مدس مال است و اين صورت است كه  
شخص وفات يافت و ارثان گذاشت پس پدر پس درين  
صورت مال است ريش حصه را نند بكي پدر دهند و پنج حصه  
مهر را است و يا انكه شخص وفات يافت و ارثان گذاشت بكي پدر  
و ديگر پس و پدر صبا فرض است حصه او ششم است و پنج حصه مهر را  
راست و اگر چه هر چند فرو يابند يعني با جد او بر سر پدر يا فرزند  
همي حكم است حالت دومي كه پدر را فرض بالقصب است  
يعني حالت دارد كه دران صورت پدر هم صبا فرض است و عصبيت  
و اين در صورت است كه شخص وفات يافت پدر گذاشت و دختر گذاشت  
و دختر گذاشت در صورت پدر هم صبا فرض است و هم عصبيت

در فرضی که کور شد پیش از آنکه پدر را از آن رو ببرد  
فرض است که هر یک از سهم فرزندان تمام او باشد باقی  
نصف فرض است از آن دختر باشد یعنی یک سهم نصیب دختر باشد  
باقی نصف دو سهم آن که هم پدر را باشد بر وجه عصبه باشد  
و اگر یکی از دختر متبرک و دختر کبریت باشد همان حکم است  
سهم که هر یک از عصبه محض یعنی هم می برد و آن در صورت  
است که میت زن فرزند است و زن فرزند را که فرزند یعنی فرزند  
فرزند فرزند هم باشد و جدی و جدی پدر را که در چهارم و پنجم  
که ذکر کنیم آن چهارم را در محل خود است و ساقط می شود  
با وجود پدر زیرا که پدر اصل است در سیدان جدی است که بواسطه پدر  
میت می رسد یعنی پدر فریب تر است میت از جد و اما الاولاد الام  
فان اول ثلث السکس الواحد والثلث للاثین فصاعدا و کور

هم و اما سهمی القسمة والاستحقاق سواء لخطون بالولد والولد الام  
وان سفر الاب والجد بالاتفاق فرزند مادر را که است  
است حاله اول سکر و آن در صورتی است که یکی باشد یعنی اگر پدر  
مادر و یا خواهر مادر است علی فرضی که عصبه او سکر است  
حالت دوم ثلث است و آن در صورتی که برادر و خواهر مادر در دو  
یا زیاده از دو درین صورت عصبه آن سیوم عصبه از آن میت است  
علی فرضی که ثلث آن زن و ماداکان برابر اند در قسمت یعنی  
در بنی اخیانی ذکر و امانات برابر می خورند و برابر اند در استحقاق  
یعنی چنانچه ذکر و ساقط شوند امانات نیز ساقط شوند و آنکه  
بعضی مبتدیان در علم فرائض پیش کنند که نام طایفه اند و فرزند  
که ذکر و امانات برابر اند و جانش همی بنی اخیانی اند یعنی فرزند  
مادر که حاله سیوم است که بنی اخیانی ساقط می شوند با وجود



چهریت و با وجود صحیح از آنست و درین مسئله که ایشان  
 سابق میثون یک صحیح اتفاق است بخلاف آنچه یا حد بعضی  
 از بنی علایه و یا از بنی اعیان باشند که در سقوط بنی اعیان و بنی  
 علایه یک صحیح اختلاف است مبنی علی اهمیت آنها  
 و اما للزوج فی ثلثان النصف عند عدم الولد و ولد الابن  
 و آن سفلی و الربع مع الولد الابن و آن سفلی یعنی شوهر را در  
 حالت استیصال اول نصف است و آن در صورتی است که میت  
 را فرزند نباشد و فرزند بر نباشد اگر چه فرزند در دو حالت  
 دومی ربع است و آن در صورتی است که میت را فرزند باقی نماند  
 یا خد یا فرزند بر اگر چه فرزند در دو قسم اول فی الثلث و اما  
 الزوج فی ثلثان الربع للواحد فصاعدا عند عدم الولد  
 و ولد الابن و آن سفلی و الثمن مع الولد و ولد الابن و آن سفلی

این فصل

این فصل در بیان حالت زنان از آن جمله نکاح  
 را در دو حالت است حال اولی که ایستاده خواهد بود و یک باشد خواه  
 زیاده و این در صورتی است که میت را هیچ فرزند و وارث  
 نباشد حالت دومی آنست که میت را یکی از وجهیه یا زیاده  
 و فرزند و وارث نیز نباشد یا فرزند بر نباشد که فرزند در دو  
 درین صورت آن زن و میراث آنست و اما البتات الصلب  
 فاحوال ثلث لثمن للواحدة و الثلثان للانثیین  
 فصاعدا مع الابن للذكر مثل حظ الانثیین و هو یعصم  
 دختران صبی را در حالت استیکه حالت میت که نصف  
 میر و وقتی که یکی باشد دومی حاله اینست که ثلثان است  
 چون دو باشند یا زیاده ازین و دومی حالت میت که  
 دختران عصبیه شوند و این در صورتی است که برابر ایشان

برادر باشد پس هر دو صفت  $\frac{1}{2}$  و داده را هر یک نصف همان  
 از ایشان را عصبه میگرداند و نبات اللین نبات القلیب  
 و این احوال ستمه التقصیف الواحدة و الثنتان لاثنتین فقط  
 عند عدم نبات القلیب لهن السد مع الواحد الصلیب تکمله  
 للثنین و لا یرین مع الصلیب الا ان یکون تجدایین اول  
 قشیر غلام فیعضیهن یکون للصلیبین الثنتان و الباقی  
 بنهم لکن کثر حفظ الاثنین و یقطن بالابن و خسران بر  
 همچو دختران صلیب در بعض حالات و حراتی از ایشان  
 است حالت اولی نصف است و آن در صورتی که یکی باشد  
 دختران صلیب نباشد حالت دومی ثنتان است و این در صورتی  
 که دو باشد یا زیاده و دو دختران صلیب نباشد و حالت سیم  
 سکه است و این در صورتی که یک دختر صلیب باشد نصف

دختر

دختر بر دو سکه نبات این را ثنتان بگویند و مرد دختران  
 زیاده از ثنتان حتی نیست حالت چهارمی آنکه محروم مانند وی  
 در صورتی که دختران صلیب دو باشند پس ثنتان بنام ایشان  
 خواهند بود بفرورت نبات ابن محروم خواهند ماند که نبات  
 را در زیاده از ثنتان حتی نیست حالت پنجم آنکه دو دختر صلیب  
 باشند و بر این نبات این یک برادر باشد با فردی از ایشان  
 برادر باشد او عصبه گرداند پس آنکه باقی ماند از ثنتان نصیب  
 دو دختر صلیب آن باقی میان آن برادر و میان آن نبات این  
 قسم شود دو صعه نر را و یک صعه ماده را حال ششم آنکه آن  
 ساقط شود با وجود پیرمیت را و لوتر که ثنت نبات  
 این بعضی است اسفل من بعضی و ثنت نبات ابن این است  
 بعضی است اسفل من بعضی و ثنت نبات ابن این است



بعضی از ستم من بعضی نهند و الصوته کردار آن گشت  
 مردی که دختر از طرف یکی پس از آن بعضی آن دختران را پس از  
 گذاشت که بعضی آن فرد نیز باشد از بعضی در مرتبه بلا که این مسئله  
 در علم فقهی تشبیه شده و در وجه تشبیه آن سخنان گفته اند روشن  
 تر آنکه در لغت عرب تشبیه اخرو ختم را گویند و در اصلاح  
 فرائض تشبیه فکرات علی اختلاف الدرجات است یعنی  
 یا کردن دختران را بسیار اختلاف در درجات و ایشان اکنون  
 یکجهت نیستند و بر مبنای آن ظاهر تر نیز ترجمه گویم صورت مسئله  
 چنین است که زید وفات یافت و این زید را سه پسر بوده اند  
 عمر بکر و خالد هر سه در قیام پدر وفات یافته اند اکنون از  
 طرف عمر سه دختر گذاشت باین ترتیب یک دختر عمر و یک  
 دختر بکر و یک دختر بکر و این هر سه فرقی اول فرزند

و از فرز

و از طرف یک نیز سه دختر گذاشت باین ترتیب یک دختر بکر و یک  
 و یک دختر بکر و یک دختر بکر و یک دختر بکر و این سه فرقی  
 ثانی نامند از طرف خالد نیز سه دختر گذاشت باین ترتیب یک  
 دختر بکر و خالد و یک دختر بکر و بکر خالد و یک دختر بکر و بکر  
 و این سه فرقی ثالث نامند صورت این مسئله که می نگاریم است  
 فرقی

بن محمد	بن بکر	بن خالد
علیات	بن علیا	بن علیا
بنیت وسطی	بنیت وسطی	بنیت وسطی
بنیت سفلی	بنیت سفلی	بنیت سفلی
بنیت سفلی	بنیت سفلی	بنیت سفلی
بنیت سفلی	بنیت سفلی	بنیت سفلی
بنیت سفلی	بنیت سفلی	بنیت سفلی
بنیت سفلی	بنیت سفلی	بنیت سفلی

و در هر سه فرقی اول فرزند

العلین من الفرق الاول لا یوزن الا بالوسطی من الفرق  
 الاول یوزن علیا من الفرق الثانی والسفلی من الفرق  
 الاول یوزن بالوسطی من الفرق الثانی والعلین من الفرق  
 الثالث والسفلی من الفرق الثانی یوزن بالوسطی من الفرق  
 الثالث والسفلی من الفرق الثالث لا یوزن احد اذ اخر  
 هذا فتقول للعلین من الفرق الاول النصف والوسطی  
 من یوزن بالسکر تکمل الثقلین وانشئ للثقلین الاولین  
 یکون معبره غلام فیعصب من کانت بکرايه ومن کانت  
 فوقه من لم یکن ذات سهم ویقطع من دونه  
 علیا از فرق اول هیچ یکی برابر در متباین از بهر آنکه او  
 ولد ابن میت است و از فرق ثانی و ثالث هیچ کدامی ابن میت  
 ولد میت و وسطی از فرق اول و علیا از فرق ثانی برابر است  
 زفرانکه

نیز که ایشان هر دو ولد ابن میت اند و در فرق ثالث  
 ابن میت ولد نذر و سفلی فرق اول برابر است و وسطی فرق  
 ثانی و علیا فرق ثالث از بهر آنکه ایشان هر دو ولد ابن میت  
 میت اند و سفلی فرق ثانی را برابر است و وسطی فرق ثالث را  
 آنکه ایشان هر دو ولد ابن میت و ابن میت اند و سفلی فرق  
 ثالث را برابر نیست هیچ کدامی از بهر آنکه او ولد ابن میت  
 ابن میت است پس چون ابن مرتب نیات فرق ثالث  
 را شناختی بر کمرش خوش دار میگویم میت که علیا فرق اول را از  
 همه نیات اقرب است در درجه او که او ولد میت است  
 و در فرق ثانی و ثالث ابن میت هیچ ولد ندارد پس در صورت  
 اوقایم مقام بنیت صبی است مراد علی و انصر انه تقاضی نصف  
 میرسد و هر وسطی فرق اول با کسی که برابر است در مرتبه یعنی علیا



فرقی نماند اینها هر دو را سکه است و درین صورت دیگر را نیز  
نمیبرد از هر آنکه حقیقتی از مزر که است زیاده در نشان نیست  
و هرگاه که علیا فرقی اول را نصف سید و سطلی فرقی اول و علیا  
فرقی ثانوی را سکه سید نشان را اینها هر سه استیفا کرد پس دیگر  
محرور ماند اکنون طرح مسد را گوشه در اقل محرجی که از وی  
نصف و سکه دیگر که از شش نباشد نصف آن که هر علیا فرقی اول  
و سکه آن مرکز سطلی فرقی اول و علیا فرقی ثانوی را چهار کام  
ایشان را باشد باقی ماند دو سهم آن دو سهم را نیز در ایشان  
کنیم چون دیگر مستحق نیست پس سکه زدی شد و قاعده در سطلی  
اینست اذا جمع متساوی بمن ترده علی عده من لایر علی  
فاجعل المسد من سهام هم یعنی چون در سطل جمع شوند ضابطه  
درین مسد که صاحب نصف دوی صاحب سه سکه و قتی که یکی از دوی

نباشد

نباشد پس اگر سهام اینها بحکم یعنی تمام سکه را چهار کام باشد  
سه علیا فرقی اول مستقیم و یک و سطلی فرقی اول و علیا  
فرقی ثانوی غیر مستقیم و چون در سکه روک دو کام باقی باشد  
پس یک روک زده میخورد بنا بر آن این هر دو روک موقوف ماند در  
روک موقوف که دو کام ضرب کنیم در اصل مسد چهار کام است  
تصویر این مسد از جهت باشد از آن هر که از اصل مسد میبرد  
در موقوف ضرب بوی ده علیا فرقی اول را سکه بود درین موقوف  
که دو کام ضرب کنیم سه در شش حاصل آمده بوی ده و در سطلی فرقی  
اول و علیا فرقی ثانوی را از اصل مسد یک بود در موقوف ضرب کنیم  
یکی در دو و همان دو حاصل آمد هر یک را یک مستقیم آمد و سطلی فرقی اول  
با دو دیگر که برابر است یعنی سطلی فرقی ثانوی و علیا فرقی ثالث اگر که  
ایشان یک یک باشد عصبه میگرداند ایشان را پس در صورتی که برابر سطلی

فریق اول بر سه اصل مستند است سهم با علیا فریق اول نصف  
 سهم اول و اندوخته وسطی فریق اول و با کسی برابر است یعنی  
 علیا فریق ثانی این هر دو روس موقوف باشد باقی دو سهم  
 برای عصبه یک به بر سه دختر این پنج روز یک سهم و دو سهم باقی مردان  
 غیر مستقیم پس این هر پنج روز موقوفند اکنون بگویم که میان  
 روس موقوفه که دو است و میان روس موقوفه که پنج است نسبت  
 می باشد پس این هر پنج را ضرب کردیم در دو و شد دوه  
 ضرب کردیم در اصل مسکه که شش است حاصل شد شصت و پنج  
 این شصت و پنج اکنون هر که را از اصل مسکه چیزی باشد در موقوفه  
 ضرب کردیم بر یک دهم علیا فریق اول را از اصل مسکه بر بود  
 ده ضرب کردیم سه شد مراد دادیم وسطی فریق اول با کسی  
 که برابر است این را از اصل مسکه یک به بود در ده ضرب کردیم

چنان در اصل مسکه مراد شد مراد دادیم هر یکی را پنج عصبه یک  
 بر سه دختر بود این را از اصل دو سهم است در ده ضرب  
 کردیم سه شد بر سه است دادیم و هر دو دختر را چهار شصت  
 تا شد و آن کسی که در فردی مرتبه این پنج عصبه محروم  
 اند اما اگر بر سه فریق ثانی با کسی که برابر است یعنی  
 فریق ثالث پس شصت آن عصبه که داند هم این هر دو که برابر  
 است هم آن کسی که با از از است یعنی منفی فریق  
 اول در دو که برابر است در مرتبه پس در این صورت این  
 هر پنج دختر و یک به که بمنزل دو دختر است شصت روس  
 عصبه شد و اصل مسکه از شش شد سه مرصوب بصله  
 و یک مر آن دو صاحب سکس هر دو موقوف و باقی دو  
 سهم مر این هفت روس موقوف اکنون می باشد



و در هر یک از اینها است هر وقت از ضرب که در دو چهار  
 و چهاره ضرب کردیم در اصل مسئله کشش بود حاصل آنکه  
 و چهاره تصحیح می مسئله می باشد در مضروب ضرب کردیم بوی  
 و هم صحت نصف را بود در چهاره ضرب کردیم چهاره  
 بوی دادیم حاصل آنکه یک بود و در چهاره ضرب کردیم  
 چهاره شد با نشان هر دو دادیم هر یک را هفت عدد هفت  
 و یک را دو بود در چهاره ضرب کردیم هفت هفت  
 بر داشت و هر ضرب را چهاره مستقیم آمد و آنکه فرد از  
 ایشان است محروم است یعنی منفی فرقی است که برابر بود  
 که نیست حکایت که با او باشد در آن صورت آن بر هر دو  
 کردند هم آنکه را که بالا از او اند پس در نتیجه هم از اصل  
 مسئله کشش شد صحت نصف را سه و چهاره یک و یک و یک

دویم

دویم هر آن است که در ضرب کشش و ضرب یک به یک  
 دو و ضرب اکنون میا روک متوقف که دو است و یک را روک متوقف  
 که هفت است تا اصل است پس شش را در اصل مسئله کشش  
 ضرب کردیم اما چون مقصود در نتیجه آن هم حاصل می شود  
 خودیم یعنی شصت به کسر در ضرب چهاره حاصل می شود پس  
 نیز آن شش که چهار است در اصل مسئله کشش است ضرب  
 کردیم هفت چهار حاصل آنکه اکنون هر که از اصل مسئله ضرب  
 باشد در مضروب ضرب کردیم و یک ده علیاً نصف اول که صحت  
 نصف است و سه بود در چهاره ضرب کردیم دوازده شد  
 با دادیم حاصل آنکه یک بود در چهاره ضرب کردیم یک  
 چهار حاصل آنکه با نشان دادیم هر یک را دو و عقبه را دو بود در  
 چهاره ضرب کردیم هشت شد هر ضربی را یکی و یک و یک و یک

۶۳

و اما لاخوات لا بایام فاحوالهم نفس الواحد و المقتدر  
للاثنين فصاعدا ومع الاثلاث و اتم لذلك مثل حظ الاثنين  
عصبة به لا استأثم فی القرابة المألوف و المهر الباق مع النکاح  
او مع ثلث الابن لقوله علیه السلام و اجمعوا الاخوان مع النکاح  
عصبة من طین و لبن خواهران پدری و مادر ی را پنج حصه است  
یعنی نصف و آن در صورتی است که شرفی فوت نیست یک خواهر  
مادر و پدری که شرف او را حال میت علی فریضه یا نصف  
است و یکی دو سنگ و آن در صورتی است که شرفی فوت و شرف  
اعلی یا زاده از دو گشت سیمی آنکه عصبة نبیند یا برادر  
در صورتی که برادر و خواهر که شرف او را در صورتی که زاده  
و ماده را یک حصه تمامی آن برین طریق قسمت شود

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي هدانا لهذا  
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله



پدر زانست و خواهر اعیانی درین نیز محروم اند از ارشاد  
 نرند با تقاضای و غنم رحمتهم و این حال ششم است و نیز خواهر  
 اعیانی میراث نمی برند با وجود جد صحیح و این مسئله مختلف است امام  
 اعظم رضی الله عنه میگوید با وجود جد خواهر اعیانی میراث نبرند و  
 نزدیک صاحب میراث میزند و این حال هفتم است و مضیف  
 که پنج حال گفته نظر درین که هر سه صورت هر یک را یک شمرده  
 و این مسئله یکی از چهار مسئله است که مضیف رحمتهم علیه ذکر کرد  
 حالات رجاء و الفروض و عده بود که جد صحیح بمیراث  
 مکروه یا مصلوب درین مسئله هم جد صحیح نزدیک صاحب میراث  
 پدر است که نزد ایشان با وجود پدر خواهران اعیانی محروم است  
 و با وجود جد میراث می برند اما درین مسئله فتوی بر قول  
 امام اعظم است و صورت میراث خواهران با جد در این مقام

جد گفته

جد گفته خواهران است و الاغوات لایب الاغوات  
 لایب و تم و این احوال سبع بنصف الموعده و شش دان لایب  
 فصلا عند عدم الاغوات لایب و این مسئله مع الاغوات  
 لایب تکملة للشکلی و لایب مع الشکلی لایب و این مسئله  
 یکون معین ام لایب معصیت و این مسئله هم تذکر مثل حفظ الاغوات  
 و الساکنة ان یصرن عصبة مع البنات و بنات الابن کما  
 ذکرنا خواهر پدر که ایشان را ازین عدا کوبند و خواهر  
 این پدر و مادر را ندانند که ایشان را ازین عدا کوبند و در حق حکام  
 میراث و مر این خواهر عدا را هفت حالت است یکی نصیب  
 و این صورت است که شخصی وفات یافت و یک خواهر عدا او را  
 عدا فی حق الله تعالی نصف می آید و حق نشاء است و ان در  
 صورت است که شخصی وفات دهد و خواهر عدا نداشته باشد

از دو داریت ایشان علی فرضی مدتها ثلثان است از آن است  
 اما چون خواهان اعتیای نباشند کسی ایشان را سید است  
 و این در صورتی است که شخصی ذوات یافت و زمان گذاشت  
 یک خواهان اعتیای و دیگر خواهان اعتیای نصفی بر  
 و خواهان اعتیای را سید میرسد با ثلث حصه اخوات یکجا است  
 چهارم آنکه ایشان محروم میمانند و آن در صورتی است که دو  
 خواهان اعتیای باشند پس درین صورت ایشان را چیزی نرسد بجز یک  
 ایشان عصبه بغیر میباشند و این در صورتی است و خواهان  
 یا زیاده اعتیای باشند و برابر خواهان اعتیای برادر یا برادر  
 برادر ایشان را عصبه میگیرد و آن معنی ثلث است که باقی مانده است  
 از گرفتن ثلثان خواهان اعتیای آن ثلث میباشد برادر و  
 خواهان ملکه مثل حفظ الانثیبن قسمت شود حکمت ششم

آنکه ازین

آنکه ایشان عصبه میشوند و آن در صورتی است که میت را دو دختر  
 باشند و یا دختران بر دین صورت خواهان اعتیای باقی میمانند  
 و هفتم حالت را مصنف رحمه الله علیه اینجا مذکور است  
 و پس ازین خواهم گفت و آن آنست که ایشان با وجود پسر  
 ساقط میشوند یعنی پسران نیز و پسران و پسران و پسران  
 که هم یسقطون بالابن والابن الابن و آن سفل و الابن  
 بالانفاق و بالعبد عندی صنف رحم و یسقط بنو العلات  
 ایضا بالاف لامقام برادران و خواهان اعتیای و برادران  
 و خواهان علق هر ساقط میشوند بعد از پسریت و پسریت  
 نیز ساقط میشود هر چند که فرزند باشد پس شخصی ذوات یافت  
 و برادر و خواهان اعتیای دارد و خواهان اعتیای دارد و آنست  
 را پسر یا با وجود پسر آن برادران و خواهان هیچ یکی میراث



نمرد و همچنان ارمیت را بپوشاند و بکین پیر سرشده یا فرو تر نیز  
 برادرش و خواهران مذکورین میرا نمیزند و نیز برادران و خوا  
 هرا را عیال و عکلا با وجود پدریت میرا نمیزند با اتفاق علی  
 ثقه و نیز برادران و خواهران عیال و عکلا با وجود قنیت میرا  
 نمیزند نزد کمال عالم اعظم رضی الله عنه مسله دوم آنست  
 چهارم مذکور در مصنف و عدد کرده است که جد صحیح همچو  
 است مگر در چهارم پدرین قید نیز نزد صاحبیه جد صحیح همچو  
 پدریت و نیز برادران و خواهران عکلا با وجود برادر عیال  
 میرا نمیزند و اما الام فاحوال ثلث السدس مع الولد و ولد الام  
 وان سفل اولادین من الافوه والاخوات فصاعدا من  
 ابي جهته کما وثقت لکل عند عدم هو الاءلاء لذكورین  
 وثقت ما بقی بعد فرض اهد الزوجین و ذلک فی المسکین

احدی زوج و ابوان و الثانیة زوجة و ابوان و کون کلان  
 الابجد فلام ثلث جمیع المال الاعیانی بخیر وجهه ثلثا  
 فان لها ثلث الباقی مادر در حالت است یکی پدرین  
 با وجود فرزندیت با فرزند پدریت هر چند که فرود و ان در  
 صورتی که شخص فوت یافت مادر گذاشت و ان میت را بر  
 یا دفن شد در نفیوت مادر را سدر است و اگر فرزند میرا شد  
 هم مادر را سدر است و در صورتی که شخص فوت یافت و مادر نکند  
 و دو کس از خواهرش با برادر هر جهتی که باشد یعنی عیال عکلا  
 یا حیثان نیز مادر را سدر برود و حیثان در ثلث از جمیع مالین  
 و این در صورتی که هیچ یکی ازین مذکورین نباشند یعنی ازین  
 کسان که وجود اینان مادر را سدر بوده است پس حیثان که  
 مادر را ثلث از باقی حصه کی از ان و ثلث است یعنی از زنی

وفات یافت و تنویر گشت در صورت مادر را کسی نمی شناسد  
 است بعد از آن که شوهر نصف مادر را ثلث باقی اقل مخیر می کند  
 که از وی نصفی و ثلثی خیر و کم از ثلث نباشد پس اصل مسدود از ثلث  
 سهم شد نصف آن سهم هم مر شوهر را رسد و باقی از نصف  
 شوهر را ثلث باقی یک سهم یا آن مادر را رسد و دو سهم  
 را رسد و دیگر صورت آنست که مردی وفات یافت و از آن گذشت  
 زن و مادر و پدر زن را ربع است و مادر را ثلث و اقل مخیر می کند  
 که از وی ثلث باقی خیر و کم از چهار ربع نباشد پس اصل مسدود  
 از چهار ربع آن یک سهم بر زن میرسد و باقی ثلث باقی  
 که یک سهم است مر مادر میرسد و دو سهم مر پدر میرسد  
 باشد و اگر بجای پدر میرسد و دو سهم باقی پدر نباشد  
 و میرسد را بعد از ثلث سهم مادر را ثلث جمیع مال است و اربع

صورت است اگر شخصی وفات یافت و از آن گذشت زن و مادر  
 و پدر زن را ربع است و مادر را ثلث و بعد از باقی اقل مخیر می کند  
 از وی ربع و ثلث و باقی خیر و کم از دو اذنه نباشد پس اصل  
 که ثلث است مر زن را ثلث آن چهار است مر مادر را باقی پنج  
 سهم مر پدر را و این سهمی از آن مساوی است که مصنف و عده  
 کرده بود که بعد صحیح همچو پدر است مگر در چهار مسدود و مسلم هم  
 بعد همچو پدر است از هر کس با وجود پدر مادر را ثلث باقی  
 است و با وجود جد و مادر را ثلث کل است و نیز در صورتی که زنی  
 وفات یافت و از آن گذشت شوهر و مادر و پدر شوهر را نصف  
 و مادر را ربع و بعد از باقی اقل مخیر می کند که از وی نصفی و ثلثی و باقی خیر  
 کم از ثلث نباشد پس اصل مسدود از ثلث سهم شد نصف که سهم است که شوهر  
 را و ثلث دو سهم مر مادر را و باقی یک سهم مر پدر را و این صورت



امام ابو یوسف گفت و میگوید که مادر را ثلث باقی باشد  
 کل هر دوی نزدیک ابو یوسف در صورت اول اصل مدتر بود باشد  
 یک ربع است زن را و یک ثلث باقی است در او و دو مرتبه  
 را و در صورت ثانی اصل مدتر است باقی که نصف است زن را  
 و یکی که ثلث باقی است مادر را و دو هم که باقی از ایشان میماند  
 هر چه را و للجد البتة للام كانت اولایة وحده  
 كانت اکثر الاطلاق قوله علیه السلام اعطوا الجدة السکن  
 لانه عمره عن عمر بن الخطاب مع ام الامم فی السکن  
 قال الله انکم کما عینکم حدیثها ولس او اکثر اذا کن فی شئ  
 من الامار زاده علی السکن بواحدة من الجدات وکان یخبر  
 من الصحابة فصاروا یحیی ما منهم علی ان الجدة اذا کانست  
 من حصیل الام او من فیل الاب صفة او اکثر اذا کن ثلثان  
 متی دیات

البتة

متی دیات فی الدرر و یقطع کل من بالام و ایضا بالاب  
 و کنه کذا بالجدة الام الاب ان علت فانها ترش مع الجدة  
 یست من قبله مرتبه صحیحه در سکن است خواه از طرف مادر باشد  
 خواه از طرف پدر خواه یکی باشد خواه بسیار یعنی جده صحیح که از طرف  
 مادر باشد سکن مال می برد و جده صحیح که از طرف پدر باشد سکن  
 مال میرد اگر یک باشد هم سکن برد و اگر بسیار باشند هم سکن  
 میرند زیادت ز سکن نمیکند و گفته که این جدات همه صحیح  
 باشد برابر باشند در درجه صله ایشان سکن مال و میرد  
 هم خواه از طرف پدر باشند خواه از طرف مادر ساقط میشوند  
 بوجود مادر یعنی اگر میت را مادر باشد هیچکدام از جدات مادر  
 و پدری میرد نیز بنده با وجود مادر میت و ساقط میشوند با وجود  
 پدر و با وجود مادر پدر که این جده پدر است با وجود جد بسیار

میرز زید که این جبهه از طرف جبهه نرسد و این منتهی ایران  
چهار مسکن است که مصنف و عدد کرده است که جبهه صحیح همچو پدر  
مردود از مسکن برین مسکن جبهه با وجود پدر زید و با وجود  
میرزا می برد و القری من ائی جبهه کانت کجالبعدی  
من ائی جبهه کانت القری محجوب و ارشته فاذا مات عن آت  
وام ام الام فانکر که کلاب لان الجده من بهمة الاستیقت  
بالاب و بی کجالب ام الام لایاویها البعدی جبهه نزدیک  
پدر از میت از هر طرف که باشد خواه مادر که باشد خواه پدر که  
جبهه نزدیک حجاب میکند جبهه دور را یعنی با وجود آن جبهه  
نزدیک این جبهه دور میرزا نبرد از هر طرف که آن دور باشد  
یعنی خواه از طرف پدر باشد خواه از طرف مادر باشد و آن جدا  
نزدیک خواه از هر طرف نبرد خواه نبرد بهر حال جبهه نزدیک جبهه

دور از ارادت مجبور میگرداند پس درین صورت که شخصی  
دنیایست و پدر نکنداشت و مادر پدر نکنداشت و مادر مادر  
مادر نکنداشت پس با وجود پدر مادر پدر محروم است زیرا که از  
پدر میت میسرود و چون پدر موجود است مادر پدر محروم باشد  
و آن جبهه اگر چه محروم است فاما مادر مادر میت را محجوبه  
گرداند زیرا که این پدر در مرتبه مادران است در مرتبه نسبی  
مال برای پدر میت را باشد و اذاکانت الحبه و ذات قرابت  
واحدة کلام ام الاب و الانسری ذات قرابتین او اکثر کلام ام  
الام و لی ایضا ام اب و ام ام الاب بهذه الصورت

بقلم السيد شيخنا محمد باقر الخراساني



يا قبا للهون وعنده محمد رحمة الله تعالى انما يا قبا راجحان جود  
 جود خداوند يك فراتين و وجه ديگر خداوند دو فراتين باشد يا راج  
 و اين دو صورت است كه شصت فراتين است و دو وجه كذا شده يك  
 مادر را در مادر كذا شده ان مادر را در مادر است مادر پدر است  
 و اسم هر استي و دومی جود مادر را در پدر مصطفی است و اسم هر است  
 خاتون پس استي شمس خاتون را علی سر ایضاً است و اسم هر است  
 از مال مصطفی و سوسن میان است و میان شمس خاتون و سوسن میان است  
 قاضی ابو الحسن بنجام شمس است یعنی نیم از سوسن استی گردانی  
 شمس خاتون و نزد دیگر امام محمد بن حسن شیبانی رحمه الله تعالى علیه  
 سوسن میان است ان بصیرت شمس است و نشان از ان سوسن  
 استی را و نشان شمس خاتون را با قبا راجحان است العفات  
 الی شمس عصبه بنفیس و عصبه بنفیس و عصبه مع غیره

اما العصبه

اما العصبه بنفیس محکم ذکر لا بد من فی نسبته الی المیت  
 انشی و هم اربعة اصناف جز المیت و اصله و جزا ایه  
 و جزا حقه الاقرب الاقرب بر محجون بقوله الدر حقی  
 او الیه المیراث جز المیت ای البیون ثم بنوهم و ان سفلو  
 ثم اصله ای الایب ثم جد الایب و ان علام ثم جزا ایه  
 ای الاخوة ثم بنوهم و ان سفلو ثم جزا الجدة ای الاعلام ثم  
 بنوهم و ان سفلو ثم بنوهم و ان سفلو ثم بنوهم و ان سفلو  
 ان ذالقرابتین اولی من ذی قرابتة واحدة ذکر ان  
 او انشی لقوله علیه السلام ان ائمة بنی الایب الام تراش  
 دون بنی العلات کالایب الایب ام او الاخت الایب  
 و ام اذا صار مع عصبه مع المیت و بنت الابن اولی من  
 الاخت الایب و بنی الایب الایب ام اولی من بنی الایب الایب

۶۳

کند که حکم فی اعصاب المیت ثم فی اعصاب الحیة ثم فی اعصاب  
 حیدر ابن بابیه اعصاب است و عصبانسی بر سرش است  
 یک عصب بنفوس دوم عصب بنفوس سوم عصب مع غیره اما بیان عصب  
 بنفوس است که عصب بنفوس از کونیند که برین باشد که در نیت اولی  
 میت هیچ ماده در نباید و این عصب بنفوس چهار قسم است یکی جزوی  
 دوم اصل میت سوم جزو پدر یکم جزو میت هر که نزدیک  
 تر میت باشد ان اولی میراث باشد تر صیغ است مراد عصب  
 نسبت نزدیک در صیغ یعنی اولی ایشان میراث جزو میت  
 و ان میراث میت اند اگر برین نباشد میراث پس میت است  
 آنکه فردود پس ازین حکم نیست اگر از میراث و میراث بر  
 نباشد اصل میت میراث بر د که او نیز عصب بنفوس است و مراد  
 از اصل پدر میت است اگر پدر نباشد بعده جد میت یعنی

پدر پدر میت میراث بر د که آنکه بالاتر رود و اگر از اصل میت  
 نیز گشتی نباشد جز جد میت میراث بر د یعنی او در ان اگر او را  
 نباشد پس ان او در ان میراث بر د هر چند که فرزند  
 و انیشا از امر صیغ از روی قوه قرابت است یعنی خداوند  
 در قرابت اولی است از خداوند که قرابت نزدیکتر خواهد  
 اعتبار هر قوت قرابت است که حضرت مصطفی صلی الله علیه  
 فرموده است که اعیانی میراث بر نند نه علایق آنچه در صورت  
 که شخصی زنا ریافت دختر کند است و خواهر اعیان گذشت  
 یا برادران اعیان و برادران علایق در ان علایق گذشت بعد  
 فرض دختر آنچه باقی است نصیب است خواهر اعیان است و  
 برادران علایق را هیچ نمی رسد زیرا که اعیان قوه قسریه  
 است از میراث او از طرف مادر و پدر میرسد و علایق قوه



قرابت نیست زیرا که نسبت از طرف پدر میرسد فقط و در  
صورتی که شخصی وفات یافت و برادر زاده اش باشد پس از  
زاده علقه است برادر زاده اش اولی است یعنی او برادر است  
نه برادر زاده علقه و همچنین است حکم در اودران میت پس از آن  
همچنین است حکم در اودران پدر میت پس از آن همچنین است  
حکم در اودران جد میت و اما العصبه بغیره خارج من الذوات  
و من الاقارب فمصر من النصف و الثلثان یفرون عصبه  
باو خیرین می ذکرنا فی حالاتهم و من الاقارب من الایام  
و اقرب عصبه لا یفر عصبه باقیها کما العیم و العتمة الما الکفة  
للعیم دون الصحة عصبه بغیره چهار قسمت از زمان و زمان  
آنرا مندر که فرض است و ثلثان و ثلثان و ثلثان عصبه شود  
با برادران یکی در میت و دویم در میت بر سر میت و ثلثان و ثلثان

خواهر علقه

خواهر علقه و برادران می که او را در فرض نباشد آن زن با  
برادر خود عصبه نمیشود یعنی از میراث محروم باشد چنانچه شخصی  
وفات یافت و در زاده اش و علقه مال عامی برای او در  
و علقه محروم ماند و اما العقبه مع غیره کل انشی نصیر عصبه  
مع انشی اخر کما الاقت مع البنت کما ذکرنا و اخر العقبه  
العقبه ثم عصبه بنفسه علی الترتیب الذی ذکرنا بقوله علی السلام  
الاولیة ثم عصبه انسیب عصبه مع غیره هر زنی که  
میشود با برادر دیگر چنانچه خواهر یا دختر او شخص وفات یافت دختر  
که داشت و خواهر دختر خاصه فرض است اگر یکی است نصف  
میرد و اگر دو است ثلثان میرسد و باقی خواهر میرد و اگر خواهر  
عصبه مع غیره کویم و آخرین عصبه مال عامه است اگر چه  
کو شدند آن همه عصبه نسبی و دند اکتون نصف مع غیره

عصبه می کشند میگوید که آخرین عصب یعنی از آن عصب که هیچ  
 نوع نه گوارش ندارد هیچکس نباشد بعد عصب سیم برآش برود  
 آن موی ازادی است یعنی اگر شخصی بنده خود را آزاد کند و آن  
 بنده را هیچ یکی از اقارب خود مغایض و عصبانی نسازد  
 چنین موی آزادی که او را آزاد کرده است میسر برود و برتر از  
 مذکور شده که میسر میفرماید یعنی ارش بنده آزاد کرده شده  
 است و اسطه نسبت او و از آن معتقد مردان میراث  
 برند از بنده آزاد کرده شده نه زمان و لا شیء للامان من  
 ورثة المعتق لقوله علیه السلام یمن للنساء مع الولد الا لما  
 اعتق او اعتق من اعتق او کاتبین او کاتب من کاتب  
 یمن او و برین او و بر من و برین او و بر دلا معتقین  
 اگر شخصی وفات یافت و هیچ قرابتی نسبی ندارد و موی آزادی

دارد

داشت او هم مرد است فاما فرزندان او عصبه باقی اند ارش بنده  
 آزاد کرده شده هر عصبه موی آزادی باشد اما مردان گیرنده زمان را  
 نمیبرد از هر آنکه حضرت مصطفی میفرماید نیست زمان را ارش  
 بنده آزاد مگر آنچه خود آزاد کرده باشد یعنی زنی بنده خود را  
 آزاد کرد چون آن بنده بکیر داک زن میسر برد یا بکیر آنکه آزاد  
 کند آزاد کرده آن زن یعنی زنی بنده را آزاد کرده باشد و آن  
 بنده آزاد نیز بنده خویش را آزاد کرده باشد چون آزاد از آن  
 آزاد کرد و بکیر هیچ یکی دیگر نباشد همان ارش برود و بکیر  
 مکاتب کرده باشد آن زن یعنی زنی بنده خویش را مکاتب  
 کرد انید چون آن مکاتب بکیر و دیگر هیچ قرابتی نسبی  
 ندارد و چون زن که مکاتب کرده است ارش برده آنکه مکاتب  
 این مکاتبان باشد یعنی بنده خود را مکاتب کرد انید و مکاتب



نیز یک بنده خویش را که تب کرد انید چون مکاتب میرد  
 هیچ یکی دیگر ندارد که مستحق ارث باشد بجز آن زن که مولی  
 او را که تب کند انید بود همان زن ارث برد دیگر نه که  
 مدبره کرده باشد همان زن ارث برد چون سنج مستحق دیگری نمانده  
 باشد بجا سوا یک است که مدبره را نکونند که مالک او گفت باشد  
 چون من میرم این بنده من آزاد باشد و عتق آن بنده بعد  
 محات مولی میشود اکنون مولی را بکم صورت ارث باشد  
 جواب آن برد و وجه است یکی نیست که عصبه او میرد  
 کو یا که او میرد و می وجه نیست که موت مولی تقدیر ثابت  
 کنم مثلاً زنی بنده را مدبره کرد بعد از آن که مدبره کرده آن زن  
 مرتد شد نفوذ با الله معهما ولا عقبه بر اهراب شد قاضی حکم  
 بازادی آن مدبره کرد پس از آن زن داخل دارالسلام

انکه معلوم

آمد و اسلام آورد بعد اگر مدبره سیرد آن زن ارث او برد  
 چون وارث دیگری نداشته باشد یا آنکه مدبره مدبره آن زن  
 باشد و وارث دیگری نباشد همان زن ارث برد یا اگر آنکه  
 مرگند زنان میراث آزاد کرده خویش را یعنی بکشند و صورت  
 حریت که زنی بنده داشت و آن بنده را بدون مالک  
 خویش بکشد که مدبره بکشد پس زنی که بکشد را آزاد  
 کرده بعد از این زن فرزندی زاده بر آن فسر زنده مادر  
 صاحبند اگر آن فرزند بمیرد و لاء او یعنی ارث او برای آزاد  
 کننده مادر او را باشد یعنی زید و این در صورت است که  
 از وقت آزاد کردن زنی که بکشد را تا وقت ولادت کم از  
 شش ماه نباشد یعنی از وقت آزادی ولادت بعد شش  
 ماه یا زیادت باشد اما اگر از وقت آزادی آن زن که آزاد

کرده است کم از شش ماه باشد بهر حال ارث آن فرزند  
را مالک غلام بر دیاگر آنکه جبر کنند زن و لاء آزاد  
آزاد کرده ایشان و صورت او چنین است که فاطمه بنده  
را آزاد کرده بود اسم او صالح و آن صالح بنده داشت  
مخلص نام کنیز که آزاد کردید را در نکاح آورد و از این  
فرزندی زاده اکنون ارث آن فرزند مزید را باشد مگر آنکه  
جبر کند یعنی کنیز ارث را بسوی فاطمه و صورت جبر است  
و صالح مخلص را آزاد کند چون آزاد کرده باشد و لاء  
آن فرزند جبر کند بسوی فاطمه یعنی ارث آن فرزند فاطمه را  
باشد زیرا ولوترک اب المعنق و ابته عند  
ابی یوسف رحمه الله تعالى سدر الولاء للاب و الباق  
لللابن و عند ابی حنیفه رحمه الله تعالى و محمد رحمه الله تعالى

و المال

۳۳  
کمال المال للابن و لاشی للاب و لوترک اب المعنق و جته  
الولاء کلمه للابن بالانفاق اگر بنده آزاد کرده شده است  
و ذات فیت و هیچ وارث ندارد و بجز بر مولی آزادی  
و بر مولی آزادی پس قسمه مال آن بر قول امام قاضی انوشیروانی  
رحمه الله ششم حصه را از ولای مزید را باشد و بقی مال  
مرسوم را و نزدیک طرفین یعنی امام اعظم ابو حنیفه رضی  
الله عنه و امام محمد بن حسن شافعی رحمه الله تعالى مال مر  
سوم را باشد و مرید را هیچ نباشد و در صورتی که بنده آزاد  
کرده شده بجز هیچ وارث ندارد و بجز بر مولی آزاد و جد  
مولی آزادی درین صورت با اتفاق علماء شش حصه رحمه الله عليهم  
تمامی مال مرید را باشد و جد را چیزی نباشد و این مسئله یکی از آن  
مسائل است که وعده کرده مصنف گذاشته بود که جلد صحیح



همچو پدر است مکر در چند مسئله و من ملک فارم محرم  
 منه عتق عید و یکون و لاده که و کثرت نبات لکیر نکلون  
 دینار و المصغری عشرون دینار افا شتر تایلها پنجسای  
 شتم مات الالب و ترک شیا فالتش ان بینهن انما بالقرض  
 و البیابین امشتری الالبها سبالا و التلث اخبار لکیر  
 و خساء للمصغری تصحیح من شتر و اربعی یعنی هر  
 مالک شود قرابتی که خداوند تحریر است یعنی از انماست  
 که میان ایشان عقد مناکحه نیست همچو آنکه مالک شود  
 آزاد شود خواه مالک قصد آزادی وی کند خواه نکند و ولای  
 ان آزاد شده بر او مالک را باشد چنانچه در صورتی که مرد است  
 کثیر از دار حر را زده بود هر سه خواهان بودند و انکه  
 آزاد شده بعد پدر ایشان را از دار حر بر سر او زدند کبری

وصغری

و صغری و خواهران پدر را به نجاه دنیا خریدند کسی از کبری و  
 از صغری بعد از زاری آن پدر ایشان وفات یافت و مال  
 گذاشت اکنون قسمت آن مال علی و الفیض الله تعالی بطریق  
 باشد اصل مسئله از سه سهم باشد زیرا که اقل خرجی که از مال گذاشت  
 و باقی خیر و کم از سه سهم باشد هر سه دختر را نشان  
 علی و الفیض الله تعالی آید و باقی هر دو خرند پدر را باشد  
 و لاده آن طرف عصبه می آید آن دو سهم برین سه دختر  
 غیر مستقیم بر هر سه را پس موقوف ماند و یک سهم بران دو  
 و خریده پدر نیز غیر مستقیم بطریق موافقت میان  
 مال کبری است و آن سه سهم و میان مال کبری برای  
 صغری است و آن جهت است موافقت میان کسی و  
 عشری است و کتم هر مال ابعثری را که رد کردیم پس عشران

سه شنبه و در کرم پست را پس از آنکه او در نزد جمعی  
 عشره و عدد پنج شد و این پنج بمنزله روس این دو فرزند  
 پدر است اکنون نیست میان هر دو روس یعنی پس موقوف  
 که صاحبان بودند و پنج روس نیست میان هر دو روس  
 بمیان است بر ضرب کردیم یکی را در دیگری حاصل آمد پانزده  
 پانزده را ضرب کنیم در اصل مسله که سه بود حاصل آمد چهل  
 و پنج بر اصل مسله از سه باشد و مضروب پانزده باشد تقسیم  
 حاصل از چهل و پنج باشد اکنون هر که را از اصل مسله چیزی  
 باشد در مضروب ضرب کنیم بر دهم صاحبان نشان  
 را از اصل مسله دو بود در پانزده ضرب کردیم سی شد یکی  
 راده و بدیم بر وجه تساوی مستقیم آمد و هر دو مضروب را  
 را بر وجه عصبه یک بود در پانزده ضرب کردیم همان

پانزده

پانزده شد کبری را سه شنبه را بدیم نه شد و مضربی  
 را در مضرب شش است بدیم پانزده سهم بر نشان  
 بقسمت خمس تمام شد و مستقیم آمد بر اصل آمد  
 بر دست کبری نوزده سهم و بر دست و مضربه سهم  
 و بر دست مضربی شانزده سهم قسمت چهار پنج سهم تمام  
 الحجب علی نوعی حجب نقصان و هو حجب  
 عن سهم الی سهم و ذلك خمسة نفر للزوجین والام  
 و بنت الابن والاضمة لایب وقد مر بیانه و هو  
 حرمان والورثة فیه فریقان فریق لایحرمون بحال  
 البنت و هم ستة الابن والاب والزوج والبنت  
 والام والزوجة وفریق بر تون بحال و یحرمون فی  
 حال و هذا مثبتی علی اصحابی احد هاتین کل من



يد الى الميت الشخص فانه لا يرت مع وجود ذلك  
 الشخص سوى اولاد الادم فانهم يرتون معها لانهم  
 استحقاقها جميع التركة والثمن الاقرب والاقر  
 ذكرنا في العقبیات این باب ریا حجج  
 برده را گویند و اینجا در فرضی مراد است که وارثی از  
 برده کند بعد را و عجب بر دو نوع است یکی عجب نقصان  
 است و عجب نقصان از سهم بسیار بوی سهم اندک  
 است یعنی وارثی است که ثلث میکند اگر شخص نزدیکی  
 تر از آن باشد بوجدان نزدیک از ثلث بیدس می  
 رود یعنی بیدس میکند چنانچه بام ثلث است اگر  
 میت را نباشد و یا وجود و یا وجود بیدس بیدس  
 میکند پس در را عجب کرد نقصان و این عجب

مربع

۳۶  
 مربع کر است یکی زن دوم شوی سوم مادر چهارم  
 دختر پسر پنجم خواهر علاف زن را ربع است اگر میت را  
 فرزند نباشد اگر میت را فرزند نباشد زن از ربع نمی برد  
 شوهر از نصف است اگر فرزند از فرزند نباشد اگر زن را فرزند  
 باقی باشد آن فرزند شوهر را عجب نقصان میکند از نصف ربع  
 می برد مادر را ثلث است اگر میت را و لد یعنی دختر و پسر باشد  
 اگر برود دختر باشد از نصف میت مادر را عجب نقصان میکند  
 از ثلث بیدس میرد دختر را نصف است اگر دختر صلیبی  
 دختر صلیبی دختر پسر را عجب نقصان میکند از نصف بیدس میرد  
 خواهر علاف را نصف است اگر امی باشد اگر امی نباشد  
 از نصف بیدس می برد چنانچه در حالت زمان بالا نیز مذکور شد  
 دوستی عجب حرمان است و حرمان بی بهره بودن است یعنی

واری که بهره داشت دیگر و در این چنین بیگانه که او را  
 بهره کرد اند چنانچه برادر او میخواست اگر پدر نباشد میت را  
 اگر پدر باشد برادر محروم است و وارثان دو قسم است یکی  
 چنین که محروم نمیشوند و ایشان که هیچ مالی محروم نمیشوند  
 کسی که میت و پدر میت متواتر است و در میت و مادر  
 میت و زن میت این شش قسم تقسیم کرده اند  
 یک حالت است میرند و در حالت دیگر محروم میشوند چنانچه  
 جمعی از میرد اگر پدر نباشد چون پدر باشد محروم ماند  
 و اگر میرد میرد اگر پدر نباشد اگر پدر باشد محروم است  
 و عجب دو اصل است یعنی دو قاعده است که بنادان بر  
 دو چیز است یکی آنکه شخصی که بواسطه میرد با وجود آن  
 واسطه محروم می باشد چنانچه بر فرزندان پدر یعنی بر

و فرزند

و خواهران که میت میسرند بواسطه پدر اگر پدر باشد این نیز  
 میراث نرسد مگر فرزندان مادر یعنی برادران و خواهران  
 که ایشان با وجود مادر همه میراث می برند از میراث پدر و عصبی  
 میشود وقتی باشد که پدر متوجه جمیع مال میت نباشد و مادر متوجه  
 وقتی مستحقه جمیع مال میت را نمیشود و وقتی قاعده دیگری  
 که نزد یک زن باشد او عصبی میکند و در تر را چنانکه در باب  
 عصبی ذکر آن گذشته است و المحروم را عصبی غنما  
 و غنما این مسعود رضی الله عنه بکجب عصبی نقصان کا  
 بکفر و القاعل و الرقیق و المحجوب بکجب بالانفاق کالان  
 ثمن من الاخوة والاخوات فصاعدا من ای جهة کاتا  
 الاثران مع الارل و لکن کچیلان الام من الثلث الی الارل  
 هر که محروم است از اقرار میت او دیگر از عصبی میکند



خو خواه حجب حرمان خواه نقصان بپیکر آدمی حجب میکند و این  
انتخاب علی فاکت و این قول امیرالمؤمنین علی بن ابی  
طالب است که الله تعالی وجه و قول زید بن ثابت است رضی الله  
عنه و قول انزال صاحب مصطفی صلی الله علیه و سلم و علی الله است  
و نزد یک عبدالله بن مسعود رضی الله تعالی عنه هر که محروم  
از ارث اگر چه خود محروم است و لیکن دیگر را حجب نقصان  
میکند چنانچه محروم و ذوات یافت مادر گذشت و  
پسر که کافر پس از محروم از ارث بسبب کفر نزد دیگر  
مادر را حجب نقصان نکند یعنی مادرش ثلث می  
برد و نزد یک ابن مسعود رضی الله تعالی عنه حجب نقصان  
میکند یعنی مادر را از ثلث پس می برد و همچنین  
است در صورتی که پسر قاتل پدر بود و همچنان  
است

در صورتی

در صورتی که پسر نبذد کسی شد و اما آن وقت که حجب است  
یعنی نسب و ارث دیگر ارث نمی گیرد و در حجب نقصان و حجب  
حرمان میکند و در این مسئله اتفاق است ابن مسعود رضی الله  
عنه با دیگر صحابه رضوان الله تعالی عنهم اجمعین چنانچه در  
صورتی که شخصی فوت یافت و در پدر او یا دو خواهر از جهتی  
باشد یعنی اعتنا باشد یا علقه یا اختیاری و پدر گذشت  
و مادر گذشت پس با وجود پدر آن دو برادر یا خواهر محروم  
نمیکند محجب باند اگر چه خود محجب باند اما مادر را حجب نقصان  
میکند یعنی مادرش اگر برادران و خواهران نمی بود ثلث  
میکرفت در صورتی که مادر سران سر معرفت خارج  
الفروض اعلم ان الفروض المذكور است الله تعالی فی کتابه  
نوعان الال النصف والربع والثلث والثلثان

والثلث والعلكس على التضعيف والتضعيف  
 این بابست در بیان مخارج فروع بدان بدستی آن  
 فروع یعنی حصه که در کلام است تقاضا کور شده اند و نوع  
 است نوع اول که قسمت تضعیف و ترجیع در این است یعنی  
 قسمت نایم قسمت چهارم در دو کاتب نصف و ترجیع و ششم و  
 آن که فروع است و آن نیز فروع است ثلثان و ثلث و سده  
 و این بنابر تضعیف و تضعیف است و می تواند بود که قوله علی  
 التضعیف و التضعیف بطریق لغوی و شرعی و تفسیر کور باشد  
 یعنی تضعیف را تعلق بقسمت ثلثیت و سده و سده از هر  
 آنکه قسمت تضعیف و ترجیع در نوع اول مستقیم است و قسمت  
 و سده در نوع ثانی مستقیم است و تضعیف با نوع ثانی مستقیم  
 است و تضعیف با نوع ثانی تعلق دارد و دیگر وجه تضعیف

بالاخذ کور یا قسم و این وجهی طریقی است که بنابر آنکه  
 از فکر کتبک امید آنکه در زمره اهل دانش قبول افتد و الله  
 الموفق للصواب تاذیاجاً فی المسائل من هذه الفروع  
 احاداً واحداً فخرج کل فرض سبعة الا النصف فهو من ثلثین  
 كالربع من اربعة و الثمن من ثمانية و الثلث و الثلثان من  
 من ثلثة و السدس من ستة فاذا جاء مثنی او ثلثات و غیر من  
 نوع واحد فکل عدد یکون مخرجاً لیسر اقله لک العدداً ایضاً  
 یکون مخرجاً لضعف لک الجزاء و الاضعافه کالستة هو  
 مخرج السدس و الاضعاف و الضعف ضعف و اذا اختلط  
 النصف من الاول بکل الثانی او بعضه فهو من ستة و اذا  
 اختلط الربع من الاول بکل الثانی او بعضه فهو من اثنا عشر  
 و اذا اختلط الثمن من الاول بکل الثانی او بعضه فهو من اربعة



و عشرین چون بیاید در مسائل فرضی ازین فرض می  
 کور شده اند یعنی نصف ربع و ثمن و ثلث و ثلثان و سکن  
 یکان یکان باید مخرج هر فرضی که از نام است همان باشد یعنی  
 اگر در صورتی که شخصی وفات یافت و ارث او صاحب ربع است  
 مسله از ربع باشد و اگر در ارث صاحب ثمن است مسله از ثمن باشد  
 و اگر در ارث صاحب ثلث است یا صاحب ثلثان مسله از ثلث باشد  
 و اگر در ارث او صاحب سکن است مسله از سکن باشد یا اگر نصف  
 یعنی اگر در ارث صاحب نصف است درین صورت مخرج از نام باشد  
 بیک مسله از دو باشد و هر عددی که مخرج باشد هر چیزی از آن عدد  
 مخرج باشد هر دو چندان را و چندانی که از این یعنی که چند را  
 عدد مخرج است و چهار چند را نیز همان مخرج است مثلاً  
 مخرج از آن سکن است و این سکن را اگر دو چند کرد ثلث

میرد

میشود و یکان شخصی مخرج از آن ثلث را هم باید و اگر سکن را  
 چهارم کرد آن ثلثان میشود و یکان شخصی مخرج ثلثان را نیز باید و در  
 صورتی که شخصی وفات یافت و ارث کند ثلث که شخصی ثمن است  
 ربع مخرج ثمن ثانی است و همین ثانی مخرج است و چند ثمن را  
 که ربع است همین ثانی مخرج است چهار چند ثمن را که نصف  
 اکنون مصنف علی بیان نمیداند فاعده فرض میکنند مکتوبه  
 اگر از نوع اول نصفیه میزند یا تمامی نوع دوم یعنی نوع دوم  
 یعنی هر مسله نصف باشد و سکن باشد و یا ثلث باشد یا ثلثان  
 باشد پس مسله از ثلث باشد و اگر ربع از نوع اول باشد یا کل نوع  
 دوم یا بعضی دوم پس آن مسله از دو از ده باشد و اگر بیاض  
 ثمن از نوع اول یا کل نوع دوم یا بعضی نوع دوم پس آن مسله  
 از بیست چهار باشد پس معلوم شد که عدد بیست چهار مخرج است

برای تمامی فروض که در کلام الله تعالی مذکور شده  
 العول آن بر پنج علی المخرج من اجزایه اداضاف عن فروض  
 اعلم ان مجموع المخرج سبعة اربعة منها لا تقول الاثنان  
 اثنته تقول وثنته والاربعة واثمينة وثنته منها تقول اثنان  
 وثلاثه وثمنا واثنا عشر تقول اربعة عشر واثنا عشر  
 وخمسة عشر تقول اربعة عشر وعشرين عولا واحد اكالمة  
 المربعة وهي امرأة وبنات والوان ولا زاد علی هذا  
 عند ابن مسعود رضي الله عنه فان عنه بقول اثنان  
 لام ابن باب عول است وعول در اصل لا فرایض  
 اگر گویند که مخرج از سهام احباب فروض تنگ آید بنا  
 بر آن چند سهم زیاده کنند بآن مستقیم آید و زیاده  
 کرده شود از مخرج آن مخرج و بیاید دانست

که جمله

که جمله مخرج هفت است دو سهم و چهار شصت و این چهار  
 مخرج را عول نمیشود شش و دو از ده است و چهار این  
 مخرج را عول میشود تا مقده طاق و در هفت و اما  
 بیست و چهار عول میشود تا بیست هفت یکبار و نظر شش  
 شخصی فاتیفت دو خواهر کنند و مادر و دو  
 برادر اخیا فی کلور را سید است و هر دو خواهر نشان و  
 هر دو برادر اخیا فی ثلث اقل مخرجی که از وی ثلثی  
 و ثلثین و سیدس میزد کم از شش نباشد پس اصل مسئله از  
 شش باشد و سهام احباب فروض زیاده از شش  
 میشود و مخرج تنگ میشود زیرا که سیدس یک است  
 و ثلثان چهار و ثلث دو و مجموع هفت سهام میشود و مخرج  
 شش است پس در این صورت یک سهم عول کردم مسئله از



هفت سهم مستقیم آمد و نظیر دوازده شخص وفات یافت  
 زنی گذاشت و دو خواهر اعیان و دو خواهر اخیاف زنی  
 را ربع است و هر دو خواهر اعیان را ثلثان و هر دو خواهر  
 اخیاف ثلث اقل مخرجی که از وی ربع و ثلثان و ثلثی  
 خیزد کم از دوازده نباشد لیسصل مسله درین صورت از دوازده  
 سهم سهام اخیاف فرضی زیاده میشود مخرج که دوازده  
 است ثلث آمد زنی را بجز زن را سه سهم می آید و هر دو خواهر  
 هران اعیان را بیست می آید و هر دو خواهران اخیاف  
 چهار سهم می آید پس مجموع سهام اخیاف فرضی باز شد  
 و مخرج دوازده پس مخرج ثلث آمد لیسصل مسله عول کردیم  
 مسله از بازده سهم مستقیم آید و نظیر بیست چهار مسله  
 منبر است و این در صورتیست که شخص وفات یافت  
 زنی گذاشت

زنی گذاشت و پدر گذاشت و مادر گذاشت و دختران گذاشت  
 زن را شش می آید و دختران را ثلثان و علور و پدر هر یکی  
 سدس یعنی سدس مادر اقل مخرجی که از وی شش و ثلثی  
 و سدس خیزد کم از بیست چهار نباشد مخرج این مسله  
 بیست چهار نکند از سهام اصحاب فروض زنی که زن  
 را سه باید و هر دو دختر را شانزده و پدر را چهار  
 و مادر را چهار مجموع سهام اخیاف فرضی بیست و هفت  
 شد و مخرج بیست چهار لیسصل مسله زیاده کردیم باقیم  
 آید و این مسله را منبریه از آن گویند اول واقع عول  
 در صحابه کرام رضوان الله تعالی علیهم اجمعین این  
 بوده است و حضرت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه بر  
 منبر سوار بود که این واقع پیش بردند گفتند استعانه

این مثل چو کوزه باشد بجز ششیدن حضرت علی از طبع کشت  
و ذهن صاف خویش فرمودند صد ششیدن یعنی ششیدن آن  
زن هم شد چنانچه سهم از پست چهار ششیدن شد و از پست  
دست هم و سه سهم هم می شود پس اصبی یکم رخی است و شش  
مانده از تیری هم و باقی ذهن ایشان که او بر کزیده حضرت  
مصطفی بود حضرت در باب گفته اندینه العلم و علی  
با یعنی صد علم منم و در او علی است رضایه تقا و عدد  
پست چهار که مخرج فوض است اگر این را عول کنند پست  
و دست کنند و نزدیک علماء ما و اکثر اصبی را بتوان  
الله تقا عنهم اجمعین از این زیاده عول نیست چنانکه  
مکرر ذکر کرده این مسعود رضایه عقد که نزدیک او  
پست چهار را تا سسی یک عول میشود و این در صورتیست

که تخلف

که شخصی در دست یافت و از آن گذشت یک زن و یک مادر  
و بهر قاتل بد پست و دو خواهر اعیان و دو خواهر اعیان پس این  
مسئله نزدیک از دوازده باشد زیرا که زن را ربع است و مادر  
را سدس است و دو خواهر اعیان ثلثان است و دو خواهر اعیان  
را ثلث اقل مخرجی که از روی ربعی ثلثانی و سدسی و ثلثی فرد  
کم از دوازده باشد و این مخرج یعنی دوازده تنگ می آید  
از سهام اصبی بفضی یعنی سهام و از آن زیاده از مخرج  
میشود زیرا که از سهام می آید و در رد دوم و در خواهر  
اعیان را پست هم و در اعیان را چهار سهم هم و سهام بفضی  
افزوده شده و مخرج دوازده پنج و یک عول کدیم مفده شده مسله  
مستقیم آمد آن بر قاطعه که بود چون خود محروم بود هیچ نمیکنند  
نعمان و نه عجب حرمان چنانکه مکررند و اکثر اصبی را بطلان



صلى الله عليه وسلم وقد عايناهما في ذلك ابن مسعود رضي الله  
 عنه في قوله ان كرجي خود محروم فاما حج بقصص ميكند يعني  
 زمره از ربع شين مبردين نزد يك عبيد الله بن مسعود رضي الله عنه  
 اصل مسله از پست چهار باشد زير آنكه اصل مخرجي كه از او شين  
 و سدس و ثلثي و ثلثي خيزد كم از پست چهار باشد و مخرج اكرام  
 اهي بفرود خي ترك مي آيد زير رانين سهم بايد و با در را  
 سدس چهار سهم مي آيد و خواهر اعتبار ثلثي شانه زده مي آيد و در  
 خواهر اعتبار ثلثي هشت سهم مي آيد و مخرج اهي بفرود  
 سني يك باشد و مخرج پست چهار كه يك باشد هفت و مخرج زيادت  
 كرده مخرج اول كرده سهم يك باشد مستقيم كند قول في موقوف  
 التامثل المتداخل والتوافق والتباين بين العددين كما في العددين  
 يكون احدهما مثلاً وكذا اقسمة وتداخل العددين الجلفين ان

سوم

المعروف

يقسمها اكثر اقل يعني او تقول ان يكون اكثر العددين  
 متقسم على اقل نسبة صحيحة او تقول ان تزيد على الاقل مثله  
 فيما في الاكثر او تقول ان يكون الاقل جز الاكثر مثل ثلثه و ثلثه  
 و توافق العددين ان لا يقسم اقلها الاكثر ولكن يقسمها بعدد  
 كما انما يتبع العشرين يقسمها اربعة فما متوافقان بالربع ان  
 العدد الاربعة مخرج الجسرة والوقف يتباين العددين ان  
 لا يقسم العددين كما معا عدد ثلثه كما تسع مع العشرة وطريقه  
 معرفة المتوافق والمباينة بين العددين المقدارين المختلفين  
 ان ينقص من الاكثر بمقدار الاقل من الجانبين مراراً حتى يتفق  
 في درجة واحدة فان الفاق في واحدة فلا وقف بينهما وان تفق  
 في عددهما متوافق في ذلك العدد ففي الاثنين بالنصف وفي  
 الثلثة بالثلث وفي الاربعة بالربع هكذا في العشرة فيما در العشرة

٩٠

همه متوافقان مابین بخود افاضی فی احد شش کبر و من اکثر  
 و فی شش کبر و من شش فاعبر هذا این قضیلت  
 در بیان تامل و داخل و توافق و تبااین کنون مضطرب و متغیر  
 نسبت در بیان میکند میان دو عدد یکی نسبت تامل و داخل آنرا  
 گویند که هر دو عدد برابر باشند چنانچه چهار و پنج پنج و چهار  
 قیاس دوم نسبت داخل است و داخل آنرا گویند آنکه اگر فاسد  
 کنند بسیار را چنانچه دو و هشت را اگر مقدار اندک از بسیار  
 سه و دو و کفی باقی برابر اندک نماید یا آنکه داخل را ضعیف  
 بیا کنند اگر اکثر یعنی بسیار و کثرت قسمت کنیم قسمت درست  
 می آید چنانکه هشت را اگر دو قسمت کنیم چهار چهار قسمت میشود  
 یا آنکه بیان نسبت داخل همان کنیم اگر برابر اند که هم بقدر آن  
 چند از زیادت کنیم آنکه اگر نیز بسیار میشود چنانکه هشت

دو و یک

و دو اگر بر دو سه بار دو و دو زیاده کنی این نیز هشت میشود  
 و یا چهار و دو اگر بر دو یکبار دو زیاده کنی این چهار نیز میشود  
 آنکه میان نسبت داخل چنانچه کنیم یک جبهه یعنی یک به یک  
 باشد چنانکه دو و یک یا سه است از هشت چنانکه سه و سه هم  
 نسبت توافق است و توافق آنرا گویند که اندک بسیار را  
 نگیرد ایشان را عددی سی و می فانی کرد اند چنانکه نسبت میان  
 پست و هشت که ایشان را چهار فانی کنند پس میان هشت  
 و پست نسبت موافقه ربع باشد زیرا که چهار فانی کنند  
 و هر دو عدد است اشکال است برای جز و وقت را برینی  
 ربع و چهار نسبت تبااین آنرا گویند که هر دو عدد را عددی از  
 فانی کنند و یک و واحد فانی کنند و هم دو عدد را دو واحد را  
 نزد یک و اصل حساب عدد گویند از برای آنکه ایشان میکنند عدد



است که نمی برد و کرانه خویش باشد مثلا در عدد یک کرانه  
 او دو است و در هر طرف او چهار را که جمع شش می شود پس عدد  
 سه هم هر دو کرانه خویش است و در عدد یک را همچنان باید کرد  
 اما واحد و کرانه ندارد بنا بر این اوضاع می گویند و نظیر  
 تباین چنانچه زیاده بخند از ده دور گشتی و واحد میماند و دیگر  
 که از ده دور گشتی یک میماند پس عددی که شش خالی است نه از این  
 را تباین گویند و طرف شش خالی موافقه و میباید میان دو  
 علمه مختلف آنچه نقصان کنی از زیاده بمقدار اندک اندازد  
 بنسب چند گشت تا آنکه موافق میشوند در یک درجه اگر موافق  
 در واحد پس موافق نیست تباین است و اگر موافق شوند در یک  
 درجه همان موافقه گویند یعنی اگر از هر دو جانب زیاده و مانند موافقه  
 نقصی گویند و اگر نه موافقت نمی گویند و اگر چه زیاده و نقص

دری کرانه

را نمی گویند همچنانکه زیاده اگر چه زیاده و زیاده مانند موافقه است که گویند  
 در زیاده مثلا در ده موافقه بگری از زیاده دور و زیاده موافقه  
 بگری از زیاده همچنان قیاس کن **تکمیل فی التصحیح**  
 المسایل السبعة أضرب ثلثه بین الرکس والروس والربطة  
 بین الرکس والروس اثنا عشر فاحده ان کان سهام کم فرق  
 منقصة علیهم بلاک فلاحه حاجته الی الضرب کالبون وایح  
 بخت نبات یعنی این باب تصحیح است یعنی درست گردانیدن  
 مسایل فی الضی و محتاج میشود مردم در تصحیح مسایل فی الضی  
 هفت قاعده را از آن هفت میان سهام و روس و چهار درجه  
 هفت میان روس و روس است اما آن سه که میان سهام و روس  
 است یکی از آن است که سهام هر فرضی قسمه شود بر یک  
 بقیه که یعنی مستقیم آید پس حاجت بسوزن طرح باشد و این در صورتی

که شخصی وقت یافت و از آن گذشت پدر و مادر و چهار دختر  
 پدر و مادر و چهار دختر و از آن گذشت پدر و مادر و چهار دختر  
 است اصل مخرج که از وی سه سبب و غنای خیر و کم از شش باشد  
 یک سهم پدر و یک سهم مادر و چهار سهم هر چهار دختر را  
 یک سهم و همه مستقیم آید اینجا حاجت بفرست و الله  
 آن بگویند اکثر علی طایفه واحدة فقط و لکن بین سهام  
 و در سهم موافقت فیض و وقف عدد در سهم من اکثر علیهم  
 فی اصل المسئلة عو که ان کانت عایدت کما بوی غنای  
 از زوج و ابوی و سینه نبات دومی ناعده آنکه گشت و  
 بر یک طایفه سهام ایشان و لیکن میان سهام رکن ایشان  
 موافقت باشد پس وقف عدد رکن در اصل مسئلة  
 اگر مسئلة عایدت باشد چنانچه در صورتی که شخصی فوت یافت

وارثان

وارثان گذاشت پدر و مادر و دو دختر و سه پسر و مادر  
 و سه پسر و سه دختر و از آن گذشت پدر و مادر و چهار دختر  
 و غنای خیر و کم از شش باشد یک سهم پدر و یک سهم مادر و  
 چهار برده و دختر غیر مستقیم یعنی اگر چهار برده و یک مستقیم که حاصل  
 آید و لیکن میان سهام که چهار است و میان رکن که ده است موافقت  
 است پس نصف عدد رکن یعنی پنج را در اصل ضرب کنیم  
 پنج در شش می شود حاصل شش و مخرج پنج تقسیم می شود از شش  
 آنکه از اصل مسئلة چیزی باشد در مخرج ضرب کنیم بوی دهم پدر را  
 یکی و در پنج ضرب کردیم همان پنج شد بوی دادم مادر را  
 پنج دادیم و دختران چهار بود در پنج ضرب کردیم بست شد بوی  
 دو سهم دهم مستقیم آمد اما صورتی که اول زنی فوت یافت و از آن  
 گذاشت شوهر و مادر و پدر و شش دختران شوهر را رکن است



و مادر بر هر یکی را سکه شش دینار را ثلث آن خرجی  
 که از وی رنجی و سداقی و ثلث آن خیزد کم از دوازده باشد  
 خرجی دوازده شد نه را سکه آید و مادر و پدر هر یکی را  
 دو دینار را ثلث جمیع سهام و زنان پانزده مرشد خرج  
 که اگر آید پس سکه دیگر عول که در جمیع بانزده زن کنون و در مادر  
 و در پدر و بقیه و سکه بزوجه نیز مستقیم و ثلث آن هر شش  
 دینار را غیر مستقیم و میان هشت و نوزده موافقت نصف است  
 پس نصف عول یعنی سکه را ضرب کردیم در عول سکه بانزده  
 است چنانچه شد از بانزده مفر و سکه و نصف سکه  
 از چهل پنج شد کنون هر که از اصل سکه میرسد در مفر و  
 ضرب کنیم بوی دوم پدر را و بود در مفر و ضرب کردیم شش  
 شد بوی ماد را و در بانزده چنان شش دادیم نه را و

اول

در سکه ضرب کردیم نه شد بوی دادیم دینار را ثلث بود  
 و سکه ضرب کردیم پست چهار شد هر یکی را چهار مستقیم آمد  
 و الثلث آن کنون بوی سهام و در سکه میان نه و غیر  
 کل عدد روکم من انکه علیهم السلام فی اصل سکه و عولها  
 ان کانت غایبه کزوج و خمس فوات لایب و ام اولایب  
 یعنی فاعده سیوی آنکه باشد میان سهام ایشان و در سکه ایشان  
 در اصل سکه باید باشد چنانکه زنی فوات یافت و ثلث آن  
 گذاشت شوهر و جده و سکه خواهر اخیانی شوهر را نصف است  
 و جده را مکرر و سکه خواهر اخیانی را ثلث آن خرجی که از  
 وی نصف و ثلثی و سکه خیزد کم از شش باشد اصل از شش  
 سکه مرشد را و یک مر جده را و دو مر سکه خواهران را مستقیم  
 می آید و میان دو سکه میان نه است پس تمامی عدد روکم و ثلث

در ضرب کرم در اصل مسد که نشن بود نزد خدایی  
 هیچ این مسد نزد خدای و مفر و بخت کنون هرگز از  
 اصل مسد چیزی نماند مفر و بخت کرم بوی دهم خود را بد  
 در کرم ضرب کرم نه شد بوی دادیم جده را یکی بود در کرم ضرب  
 کرم شد او را دادیم در خواهران دو و در ضرب کرم کرم نشن  
 شد با این دادیم هر یکی را دو مستقیم کند و اگر مسد علی باشد  
 ضرب کرم در کرم موقوف را در عول و این در کرم موقوف  
 است که زن و فانی است و از آن که است نشن و هیچ خواهر  
 اینجا یا علاتی شود را نصف می آید و هیچ خواهران را نشن  
 اقل چیزی که از وی نصفی و علاتی چیز دکم از نشن باشد  
 نشن و چهار خواهران کام و از آن است نشن و علاتی  
 شک کند که دیگر عول کرم مسد از فست کرم شد

مستقیم

مستقیم و چهار بر پنج کرم مستقیم مستقیم  
 است پس در کرم موقوف که پنج است ضرب کرم در عول مسد  
 که علاتی بود کسی و پنج اصل مسد از فست و مفر و پنج  
 مسد از کرم پنج شد کنون هرگز از اصل مسد چیزی در مفر و ضرب  
 کرم بوی دهم خود را از اصل مسد که بود در پنج ضرب کرم با این باشد  
 بوی دادیم پنج خواهران از اصل مسد چهار بود در پنج ضرب کرم کرم  
 دادیم پست شد هر یکی چهار که یک مستقیم و این هر کرم علاتی  
 که یک را کرم کام بود تمامی گفته شد از آن است فاعله کنون نشن  
 رحمة الله علیه بن میکنند آن چهار فاعله که کرم که یک را کرم  
 است و اما اگر بختان کرم کرم علی علاتی کرم  
 کرم عول کرم کرم علاتی فاعله کرم کرم فاعله کرم  
 اصل مسد مثل است بیات و ثلث بدنه و ثلث اجماع آن چهار



قصد به این است که در این صورت که اگر چه سهم در  
 طائف باشد باز اگر از دو یعنی مستقیم نباشد و یکی یک باشد و یکی یک  
 طائف باشد و طائف باشد یعنی هر یکی در عدد برابر باشد پس حکم همانست  
 نیست که ضرب کنیم یکی از اعداد در اصل مسئله و این در صورت  
 که شخصی فوائت داشت در زمان گذشت بعد از عدد جدا و است  
 او در آن دختران را نشان است که بعد از آنکه است و او در آن  
 باقی است فلان غیر که از وی شافی و یکی در باقی غیر که از شش  
 باشد و خارج این مسئله شش است بعد از ضرب چهار در ده عدد را یکی  
 و است او در یکی چهار عدد چهار در ده غیر مستقیم این است که موقوف  
 و یکی در ده عدد غیر مستقیم این است که موقوف و باقی یکی است  
 او در ده غیر مستقیم این است که موقوف پس این مسئله غیر است  
 و هر که در آن باشد یعنی در عدد برابر باشد پس حکم این است که عدد یکی

در اصل

در اصل مسئله در یکیم هر که در ده اصل مسئله در ده و در ده و در ده و در ده  
 در ده و در ده که از اصل مسئله باشد در ده و در ده و در ده و در ده  
 سه دختر در ده اصل مسئله چهار در ده و در ده و در ده و در ده و در ده  
 و در ده هر یکی چهار و ده عدلات را یکی بود در ده ضرب کردیم در ده اصل مسئله  
 باقی آن و در ده هر یکی را یکی و ده و در ده و در ده و در ده و در ده و در ده  
 یکی مستقیم است و الشان آن که بعضی اعداد مسئله اخلاقی  
 البعض فالتکم فیما ان تعریف کنند عدله و اصل مسئله مثل اربع  
 و وجات و عدلت عدلات و شش و شش و دو می قواعد که میان  
 در ده و در ده است که باشد یعنی عدد باشد مسئله اصل در بعضی این است  
 و در ده و در ده و در ده و در ده و در ده و در ده و در ده و در ده و در ده و در ده  
 اعداد را در اصل مسئله و این در صورتی که شخصی فوائت داشت در آن  
 که داشت چهار شکوه و ده عدلات و از ده و در ده و در ده و در ده و در ده و در ده





یعنی اگر حاصل تمام اجزای موقوف است در وقت ضرب کنیم و اگر  
 موقوف نباشد در تمام اجزای ضرب کرده شود بعد از آنکه حاصل  
 آنکه در ضرب چهارم حاصل شده ضرب کرده شود و این در صورتی  
 است که شخصی و اوقات یافت و از آن گذشت چهار موقوف  
 و نهم در ضرب آن و پانزده جدات شش و در آن چهار از آن  
 است و نهم در ضرب آن نشان و پانزده جدات را پس شش  
 و در آن را باقی اقل خرجی که از وی ثمنی و ثمنی و موقوف و مانده  
 چیزی که از بیست چهار نباشد چیزی این مسئله بیست چهار  
 باشد بعد چهار از آن را و این هر چهار موقوف و شانزده سهم موقوف  
 و خزان را و ایشان نهم نیز موقوف و چهار سهم پانزده جدات  
 و این هر پانزده نیز موقوف و باقی یک سهم شش و در آن را  
 و این شش نیز موقوف پس بکنیم که میلان روس موقوف چه بیست

است

است میان چهار و نهم نسبت تقطی است پس چهار را که دو است  
 و نهم در ضرب کرده کنیم شش حاصل آنکه و شش شش و نهم  
 موقوف ثمنی است شش شش را که دو و نهم است و پانزده  
 ضرب کرده کنیم صد شش و حاصل آنکه و میان صد شش و شش  
 نهم حاصل است پس صد شش و در او حاصل شده ضرب کرده کنیم بیست  
 چهار بود حاصل آنکه چهار هزار و سیصد و بیست اصل مسئله  
 بیست چهار است و مفروض صد شش و تقسیم مسئله از چهار هزار  
 سیصد و بیست اکنون هر که از اصل مسئله چیزی باشد در مفروض  
 ضرب کنیم بوی دهم در وقت را از اصل مسئله بود و در وقت  
 ضرب کرده کنیم پانصد و چهل حاصل آنکه هر یکی را صد سهم بیست  
 رسید نهم در ضرب آن را از اصل مسئله نهم بود و در وقت  
 ضرب کرده کنیم حاصل آنکه دو هزار و شصت و شصت و هر یک را صد

۷۲

رسید بازده عدد در آن حاصل می آید و در وقت شش و خور  
 کردیم هفتاد و بیست حاصل آمد هر یکی را به اول شش و سیصد و شش  
 او در آن یک بود در وقت شش و خور کردیم هفتاد و بیست  
 حاصل آمد هر یکی را به سیصد و بیست و هشت و اربع و آن  
 الاعداد متباینه الی اوائف بعضها بعضا فالحکم فیها ان  
 اصلا الاعداد فی جمیع الشانین ثم ما یبلغ فی جمیع الشانین ثم  
 فی جمیع الاربع ثم اجمع فی حاصل المثلث کاترین و خمس  
 حیدة و تسع بنات و سبعة اعلم ان قاعدة چهار است  
 که در اعداد در میان فوای متباین یعنی نسبت میان آن متباین  
 باشد پنج یکی موافق باشد پس در آن است که یکی عدد را  
 در تمامی عدد دوم ضرب کنیم با پنج حاصل آن عدد در تمامی عدد شش  
 ضرب کنیم پس یکی حاصل آن عدد در تمامی عدد رابع ضرب کنیم آنکه

حاصل

حاصل آید در اصل صد ضرب کنیم و این در وقت شش و خور  
 یافت و از آن که داشت و در آن پنج جدات و در آخران و وقت  
 او در آن دوزن و آن می آید و پنج جدات را در آن و در وقت  
 نشان و وقت او در آن را باقی اقل منخرج که از وی شش و سیصد  
 و شش و باقی خیزد کم از بیست چهار باشد و در آن را سه و پنج جدات  
 را چهار سهم و در وقت آن را شش و سه سهم و وقت او در آن را یک  
 و این هر چهار طایفه را که در وقت آن می آید یعنی چهل یک سهم است  
 و می آید و پنج نسبت میان یک پس در آن پنج ضرب کردیم حاصل ده شد  
 و می آید و در آن نیز نسبت میان یک است نه در آن ضرب کردیم و در آن حاصل شد  
 و می آید و در آن نیز نسبت میان یک است نه در آن ضرب کردیم و در آن حاصل شد  
 پس حاصل آمد این را در اصل صد که بیست چهار بود و ضرب کردیم  
 حاصل آن چهار بازده هزار و صد بیست حاصل صد و بیست چهار بود











کرده اند از این پنج سهم از یک بخش در دوازده سهم و بیست و نه  
 که شش فی مائه است در آن که شش در دوازده و دوازده و شش و شش  
 هفت و بیست و نه پس بیست و نه در دوازده و دوازده و شش و شش  
 را سه گانه و مادر از این سه گانه اصل محضی که از وی شش و شش  
 خیزد کم از شش و شش تقصیر این در شش و شش به چهار و دوازده و شش  
 و دوازده یک و دوازده و یک و یک سهم پدر و یک سهم مادر اکنون  
 بدانکه میان تقصیر که شش است و میان که هفت است نسبت  
 میباشد پس درین صورت سهم یک و از مادر و یک و از پدر  
 کرده شود مثلاً یک و دوازده سهم از تقصیر است چون فواید یک و یک  
 بخش از مادر که یک است و در آن هفت خیزد به چهار و دوازده و شش  
 شود و چهار و دوازده شش است قسمت که شش سهم آن  
 دو سهم و دو سهم و دوازده شش آن یک و دوازده از هفت دوازده

از دوازده

در دوازده و دوازده سهم و دوازده و دوازده سهم و دوازده و دوازده سهم  
 معمول از این شش و دوازده سهم و دوازده و دوازده سهم و دوازده و دوازده سهم  
 و پدر را یک سهم و بیست و نه سهم بود از تقصیر این یک و از هفت که یک است  
 ضرب کرده ام هفت هفت حاصل آمد اکنون هفت را بر تقصیر که شش  
 است قسمت کنیم یک سهم و یک سهم و یک سهم و یک سهم و یک سهم و یک سهم  
 هفت دوازده که یک است یک دوازده یک سهم و یک سهم و یک سهم و یک سهم  
 شش سهم و یک سهم و یک سهم و یک سهم و یک سهم و یک سهم و یک سهم و یک سهم  
 یک و دوازده و یک سهم و یک سهم و یک سهم و یک سهم و یک سهم و یک سهم و یک سهم و یک سهم  
 در دوازده و دوازده سهم و دوازده و دوازده سهم و دوازده و دوازده سهم  
 دوازده و یک سهم و یک سهم و یک سهم و یک سهم و یک سهم و یک سهم و یک سهم و یک سهم  
 مادر را حاصل آمد شش سهم و دوازده سهم و یک سهم و یک سهم و یک سهم و یک سهم  
 و چهار و دوازده از دوازده و دوازده و دوازده از یک و دوازده و دوازده



تمام نموده اند آن بین الزکوة و تصبیح مواظقت و بر نیت تصبیح در وقت  
 که داشت من تصبیح در وقت الزکوة غم افسانای علی وقت تصبیح  
 فالتابع نصیبی لک و داشت فی الوجوه الزکوة تصبیح ترک  
 نسبت مواظقت به تمام بود آن را ضرب کنیم در وقت ترک بعد  
 آنچه حاصل شد ضرب بر نیت کنیم در وقت تصبیح یعنی از تصبیح  
 مواظقت نصف باشد ضرب کنیم بر داشت را در نصف ترک و از میان  
 تصبیح و ترک مواظقت نیمی باشد ضرب کنیم سهام هر دو را در نیت ترک  
 و اگر میان تصبیح و ترک مواظقت را بعضی باشد ضرب کنیم سهام هر دو را در نیت  
 ترک و هر بین قیاس و دیگر مواظقت بعضی اگر مواظقت نیت باشد ضرب کنیم  
 در نیت ترک و اگر مواظقت نیت باشد ضرب کنیم در نیت ترک و اگر نیت  
 سببی و ثمنی و یا بعضی از همین عمل معمول باشد بعد از آنکه از نیت  
 کردن در وقت ترک حاصل شود آنرا نیت کنیم در وقت تصبیح یعنی

الف

بر نصف تصبیح در وقت مواظقت نصف و بر نیت تصبیح در وقت  
 مواظقت نیت و بر ربع تصبیح آخر همین قیاس باید کرد بعد  
 پس بعد از نیت نیت کردیم نیت و آن را در نیت و این در  
 صورتی است که شخصی در نیت داشت و از آن گذشت دو نفر  
 و ما در ویدر هر دو نفر از نیت است ویدر را سبب است و ما در  
 نیز سبب را قیل مخرجی که از نیت نیت و سبب از نیت و سبب  
 نباشد پس تصبیح این از نیت سبب سبب سبب هر دو نفر  
 و کس و کس هر دو نفر را هر یکی را یک سهم و ترک نیت ویدر  
 است اکنون میان نیت و نیت مواظقت نیت است چون نیت  
 که حصه یک داشت از ترک نیت سبب بعد از نیت ضرب کنیم از  
 در وقت ترک مثلا حصه یک نفر از تصبیح و کس است از نیت  
 ترک یعنی نصف ترک که چهار است ضرب کنیم کس است از نیت

الف

بهشت را بر وفق تصحیح قسمتی کنیم یعنی نصف تصحیح که است بهشت  
 که بر قسمت کنیم دو کام و دو شش می رسد پس حصه آن دختر و دو  
 دنیا و دو شش دنیا را باند و همچنین دختر دیگر را رسد یعنی حصه او  
 از ترکه نیز دو دنیا رسد و اگر بدانی که حصه پدر از ترکه چند است  
 حصه او که از تصحیح یک سهم است از او در وقت ترکه که هر چه است خریم  
 یکی در کام و یک چهارم و شش و اکنون چهار را بر وفق تصحیح یعنی هر سهم یک  
 یعنی هر سهمی که یک یک سهم و یک شش شش سهم را پس حصه پدر یک  
 دنیا و یک شش دنیا رسد و حصه دختر نیز از ترکه همین چهار یک  
 دنیا و یک شش دنیا رسد و اینها را اکنون جمع کنیم هم نصیب او را تا از ترکه  
 در بخش یک شش خواهد بود و دو شش در بخش خواهد بود و یک شش در بخش  
 پدر و یک شش در بخش مادر تمامی آنست شش شش بعد از شش شش  
 دو دنیا حاصل آمد و دست گرفتیم و یک دنیا را از بخشش دادیم

دنیا را از بخشش پدر را و دو دنیا را از بخشش خواهد بود و دنیا را از  
 بخشش خواهد بود و یک دنیا حاصل آمد تمامی دنیا شش شش دنیا  
 تمام شد و از آن ترکه نصیب هر فرد و اما المعزونه نصیب کل  
 خریق حاضر باشد کل کل خریق من اجل المسلمانی و وقت ترکه  
 ثم اقسام المبلغ على وقت الشتر اذ ان من بین التركة والمسلمة  
 این بیان بخشش از ترکه که تقسیم برایش خاتمی نصیب یک فرد  
 است یعنی این قاعده که بیان کردیم برای شش خاتمی نصیب  
 است و اما قاعده برای شش خاتمی نصیب هر طایفه نیست  
 که آنچه آن طایفه را از تصحیح آید اگر در وفق ترکه ضرب کنیم  
 اگر بیش تصحیح و ترکه موافق باشد بعد از آن آنچه حاصل آید از  
 ضرب کردن بخشش آن طایفه در وفق ترکه آن حاصل است که  
 بر وفق تصحیح آنچه یک بخشش مال حصه آن طایفه رسد و این تقسیم



بیا که در وضع طبع نسبت گرفتیم در صورتی که اصل  
 همان وضع است و این چهار در هر یک از آن وقت اما اگر اصل  
 سه بر دوی و در آن مستقیم آید و این صورت وضع را بیا که  
 طبع نسبت موافقت و مبادی کرده شود بلکه بکار اصل سه  
 را بیا که طبع نسبت کرده شود و چنانچه شخصی فایده یافت و در آن  
 گذشت چهار در دوی و در آن و در جدات و در دوی در آن  
 چهار در دوی صورت سه یعنی آن وقت در هر از ایشان  
 و در جدات را سه در آن و در آن باقی اصل وضع که از دوی  
 و در آن و در آن و باقی فیزد که در نسبت چهار باشد و اصل سه  
 در نسبت چهار باشد که هم چهار در آن را و در آن سه در هر از  
 و در آن سه در جدات را و باقی فیزد که در آن سه در آن را و در آن  
 بر حلقه دوی و توقف اند و در هر نسبت دینار است اکنون سه

بهار

همان سه در است و چهار است و میان هر که نسبت موافقت  
 در نسبت دوی در آن که در هر یک از این نسبت و در آن سه در آن  
 که اگر این را است از سه در آن سه در آن سه در آن سه در آن  
 در هر که نسبت و این سه است پس را که در هر ضرب کردیم و بیا که  
 و بیا که در نسبت که بر وقف سه یعنی در هر که نسبت و چهار  
 و این سه در آن و بیا که در هر که نسبت کنی و در دوی و در دوی  
 هر قدر باشد یعنی و بیا که در هر که نسبت کنی و در دوی و در دوی  
 از نسبت دینار هر قدر باشد یعنی و بیا که در هر که نسبت کنی و در دوی و در دوی  
 و در آن سه در آن سه در آن سه در آن سه در آن سه در آن سه در آن  
 را در هر که نسبت کنی و بیا که در آن سه در آن سه در آن سه در آن سه در آن  
 و در آن سه در آن سه در آن سه در آن سه در آن سه در آن سه در آن  
 و در آن سه در آن سه در آن سه در آن سه در آن سه در آن سه در آن

۹۱۲

سه چهارم است چون چهار را در پنج ضرب کنیم پست شد و پست را بر  
 برش قسم کنیم سه سه و دو سه پس یکا بد بخش جذبات از پست و پست و پست  
 دو سه پس آید و بنا و در آن اصل سه یک سه بود و از پنج ضرب کنیم  
 چنان پنج سه پنج که بر شش قسمت کنیم پنج سه پس سه پس چهار و در آن  
 از پست سه پنج سه و بر از آن گویان چون جمع کنیم پست و بنا و پست و  
 و آن کان پنهان مساویته را ضرب کنیم که از آنکه تمام اقسام الحاصل جمع  
 الشبه فلما راجع نصیب ذلك الغير في الوحدین اگر باشد میان یک  
 میان حاصل سه نسبت ساخته و تو خواهی که بدانی نصیب هر طایفه  
 از آنکه چند یکی بد ضرب کن نصیب آن طایفه که از اصل سه او را سه  
 در تمامی یکی آن حاصل پس حاصل از ضرب کردن نصیب آن طایفه در یکا  
 نه که بدان حاصل اقصیه که بر تمامی سه هر چند بخش که توانا شد  
 یک بخش نصیب آن طایفه باشد و این در صورتیست که مثلا شخصی و

بافز

بافت و بر آن کفایت پنج خون و سه جذبات و دو و در پنج دخترا <sup>حاصل</sup>  
 ثلثان اند و سه جذبات صاحبان سه دلند و دو و در آن صاحبان <sup>الله</sup>  
 اقل پنج که از و غنائی و سه سی و اقلی خبر که از شش پنج چهار سه پنج  
 دخترا یک یک هم سه جذبات را و یک مایه را و هر سه طایفه در آن موقوف <sup>است</sup>  
 و هر که هفت دینا است اکنون میان نسبت نشانی که از اصل سه است و میان  
 هفت که در آن است نسبت میانناست پس چون بدانی که نصیب هر طایفه از آن  
 جذبات ضرب کن نصیب آن طایفه را در تمامی یکا و آنچه حاصل آید از نصیب  
 از اقصیه که بر تمامی سه یک بخش همان طایفه باشد مثلا پنج دخترا <sup>چهار</sup>  
 سه چهار که در هفت ضرب کنیم پست و پست و پست حاصل سه است  
 و پست را هفت کنیم بر سه که شش است پنج چهار سه و چهار <sup>شود</sup>  
 پس حصه طایفه نسبت از آنکه چهار دینا و چهار سه باشد سه جذبات را  
 اصل سه یک بود از آنکه در هفت ضرب کردیم چنان هفت را بر شش ضرب کنیم



یک سهم و یک سدس یک یک پس سهم جرات از هر یک که دینار و یک سدس باشد و دو دینار و یک سهم از اصل مستند بر قیاس جرات از هر یک نیز یک دینار و یک سدس باشد اکنون جمع کنیم بخشهای هر طائفه چهار سدس در بخش ده توان و یک سدس در بخش جرات و یک سدس در بخش او در آن شش سدس یک دینار گرفتیم و یک سدس در بخش او در آن یک دینار در بخش جرات و چهار دینار در بخش ده توان مجموع هفت دینار شد تمام شد

غیریم بمنزله سهام کل وارث و العول و مجموع الدیون بمنزله التصحیح بدان بدین معنی که باقی آن که بعد ساختن کفن مرد که اگر ترکه وفای کند بقرض و ایوان پس هیچ شکی نیست زیرا که هر فرضی که هست بکثر دین خود را تمام بجا بپوشید نیست و اگر وفا نمیکند ترکه قرض در آن دینار با آنکه بیدار باشد غیر آن پس طریقتی است بخش هر غریم

الذی

از آن ترکه است که بکند آن دین هر یک از غریب یا بمنزله تصحیح سهام هم وارث تصحیح سند و یک دینار مجموع دیون را بمنزله مجموع تصحیح کرده شود و اینجا بجهت گذشت در تعیین نصیب هر وارث پس اگر مردی و مانند آنی نه دینار و هشت بر روی هر یکی داده دینار از دیگری

بسیار دینار مجموع هر دینار و پانزده باشد و آن بمنزله تصحیح او میان دینار و پانزده حیا فقره ثلث باشد پس وقتی که ضرب کرده شود دینار اگر آورده است بر مرده در ثلث ترکه سهام حاصل از آن پس ثلث کردیم این حاصل را بر وقتی تصحیح کردیم این بیخ است حاصل این اگر ده است شش و پانزده ضرب کرده شود و بی کسی که او را بیخ است و وقتی ترکه ثلث است حاصل این پانزده پس قیمت کرده شود بر ثلث تصحیح حاصل امداد در نصیب او و اگر فرض کنیم ترکه را در صورت ملک و سیزده دینار میان ترکه و تصحیح مابین است پس دینار که آورده شود و بی صاحب ده

در تمام ترک که یکصد و سی حاصل آید پس چون قسمت کنیم بر تمام  
تصحیح آن پانزده است پس باشد حاصل آن هشت دینار  
و دو نعل و یک زده شود نصیب آنکه از این پنج است  
در تمام ترک که سیزده است حاصل آمد شصت و پنج و از  
در کل تصحیح قسمت کنیم که پانزده است حاصل چهار دینار  
و نعلت دینار شود پس نصیب آن باشد و اگر فرض کنیم در تمام  
صورت ترک که این پنج دینار باشد میان ترک و تصحیح موافقه  
خمس نبوده آن متداخل جابجاء دانستی بود تعریف  
متداخل پس برین دین صاحب ده را در و فف ترک که یک است  
و قسمت کنیم حاصل که ده است بر خمس تصحیح که آن سه است  
پس باشد حاصل سه دینار و نعلت و دینار باشد و بخش آنرا  
که ده و زده شود نیز بر صاحب پنج را در و فف باشد

که

که قسمت کرده شود بر و فف تصحیح که آن بیست و سه است  
پس باشد خارج یک و دو نعلت دینار بخش آنکه از این پنج بود همچنین  
گرفت عمل فواید بر ترک که گردی در میان متداول باشد موافقت  
و مداخلت را نیز بود در ترک که پنج است ضرب کردیم هر پنج حاصل  
آمد پنج را در شصت قسمت کنیم هر بخش پنج عدد شود پس حصه  
یک از ترک پنج عدد در دینار باشد اکنون جمع کنیم نصیبها دینار  
سدر در بخش دین و چهار سدر در بخش عمر و پنج سدر  
در بخش بکر حاصل آمد و دوازده سدر در دوازده سدر  
دو دینار بدست گرفت و دو دینار در بخش زیادت یک  
در بخش عمل است پنج دینار تمام سدر و این بود صورت  
مباینه اما صورت موافقه است که شخصی وفات یافته این  
گذاشت دین و بشر و خالد و لقمان و دو دینار و بشر را سه دینار



خالک رابع دینار و لغات را دو دینار مجموع دینون دوازده و ترک  
 پست دینار و میان ترک دینون شبهه موافقه دینون اکنون اگر  
 بدانیم که حصه یک دینار چند است ضرب کنیم پنج حصه  
 آن دینار است در دینون که بعد از آن از ضرب حاصل اید این  
 قسمت کنیم بر دینون مجموع دینون پنج یک بخش باشد همان نصیب  
 آن دینار بود مثلا دینار یک را دو دینار است دور در دینون  
 ترک یعنی در ربع چیست که پنج است ضرب کردیم ده شده و ده  
 بر دینون مجموع دینون یعنی ربع دوازده که سه است قسمت کنیم  
 بر چون ده را بر سه قسمت کنیم سه سهم و یک ثلث سبوی جا  
 برسد پس بخش اول آن دینار ترک سه دینار و یک ثلث رسد  
 و بیشتر از سه دینار بود چون سه را در پنج ضرب کردیم ده شده  
 ده را که بر سه قسمت کنیم هر بخش سه سهم و یک ثلث باشد پس

ص

حصه آن دینار آن ترک سه دینار و یک ثلث رسد و آن ده اعلم با  
 و از آن بالترکه کسور فایسطه ترک و المستلکها ای جمعیها  
 من غیر المکرثم قدم فیه ما یسما اگر در میان ترک کسور باشد  
 یعنی تمام دینار ترک که باشد عمل ازین یک دینار ناقص باشد یعنی  
 نیمه باشد یا و آنکه بعد از حکم دینار است که ببطور ترک شده  
 یعنی در صورتی که شخصی مجموع دینون مثلا شش باشد و ترک  
 پنج و نیم دینار سایرین یعنی ترک را مابقیه نیمه سایرین و مجموع  
 دوازده بعین سایرین و اگر میان ترک یک مالک و آنک بود چنانچه  
 دینار و آنک دینار باشد پس بطور کنیم یعنی هر را از حشون یک  
 سایرین یعنی در صورتی که ترک پنج دینار است و آنک دینار  
 و مجموع دینون شش دینار باشد یعنی ربع یکیم پس ترک  
 پست و یک ربع یکیم و مجموع دینون را پست و چهار ربع یکیم

بعد از هر عملی که بالا گذشت ها را انجام باید کرد پس در صورتی که زید  
 را در بر نه و بنار بود و عیال و اولاد و بزرگان و دیگران و غیره و بنار  
 باشند پس بگویند که بایده میوه ها سازیم و مجموع دوازده نیمه ها و بایده  
 دوازده نسبت به مساوی است پس زید را شش نیمه بود او و اولاد و بزرگان  
 ضرب کردیم شصت و شش نیمه شده اکنون شصت و شش را  
 که بر دوازده قسمت کنیم هر غشای پنج و نیم و نیم نیمه شود از چهار  
 سهم دو سهم در یک نیمه سهم و از نیم نیمه ربع سهم پس از آنکه  
 نیم و نیم نیمه یکم اجزاء اشاعتش را بجز و بشود پس بنای آنکه  
 مذکور شد نصیب زید از آن که و دو و سیار نیمه جز اشاعتش  
 شود و عیال و اولاد و بنار و غیره بود چهار نیمه و دوازده ضرب کردیم  
 چهل و چهار شد و چهل و چهار را که بر دوازده قسمت کنیم یکم  
 اجزاء اشاعتش را بجا ده شش و چهار آمد اکنون جمع کنیم نصیب  
 هم در آن

هم و ایسان نه جز در بخش زید و ده جز در بخش عیال و بزرگان  
 جز در بخش یکی نمای اجزاء شش از سی جز دو سهم و شش جز اثنا  
 شد و دو سهم در بخش زید و یک سهم در بخش عیال و بنار و غیره  
 و شش





سازید و بسط کنیم مجموع دین که شراست بپست و جهان را به سلیم  
 بسط دیون بپست چهار شد و میان سیزده و پست چهار میانه  
 پس اگر بدو که نصیب زید از هر که جند است دین او را که می بود  
 بسط کردیم و باز ده شد دهانه را که در سیزده ضرب کنیم صدی  
 و شش شش دین را که پست چهار قسمت کنیم هر بخش شش سهم می شود  
 از شش سهم را به یک که سهام درست سازیم یک سهم و پانزده جزء شود  
 زیرا که هر سهمی بپست جزء فرض کردیم زید را از آن که یک دینار  
 پانزده جزء و نصیب دین عمر که دو دینار است از بسط کنیم  
 هشت شده است را که در سیزده ضرب کردیم صد و چهار حاصل  
 آمد صد و چهار را که بر پست چهار قسمت کنیم هر بخش چهار را به و  
 دو جزء شود پس اگر سهام درست سازیم یک دینار و دو جزء  
 شود بیک را یک دینار دین بود از بسط کنیم چهار شود و سیزده  
 ضرب

ضرب کنیم چاه و شود و بعد چاه دو را بر پست چهار قسمت کنیم هر بخش  
 دو سهم و یک جزء شود پس از آن که سیزده جزء و صد و آن  
 جمع کنیم نصیبها را میان پانزده جزء و در بخش زید و دو  
 جزء و در بخش عمر سیزده جزء و در بخش بکر تمامی اجزاء بسط  
 آمد یک دینار و شش شش دینار شد یک دینار و در بخش زید  
 و یک دینار و در بخش عمر سه دینار و شش شش جزء که دانک  
 دینار است تمام شد اما بینه موافقه کسور بهیچ راهی  
 دشنامی و این در صورت نیست که شخصی وفات یافت  
 و اینان گذاشت زید و عمر و بیکو و بن زید سه دینار است  
 و دین عمر دو دینار و دین بکر یک دینار و دو جزء که سه دینار  
 و سیزده دینار است اکنون بسط کنیم هر دو را که یک را که بسط  
 کردیم پانزده شد و مجموع دیون را که بسط کردیم پست چهار



شد و میان هر دو عدد یعنی میان پانزده و سی و هفت و هشت  
نسبت موافقه ثانی است پس چون خواهیم که نصیب هر دایمی  
از آنکه بدان که چند است عدد دین را در بسط مجموع دیون  
قسمت کنیم مقدار یک بخش نصیب آن دایم باشد از دینان  
فرکه مثلا دین را سه دینا را است سه را که بسط کنیم دوازده شود  
یعنی دوازده را در دوقیمط دیون که هفت قسمت کنیم بنا  
بر آنکه یک یک دینان را به دست و چهار دینا فرض کنیم هفت نیم اربع  
هر بخشی باشد و هفت نیم اربع را که سهام در دست سازیم قسمتی  
دینا یک دینا و بیست و یک جز باشد و عمر و اگر دینا و دو  
بسط کردیم هفت شد هفت را در دوقیمط فرکه که پانزده بود  
وقوع و یعنی ثلث و پنج بود هشت را که در پنج ضریب کنیم چهل  
میشود و چهار را بروقیمط دیون که هفت است قسمتی کنیم

هر

هر بخشی پنج اربع باشد پنج اربع را که سهام در دست سازیم یک  
دینا و شش جز شود نصیب عمر و اگر دینا و دو جز باشد یک  
که دینا و یک بود بسط کردیم چهار شد و آن را در هشت بسط کردیم  
که پنج است ضرب کردیم بیست شد و بیست را بروقیمط مجموع  
دیون که هشت است است قسمتی کنیم هر بخشی دو نیم ربع میشود و چون  
سهام سازیم پانزده جز شود پس نصیب بکر پانزده جز و سه  
الکون جمع کنیم نصیب ادا میان را بیست یک جز در بخشی بود  
و شش جز در بخشی بود و پانزده جز در بخشی بود بکر مجموع اجزا چهل  
دو شد و آنکه دینا و دو جز پانزده جز میشود و یک دینا در بخشی بود  
و یک دینا در بخشی بود و دینا و دو جز پانزده جز شد پس دینا  
و سه ربع تمام شد الکون در مسائل قسمتی نکات هم باین  
بجایات پس بیکنیم بسط خمس و صدی و سبوی و ثلثی و ربعی

و غرض از این آنکه مذکور می سازیم کتاب دراز میشود اما  
 و این نیز انچه است از موله بر آن است که طالب علم صفا  
 مذکور خط کند و یک شناسند بر نسبتها و دیگر مذکور  
 است بقیاس صحیح و فکر صاحب میتوان راه بردن راه  
 القاصد الی الشاهد من مصالح الترتیب  
 الترتیب فاطمیه سهام من التصحیح ثم اقسام ما بقی من الترتیب علی  
 سهام الباقی من خروج فام و عم فمالم الزوج علی دقت من  
 المهر و خرج من الترتیب یقسم باقی الترتیب بین الام و العلم  
 اثلا تا بقدر سهامها سهمان للام و سهم العلم این فصل است  
 و بیان عاریض مصالح آنرا گویند که شخصی وفات یافت و یکی از  
 جلدواران بر یک چیز صلح میکند و میگوید این چیز آنقدر که  
 میت بر آن گذارید و من از قیمت بیرون می آورم این هم رواست

مثلا

مثلا ز وفات یافت مالی گذاشت و وارثان گذاشت و شوق  
 دوی مادر بیسوی او شد و هر یک گویند من صلح میکنم از قیمت  
 ارث بمهری که بر گردن من لازم و این میان چون دود و بهلا  
 راضی میشود و بر آن مال بر مادر او در بقدر نصیبها ایشان  
 کرده داده شود نصف برای شوهر بود و ثلث برای مادر و ثانی  
 برای او و از آن چیزی که از وی نصیبی و ثلثی و باین چیز که از ثلث  
 تصحیح مسدود از ثلث سهم بود سه شش و هر صاحب نصف را دو  
 برای مادر و ثلث را و باین یک مراد و حصص را اکنون شو  
 میگویند که سهام برت را میگذاریم و صلح میکنیم بهمان مرکز در آن  
 من لازم است و این میان چه قدر میشود پس این مال را بر مادر  
 او و در بقدر سهام ایشان قیمت کم یعنی مادر را از تصحیح دوم  
 بود او و مادر از تصحیح یک سهم پس این مال را سه سهم که لازم دو



برای در بدم و یکم برای و در آن یک صورت بخارج تضاع  
 اول وجه و در بدم بنی فصاع احد البین یک شتی و خرج  
 من البین فبقسم باقی که یک شتی و عشرين سواد لایحه اربعه  
 اسهم و کل این بسو و هم اعلم بالصواب یک صورت بخارج  
 اینست که مردی وفات یافت و از آن گذشت یک منکوم و چهار  
 پسر و یکی از این پسران صلح کرد و از نصیب خود بر خیزد از آن که و از  
 میان قسمت بیرون آمد ملک شش است و باقی پسران را اقل  
 خرجی که از وی غنی و باقی خبر که از شش بنا شد اصل سه  
 از شش سهم یک مرزن و باقی هفت مرعیه چهار پسر را یک  
 بر زن مستقیم و هفت بر چهار پسر غیر مستقیم پس این هر چهار یکی  
 موقوف ماندند پس هر یک کم عدد موقوف را یعنی چهار را که  
 در اصل سه که هشت بود یکی دو حاصل آمد اصل سه هشت

موز

و مضروب چهار و تصحیح سه از سی دو اکنون هر که از اصل سه  
 چیزی باشد در مضروب ضرب کن بوی وزن را اصل سه  
 یکج بود در چهار ضرب کردیم همان چهار مرزن دادیم هر چهار  
 را از اصل سه هفت بود در چهار ضرب کردیم هشت و هشت شد  
 مرا شش مرزا دادیم هر پیری را هفت سهم مستقیم آمد اکنون یک از این  
 یک جز را از آن که اختیار میکند بگوید این جز مراد میدون از هفت  
 بیرون می آیم پس درین صورت جمع سهام از هشت پنج باید هفت  
 چهار سهم مرزن می باید داد و پیری هفت سهم پس هشت یک سهم  
 مر پسران را باشد مستقیم آمد این صورت بخارج  
 عن فرض ذوی الفروض و لا مستحق له یزد علی ذوالفروض  
 بقدر حقوقهم الا علی الذی وجب وهو قول عامة الصحابه و  
 الله تعالی علیهم اجمعین و قال الزیلابی ثابت رضوان الله تعالی

الفاضل لبيت المال و به اخذ مال الشافعي و منهم انهم تعلم  
 اين بايت در بيان رد و رد در نزد يك علماء  
 و بعضي ضد عمل است يعني عول انرا كه خرج يعني سبكه شود  
 از فروع يعني حصه ايشان بدهم بغير دادن حصه ايشان  
 جدا هم خرج فاضل مانده بچگونه از واران ان زيارت است  
 نباشد پس ابر از يك علماء فروع بدهد و بگويند و حكم در بين  
 زايده است كه انرا باز بدين اصحاب فروع قسمه كرده بدهم  
 بقدر سهام ايشان بكر زن و شوي كه ايشان نكرده بديگر يعني  
 حصه ايشان كه از اصل رسیده است همان با ايشان ميرسد  
 از و جيزي بزن و شوي ميرسد و صورت لا اين را او ديده  
 مسايل خواهي ساخت و اينك سهام زايده باز در ميگيرد بدين  
 واران بقدر حصه ايشان اين مذهب ميراث مومنين است

وجه است و مذهب اكثر اصحاب مصطفی است و هم اين مذهب  
 اختيار دارند اصحاب يعني امام اعظم رضي الله عنه و تابعي او و يك  
 از عتقدين اصحاب رضي الله عنهم كرام او زيارت پس از ان ثابت ميكويد  
 در صورت كه خرج فروع شود از حصه اهل فروع يعني هر يك از  
 اصحاب فروع حصه ايشان با ايشان دهند و بعضي سهام زايده  
 با ندادن زيارتي سهام بهج واري غير رسیده ببيت المال ذكره شود  
 اين مذهب اختيار امام ملك و اختيار امام شافعي است و عوام  
 عليهم اجمعين  
 ان يكون في المسئلة جنس واحد من ير عليه عند عدم من ير  
 ير عليه فاجعل المسئلة من رد السهم كما ذكره في بعض النسخ  
 او جدين فاجعل المسئلة من اثنين كه يعني چون رد و دانستی  
 و اختلاف صحابه در باب رد فروع كرده و استلاف اتم دانستی



اکنون بداند که مثلها باب در بر چهار قسم است یکی از آن چهار قسم اینست  
 شخصی وفات یافت دو جده که خست و هیچ وارثی دیگر ندارد پس طایفه  
 این تقابل هر دو جده را سکنی می آید اقل غریبی که از وی سکنی خبر دهد که از  
 نباشد پس غریبی یعنی مثل بر شش سهم باشد پس آن که یک سهم است  
 برای هر دو جده پنج سهم دیگر می ماند نام شافعی میفرماید جهان  
 یعنی یک سهم بهر دو جده می باید داد و آن پنج سهم را در پست مال  
 باید سپرد و نام اعظم و اصحاب او میفرماید که چنانکه هر جده را یک  
 سهم عطا فرمایند اما تقا میرسد آن پنج سهم نیز بر ایشان ردی باید  
 کرد و اکنون این صورت را یک نوع است که در باب در چهار نوع  
 مذکور شده است و آن اینست که چون در سهم یک نفر باشد  
 از آن وارثان که نباشد که بر ایشان رد نمیکند یعنی در سهم  
 زن و بانوی نباشد پس حکم این نوع اینست که مستند از روس  
 آن وارث

آن وارثان یک سهم یعنی جده دو است تمامی مستند از کس یک سهم یکی  
 یکی سهم و یکی به یک نفر و اگر جرات زیاده نباشد مثل پنج باشد  
 یا هفت یا نه از آن سهم از آن کس که ایشان یک سهم یعنی سهم  
 سهم هم ایشان سهم جرات باشد و همچنین قیاس می باید کرد و اگر در سهم  
 خداوندان مثلان پنج باشد و این در صورتی که مردی وفات یافت  
 دو دختر که داشتند یا دو خواهر ایشان خداوندان مثلان اند اقل  
 غریبی که از وی مثلانی خبر دهد که از سهم نباشد اقل سهم از سهم باشد  
 برای ایشان و یک سهم که باقی ماند به هر یک از خداوندان مذکور شد نام  
 ناک و شافعی میفرماید که در پست مال میفرماید و نام اعظم  
 میفرماید که اگر یک نفر از سهمها یا دو یا سه را یعنی هر چند که روس  
 خداوندان غیر ایشان باشد حقها اگر که همان مقدار می باید ساخت پس  
 اگر دو خواهر یا دو دختر باشد تمامی یک سهم می باید ساخت و اگر

را سخی باید داد و اگر در شران و یا دو تو اهران سه سخی باشد حصصا هم  
 بخشی که باشد و اگر ایشان چهار سخی یا پنج یا زیاد هر چند باشند  
 یکبار هم بشمار دوی ایشان کرده آید هر یکی یک سهم داده شود  
 اذا جمع فی المسند هجسان او ثلثه هجسان  
 من بر علیهم فندهم من لا بر علیهم فاجعل المسند من سهامهم  
 اعنی من ایشان اذ ان فی المسند سدان او من ثلثه اذ ان ثلث  
 و سدان او من ربعه اذ ان نصف و سدان او من خمس اذ  
 ان ثلثان و سدان او نصف و سدان او نصف و ثلث  
 دوی قسم از قاعده روایت که چون جمع شود در سدان  
 رزان و رزان که بر ایشان رک کرده باشد و ان و رزان نباشند  
 که بر ایشان رک کرده نباشد یعنی ان و سوی نباشند و ان وقت  
 مسد از سهام ایشان گرفته شود این در چند صورت است  
 مثلا

مثلا تخم و فانت یافت و رزان گذاشت یک جبهه و یکی از رزان  
 یا جوهران خفا فی جبهه راسد است و یکی از پنج خفاف را نیز  
 است پس اقل خرجی که از وی سدان خردیم از شرش نباشد اصل  
 مسد از شرش که هم برای هر دو است و باقی ماند چهار سهم هم ان  
 چهار را در کنیم برین دو و است که دو بخش آید پس مسد از سهام  
 ایشان یکیم یعنی سهام ایشان دو است مسد نیز از دو سهم  
 یکیم دیگر صورت است که تخم و فانت یافت و رزان گذاشت  
 یکبار از خفا فی و یکبار از خفا فی و یکبار جبهه جبهه راسد است  
 و هر دو از این خفاف که هستند ایشان ثلثه مالی است اقل  
 که از وی ثلثی و سدی خردیم از شرش نباشد اصل مسد از شرش  
 یکی برای جبهه و دو سهم برای هر دو شخصی ازین خفاف با هر یکی  
 باقی ماند سه سهم از آن که هم بر ایشان سهام و رزان از اصل مسد



مرد و نمای مسدود که گرفته و دیگر صورت است که شخصی وفات یافت  
 و از آن کذاشت یکی دختر و دومی مادر دو دختر نصف است  
 و مادر و سید اقل خرجی که از وی نصف و سیدی خیزد کم از شش باشد  
 سه دختر و یکی مادر باقی ماند که هم آن دو را که هم بر آن  
 پس سهام ایشان را اصل مسدود چهارگون که مسدود می شد  
 اگر سهام ایشان گرفته یعنی مسدود هم از چهار سهم بگیرد مسدود  
 مرد دختر و یکی مادر دیگر صورت است که شخصی وفات یافت  
 و از آن کذاشت دو دختر و یک مادر هر دو دختر و ایشان است  
 و مادر و سید اقل است اقل خرجی که از وی ثلث و سیدی  
 خیزد کم از شش باشد اصل مسدود شش سهم چهار مرد و دو  
 دختر و هر یکی را دو و یک سهم مراد باقی ماند یک سهم اگر  
 رد کردیم پس مسدود از پنج سهم گرفته بقدر سهام و از آن با آنکه  
 شش

شخصی وفات یافت و از آن کذاشت یک خواهر و علاتی و یک  
 خواهر اخیه فی حکم جده خواهر علاتی را نصف است و خواهر  
 اخیه را سید و جده را نیز سید اقل خرجی که از وی نصف و سیدی  
 مسدود خیزد کم از شش باشد سه مرد علاتی را یک سهم مراد باقی  
 را یک سهم مرجه را باقی یک سهم را نیز رد کردیم مراد از آن است  
 مسدود از پنج سهم گرفته بقدر سهام و از آن با آنکه شخصی وفات  
 یافت و از آن کذاشت یکی مادر و یکی خواهر اخیه فی حکم صورت  
 مادر را ثلث است و خواهر اخیه فی حکم نصف اقل خرجی که از وی  
 نصف باشد یعنی خیزد کم از شش باشد سه مرد خواهر اخیه را دو سهم  
 مراد باقی ماند یک سهم را رد کردیم بر ایشان پس مسدود از پنج  
 سهم گرفته بقدر سهام و از آن را اصل مسدود و القسم الثالث  
 ان يكون من لا يرث عليه اعطى فرض من لا يرث عليه من اقل

فان استقام الباقی علی اقسام من یرد علیه فیهما خروج وقت بنا  
 وان لم یستقم فاضرب فی راسهم ان وافور کسهم الباقی مخرج  
 فرض من لایرد علیه کخرج وکسته بنات والا فاضرب کل راسهم  
 فی مخرج فرض من لایرد علیه فالبلغ تصحیح المسند کخرج و  
 خص بنات قسم سوی از ان جاف قسم که فاعده در بیان میل  
 رد علیه فخر ایضی ذکر کرده اند است آنکه باشد با قسم اول یعنی  
 یکجمله بنات از ان و از ان که برایشان رد کرده میشود و بنام  
 باین قسم آن که بر ور کرده نمیشود پس چه باید کرد اول فرض  
 من لایرد علیه را اقل مخرج داد و شود آنچه باقی مانده است  
 اگر ان بنابر روشی آن و ازان که برایشان رد کرده می شود قسم  
 اند ضرب یا شش یا این در صورتیست که زنی وفات یافت و از ان  
 که گذشت یکی شوهر و سه دختر پس درین سه دو قسمی است  
 یک

یکی خزان و ایشان آنکه برایشان رد کرده میشود و می شود شوهر  
 و این از ان است که بر ور کرده نمیشود در صورت شوهر را ربع  
 اقل مخرجی که از وی بدیعی خیزد کم از چهار بنات چهار یکی شوهر را  
 و ادم باقی نه قسم و ان هر سه بر هر سه دختران مستقیم پس خوب  
 و اگر باقی از فرض من لایرد علیه بر راس من یرد علیه مستقیم نباید  
 اگر میان بنات و میان روس من یرد علیه موافقه باشد و فی دوی  
 در مخرج فرض من لایرد علیه ضرب کنم و این در صورتیست که زنی  
 یافت و از ان که گذشت یکی شوهر و شش دختران و نه قسم  
 دو حسن جمع نمیشود یکی شوهر و این من لایرد علیه است دوی دختران  
 و ایشان من یرد علیه اند و شوهر را ربع است اقل مخرجی که از وی  
 ربع خیزد کم از چهار بنات یکی چهار شوهر و ادم و باقی سه قسم  
 دختران غیر مستقیم است ولیکن میان شش راس من یرد علیه است



من بود علیه را در خارج فرض من لایم در علیه ضرب کرده نورانی  
حاصل آن در همان تصحیح بنویس این در صورتیست که رفت و قنات یافت  
و از آن گذشت یکی شومر پنج و دخران شومر رابع است اقل غری  
از آن رابع رابع است یکی لایم بنویس و دیم باقی ماند سه و در دس فرس  
علیه پنج است و میان پنج دسه میباشد است پس این هر پنج در دس ضرب  
کردیم در خارج فرض من لایم علیه که در دس حاصل آن سه است پنج  
جماد مضروب پنج تصحیح از است اکنون هر که از خارج چیزی باشد  
مضروب ضرب کردیم بوی دهم شومر را از خارج یک بود یکی در پنج ضرب  
کردیم همانند بوی دهم پنج و دخران راسه بود در پنج ضرب کردیم باز  
نورانی بایشان دادیم هر یکی را سه مقیم آمد

سید

مع الثاني من يرد عليه فاسم بالشي من خرج فرض من لا يرد عليه  
على ما دل من يرد عليه فلا يستقام فيها وهذا صورت واحدة





5

و مقام جد را گویند چون میت را برادران و یا خواهران اعیان  
 باشند و علاقی برین تصورست جد را زنا می‌راند چه قدر و آید  
 این مقام جد گویند ابو بکر صدیق رضی الله تعالی عنه و کسی که  
 تابع او می‌باشد از صحابه میگویند که برادران و خواهران اعیان با وجود  
 جد میت میراث نبرند و بعد از میت امام عظیم نیز چنین است  
 و فتوی برین است و زید بن ثابت میگوید که با جد میراث نبرند



و این مذهب مالک و امام شافعی است و در این مذهب و اختیار ابو یوسف  
 و محمد بن احمد است که این مذهب است از بدین ثابت میگوید جدا  
 بابی اعیان و بابی غلات بهترین دو چیز است اگر مقاصد زیاد  
 باشد مقاصد دهد و اگر کم باشد جمع زیاد باشد آن دهد و مقاصد  
 گویند که جدا از یکدیگر از برادران شمارند در وقت دادن حصه  
 جدا از غلات در شمارند از جهت زیاد جدا از غلات نصیب خویش  
 پس بی غلات را از میان دو قسمتند نصیب خود و باقی  
 قایم مرعی اعیان را باشد مگر آنکه در بی اعیان خواهری باشد  
 او یکبار حصه خویش نصف مال بعد از نصیب جدا اگر بعد گرفتن از  
 خواهر چیزی باقی ماند آن مرعی غلات را باشد و اگر خواهر چیزی  
 نماند پس آنرا جیزی باشد و این در صورتیست که شخصی داشته  
 یافت و در آن یک داشت یک جدا و یک خواهر اعیانی و دو خواهر غلات

چون

چون جدا هم یکی از برادران شماریم یکم از مثل خط الاشیع  
 سه از پنج سهم باشد جدا و دو سهم آید پس در صورتی که  
 زیاد است مقام بهتر است مر جدا و نصف جمع مال خواهر  
 اعیانی یکم و نیم است پس درین سهم یکم بود ضرب کردم در  
 چهار جدا از پنج مر خواهر اعیانی یکم یک مر مر و خواهر آن غلات  
 را و این مر دو کس موقوف ماندند دو بار ده ضرب کردم  
 بیست شد اکنون هر کس اصل سهم خویش باشد در صورتی که  
 کم بوی هم جدا جدا بود در دو ضرب بوی داریم صورتی که  
 داریم هر دو خواهر غلاتی یکم بود در دو ضرب دو شد هر دو یکی  
 یکی داریم مستقیم آمد و لو که استیفاها مستند اخذ و لایق فلم  
 بین بهاشتی اگر در صورتی که کم شود بجای دو خواهر آن  
 غلاتی پس این صورت است آن خواهر غلاتی محروم میماند و یک

مقام در صورتی که هر یک مرید را نیز اگر او را ثلث  
جمع مال بیدم سیوی حصه می آید و اگر مقاسمه بیدم نصف  
می آید پس مقاسمه بهتر است او را اکنون در سه جد را چون یکی  
از برادران بخارم خواهر اعیانی را نصف است و نصف مرید  
بحکم لایزال مثل عطا الانبیا و خواهر علقه اعیانی ضرایع  
یعنی زبان جد را و شریک اکنون چون جد نصف خویش شد  
باقی نصف تمام خواهر اعیانی بیا شد و خواهر علقه بیرون  
آید پس خواهر علقه شریک است پس این سه در چهار سهم  
دو سهم است بر خواهر اعیانی و نصف آن که دو سهم است  
جد را و خواهر است و آنرا غنای هم دو سهم فلجده است افضل  
الامور الشیئة بعد فرض ذی السهم اما الفاسدة کفر و جد  
ارح و اما ثلث مانده کجده و جد اخوین و اخت و اما سه  
جمع المال

در صورتی که هر یک مرید را نیز اگر او را ثلث  
جمع مال بیدم سیوی حصه می آید و اگر مقاسمه بیدم نصف  
می آید پس مقاسمه بهتر است او را اکنون در سه جد را چون یکی  
از برادران بخارم خواهر اعیانی را نصف است و نصف مرید  
بحکم لایزال مثل عطا الانبیا و خواهر علقه اعیانی ضرایع  
یعنی زبان جد را و شریک اکنون چون جد نصف خویش شد  
باقی نصف تمام خواهر اعیانی بیا شد و خواهر علقه بیرون  
آید پس خواهر علقه شریک است پس این سه در چهار سهم  
دو سهم است بر خواهر اعیانی و نصف آن که دو سهم است  
جد را و خواهر است و آنرا غنای هم دو سهم فلجده است افضل  
الامور الشیئة بعد فرض ذی السهم اما الفاسدة کفر و جد  
ارح و اما ثلث مانده کجده و جد اخوین و اخت و اما سه  
جمع المال

جمع المال کجده و جد و بنت و اخوین و اما اگر ثلث باشد  
خیر الحد و این را می ثلث صحیح فاضل عجب الثلث فی اصل  
المسئله فلان نکرهت جدا و دو بینا و اما اخت لای و ام او  
لای فاضل در خبر لای و بینا و بقول المسئله الی ثلث عشر  
ولاشی لا لاخت یعنی اگر جمع شود باینان یعنی جد و  
جد باینان مقاسمه است و اگر می یک جمع شود که لو قدا  
فرض است در زمان وقت جد را یکی از سه حالت که فضل  
باشد آن بود با مقاسمه بعد فرض جد و نه فرض ثلث  
باقی اندکس جمع مال اما صورت مقاسمه که بهتر است  
که از هر حالت رفتی و فاضل یافت شوهر گذاشت و جد  
گذاشت و برادر گذاشت اکنون با جد و برادر یک  
شخص صاحب فرض جمع شده است که آن شوهر است



و فرض او نصف است پس در صورتی که در آن سه حالت  
یکی سهم جمع مال و این ششم حصه دومی ثلث باقی بوی زوج  
چون نصف بگیرد و این باقی ماند از آن ثلث مرجه را باشد  
و این ششم نیز می شود یعنی مقاسمه یعنی نصف زوج و  
باقی میان برادر و جد تقاسم باشد در صورتی که  
زوج میرسد و این حکم بهتر است مرجه را و اکنون  
مسئله از چهار سهم باشد و سهم مرجه و یک برادر و یک سهم مرجه را  
آنکه ثلث باقی بهتر است مرجه را و این دو صورتی که شخصی وفات یافت  
و از آن یک داشت جده و جد و برادر و یک خواهر پس در صورتی که صاحب  
مسئله می شده است که در آن سه حالت یکی مال و این ششم سهم مرجه را و  
مقاسمه میرسد پس جده بگیرد باقی سهم که میان جد و برادر و  
خواهر هفت بخش تقسیم شود از آن سهم که در آن سهم و سهم و سهم و سهم  
و اگر ثلث

و اگر ثلث باقی سهم پس سهم جده بگیرد و این باقی میان سهم مرجه است  
ثلث او یک سهم و ثلث سهم مرجه اصل ثلث باقی بهتر است  
اگر آن اصل سهم از آن سهم یک سهم جده صاحب فرض خود باقی  
بماند و ثلث باقی می ماند و باقی ثلث صحیح نیست مگر ثلث در ثلث است  
از راه دیگر هم در اصل سهم مرجه و دهم سهم مرجه و ثلث اصل سهم  
و در صورتی که دهم سهم مرجه و ثلث سهم مرجه و ثلث سهم مرجه و ثلث سهم مرجه  
ضرب کنیم بوی دهم جده را یک بود در سهم مرجه یک دهم همان شد  
مرور دادیم باقی چه بود در سهم مرجه یک دهم باقی در سهم مرجه یک دهم  
مرجه را دادیم و ده مرد و برادر و یک خواهر را یک دهم مرجه را و ثلث سهم مرجه  
چهار یک برادر را و چهار مرجه را و یک دهم خواهر را و دهم تمام شد  
مستقیم آمد اما در صورتی که سهم مرجه و سهم مرجه و سهم مرجه و سهم مرجه  
که شخصی وفات یافت یک جده داشت و یک دهم مرجه داشت و در آن سهم مرجه





دو سهم و جبرانش سهم نصف مال مرد خوار و سهم مال دوم  
 و در او سهم ربع مال مرد خوار و جمع کردیم سهام و ارثان را شش مرتبه  
 و سه مرتبه و در هر بار دو سهم و در جبر السیزده سهم شد و سهم از او داده  
 است یکی عول کردیم شد از سیزده گرفتیم و خواهر خردم ماند  
 و اعلم ان زید بن ثابت لا یجعل الا تحت لایب و ام اولاد  
 صامیه فرض مع المیده الا فی المیده الا که نهی بود و ام و جید  
 و اخذت لایب و ام اولاد المزوج النصف و لایب و ام و جید  
 السدس و الا تحت النصف ثم یضم المیده فی النصف الا که نهی بود  
 الا که نهی خط الانثیین لان المقاسمه فی المیده اصلها فی مسنة  
 و نقول انی تسعة و نصف من سبعة و عشرین سهم است الا که نهی بود  
 لانها واقعة الامر بنی اکبر ولو کان مکان الا تحت اخ او اصل  
 و لا عول و الا که نهی بود نهی زید بن ثابت رضی الله عنه

عنه

عذراست که او خواهر عیالی و علقی را صاحب فرض نمیکرد و باید کرد  
 سهم اکبریه که زید بن ثابت ان خواهر را صاحب میکرد و باید و با وجود  
 و سهم اکبریه را این صورت که زنی وفات یافت و ارثان نکاح  
 شوهر و مادر و جید و خواهر عیالی و علقی درین سه زوج نصف  
 است و ام و ام و ام و جید را سدس است و خواهر را نیز نصف  
 است پس اقل خرجی که از وی نصفی و ثلثی بود سی و هفت سهم  
 نباید اصل سه از شش سه مرتبه را باید دو و جید را و یک  
 مرتبه را و سه مرتبه را پس ارثان را سه سهم باید سهم  
 عاید شد عول کردیم سه سهم دیگر شش افزودیم سه از نه  
 اکنون خواهر را سه سهم بود و جید را یک مجموع چهار سهم همان  
 خواهر و جید مقاسمه کردند کمتر ثلثی واقع شد پنج ثلث را که نقشه  
 است در عول سه که نه بود ضرب کردیم پنج هفت شد نه اصل

۱۱۰۰

و در مخریوب و پست هفت تصحیح شد اکنون هر که از اصل خبری باشد  
 در مخریوب ضرب کنیم بوی و هم شوهر را سه در سه ضرب کردیم شد  
 نود و دادیم جدا یک بود در سه ضرب کردیم در سه شد بوی دادیم اکنون  
 میان خواهر و جد مقامی کردیم سه در سه شد بیانه سهم خواهر هم کردیم  
 دوازده شد بیک مقامی لاکر مثل خط الما شیبی هشت سهم یک  
 دادیم و چهار سهم هر خواهر دادیم پست هفت سهم مستقیم آمد و این  
 مال تصدایک و این سه را که لاکر یکو یکو یکو یکو یکو یکو یکو یکو یکو یکو  
 زنی بوده است که آن زن از پسینه بنی لاکر بوده است و اگر مرد آن  
 سه که کفتم بجای خواهر برادر باشد با دو خواهر آن یکنه پسینه  
 عول باشد و نه لاکر و نه لاکر یعنی در صورتی که زنی وفات  
 یافت و آن زن گذشت شوهر و مادر و جد و برادر پس در بیست  
 سدس جمیع مال بهتر است شوهر مرید را پس در سه شوهر صاحب  
 نفوس است

است و هم صاحب ثلث است و جدا سدس اصل سدس باشد و این  
 که اصل خبری که از وی نصف و ثلثی و سدسی خبری که از آن باشد سهم نصف  
 مرید را یک سهم کث است مرید را دو یک سهم که سدس است مرید  
 از را خبری باشد پس از مرید است و آنجا برادر عمل باشد و اگر مرید  
 نباشد اگر زنی وفات یافت و آن زن گذشت شوهر و مادر و جد و دو خواهر  
 اعیان یا عیال یا پسینه و دو خواهر مادر را جمیع نقصان کردند یعنی مادر که  
 صاحب ثلث بود این دو خواهر را از ثلث سدس بردند جمیع نقصان کردند  
 در حضور شوهر صاحب نصف و ثلث و مادر صاحب سدس مرید و خواهر  
 و جد نیز صاحب سدس است و باقی سدس مرید و خواهر است پس عمل  
 از شش باشد زیرا که اصل خبری که از وی نصف و ثلثی و سدسی خبری که از آن باشد  
 نصف آن سه شوهر را مستقیم و سدس آن یک مرید را مستقیم و  
 آن یک مرید را مستقیم و باقی یک مرید و خواهر را غیر مستقیم این مرید و خواهر



موقوف شده دولت در اصل مدد کشش باشد ضرب کردیم دوازدهم اصل مدد  
 از شش دو مضروب و دوازده تصحیح اکنون هرگز از اصل بری باشد  
 در مضروب ضرب کنیم بوی دهم نهم بر از اصل مدد بود در مضروب  
 ضرب کردیم شش شد بوی دهم مادر از اصل مدد یک بود در دهم کردیم  
 دوشد بوی دهم بعد از آن از اصل مدد یک بود دو ضرب کردیم همان شد  
 بوی دهم هر دو خواهر از اصل مدد یک بود در دو ضرب کردیم دوشد یا شش  
 داریم تصحیح آمد هر دوازده سهم تصحیح این سه واسطه آنها بصواب  
 ولو صادر بعضی الاصله او میراثا قبل القسمة خروج و بنت و ام فات  
 از زوج قبل القسمة عن امه و ابوين ثم ماتت البنت من ابين بنت  
 و جده ثم ماتت الجدة عن زوج و اخین الاصل فیه ان تصحیح سده  
 البنت الاول و یعطى سهام کل وارث من التصحیح ثم تصحیح المسئلة  
 البنت الثاني و تنظر من مافی بین من التصحیح الاول و بین التصحیح الثاني  
 تلت

تلت  
 احوال فان مقام مافی بینه علی التصحیح الثاني فی ملاطحة من الی غیره فان  
 تصحیح فانظر انک ان مافی موافقه فاضرب بقوت التصحیح الثاني فی التصحیح  
 الاول فان کان بينهما سائبة فاضرب کل التصحیح الثاني فی التصحیح الاول  
 فالتصحیح يخرج المسائل فی سهام الوثیت البنت الاول تضرب المضروب  
 اعمی فی کل مافی بینه و مافی و ان ماتت ثلث فوات رابع ثم فوات رابع  
 سائبة فاجعل المبلغ الثاني فی مقام الاول و الثلثة مقام الثاني علی الاعمال فی  
 الرابع و الخیسة کذا کذا الی غیر المطون این بابیت در بیان  
 مناسخ مناسخ در اصلاح علماء و ارباب و اگر کسی که شیخ و وفات یافت و اگر  
 کذا فیت و مافی کذا فیت هنوزان مال میان و از آن قسمة زنده است که یکی  
 این و از آن وفات یافت بقره تصحیح سده مبت اول کرده تصحیح سده  
 مبت ثانی کرده شود بوده جای که گفته شد هر دو هر دو هر دو  
 و قسمة کرده شود این بار در اصلاح علماء و ارباب مناسخ گویند و صورت را

بگویم گوشه رفتی وفات و از آن کذاشت شوهر و دیگر دختر و مادر و بنو و مال  
 این میت قسمه شده بود که شوهرش وفات یافت و شوهرش نیز از آن  
 کذاشت زن و دو دودر هنوز میراث قسمه نشده است که بعد از آن  
 شوهرش دختر نیز وفات یافت و از آن کذاشت دو پسر و یک دختر  
 و یک جده و این همانست که در سهم میت اول ام است بعد از آن  
 میراث قسمه شده است که این جده نیز بعد از وفات بدست وفات یافت  
 و از آن کذاشت یکی شوهر و دو برادر پس بعد از آن مناسبت می باشد  
 شریعت بن ترتیب تصحیح شد ۳۲ / ۱۲۸۴

و هنوز قتمه نشده بود که بنت وفات  
 شد بطول سی و هجده  
 بن بن بنت  
 غرضی  
 وفات یافت شد بطول چهارم تصحیح



اول ضرب کنیم آنچه حاصل آید از ضرب اندک سهم که همان مبلغ خرج هر دو  
 است و اگر میان تصحیح نانی و میان مافی ذره نسبت میانند بقای  
 تصحیح نانی در تصحیح اول ضرب کنیم نیز مبلغ خرج هر دو سه برابر بود اما  
 گوش هوش در درگاه ایشان هر دو سه را یک طریق داده شود و آن  
 طریق اینست که سهام و از آن بطل اول در تصحیح نانی ضرب کنیم اگر میان  
 باشد و باره و فی تصحیح نانی ضرب کنیم اگر موافق نباشد با ایشان داده  
 شود سهام و از آن بطل نانی ضرب کرده شود و نانی مافی سه اگر میان  
 باشد و باقی آن اگر موافق نباشد و ایصال آید ایشان داده شود و اگر  
 بداند و بطل اول صیت نو هر که از دست و در خود دارد و خود را عطا فرستد  
 ربع است و در خیر نصف و ام را سه سفل فل غریبی که از وی نصیبی برقی  
 و سوسی خرد کم از دوزده نباشد نصف آن شش مرد خیر از ربع آن  
 سه مر شود بر سه سفل آن دو مر و اربابانی مانده یک سهم و یک سهمی دیگر  
 از آنجا

اگر استحقاقی فی این معلوم شد که سه دردی است و قاعده در سبیل اول است  
 که در صورت و فرضی از این بر علیه بای من لایر جمع شده اند یعنی  
 مادر صاحب سهم و در خیر صاحب نصف این جنس من بر علیه بای و  
 صاحب ربع است که من لایر علیه است جمع شده اند خرج فرضی را  
 علیه چهار است از چهار که یک سهم بروج داریم باقی هفت سهم همانند  
 و سه من بر علیه چهار است زیرا که صاحب نصف را سه آید و صاحب  
 سه من را یک و سه و یک چهار شود پس سه ایشان چهار است و باقی خرج  
 فرض من لایر که سه است بر چهار تقسیم نمی آید اکنون بی نانی مدبر علیه  
 چهار است در خرج فرض من لایر علیه که آن نیز چهار است ضرب کنیم  
 شش از ده شد اکنون سهم من لایر دارد سه من بر ضرب کنیم از ده  
 یک بود یکی در چهار همان چهار را نیز بروج داریم و سه من بر و اربابانی  
 از خرج فرض من لایر ضرب کنیم بوی هم است را سه بود در سه ضرب کنیم

نه شد بوی داریم اما یک بود در سه ضرب کردم همان سه بر دی داریم  
 شانزدهم شد و مستقیم آمد که اول قسمت و اربع میان و از آن این طریق  
 است و هنوز باقی است قسمت شده بود که خلاصه بود که زیاده داشت او  
 نیز وفات یافت و این بطل او است و از آن که داشت نوزده است  
 و پدر اسم و مادر اسمها صالم در صورت زن در اربع است  
 و مادر از نسل باقی و این را در باقی ماند و مرد است پس اقل خرج کرد  
 وی اربع و باقی خیر فکرم از چهار باشد اربع آن که یک سهم است مرزن اسمها  
 عایشه و نسل باقی سهم است آن مرادر را و باقی دو سهم مرید پس  
 تصحیح این سهم چهار است و باقی به نوح از سهم اول برزیده بر همان  
 بر این سهم است حاجت ضرب نیست و هنوز وقت حال فاطمه شده بود  
 مرد و زن را که است در بطن سوئی است وفات یافت و از آن که داشت  
 دو پسر یکی محمد و دیگری حسن و یک هم که است اسمها صام و جود و نسل  
 همان رقم

همان خیر که در بطن اول است جده را سه است و باقی میان و یک سهم  
 و در آن که نسل خطه الاثین و پدر را دو سهم و یک سهم مرد و زن را پس  
 تصحیح این سهم از شش سهم یک سهم مرید و یکی سهم دو سهم و مرید پس  
 و باقی به فاطمه از بطن اول سهم است آن میان و از آن سهم موافقه نسل  
 زیر این سهم در تصحیح سهم شش است و موافقه و جانیه است در اول  
 اعتبار ندارد پس این تصحیح باقی که در است در تصحیح اول شانزده است  
 ضرب کردم سی و دو حاصل آمد پس همین سطح یعنی سی و دو مرد و زن  
 شانزده و مرد و زن شش طرح با سال را این مرد و زن خود یک را برسد  
 در وقت باقی به یعنی در سهم نسل در میشود ضرب کنیم با شش سهم چهار  
 یک سهم برسد سه ضرب کردیم همان سه مرید و او داریم و در آن که یک  
 در سه ضرب کردیم همان سه مرید مراد داریم و در دو سهم ضرب کردیم  
 مراد داریم حسن را نیز دو سهم در سه ضرب کردیم شش مراد داریم مستقیم



مژده سهم مردان فرجه دار سید آدم در بطن اعلی قید دارد بود در رفی  
 ش که دوست ضرب کردم شش شنبوی دادم آدمیم در بطن ثانی  
 عایشه را یک بود در دو ضرب کردم همان دوشنبوی دادم و مژده  
 مردان بطن بیستم راسی که هم نام شد و مستقیم آمد و هنوز این  
 مال نیست شده است که قید بزوفات واران کرد و شش  
 احمد نام دو در بطن یک و دو و بی خطه و در بطن اول سه رسیده  
 و از بطن ثالث شش مافی بدیده است و تصحیح سدا از جمله است  
 زیرا که نصف مژده و باقی نصف مژده و برادر چون هر دو کس  
 موقوف دوا در دو ضرب کردم چهار شده و دو مر احمد را یکی مر خالد  
 یکی مر بکر را اکنون جان نه چهار نبسته میباشد است بی ضرب کردم  
 ثانی تصحیح یعنی چهار را در سید اول که سی و دو بود صد و بیست  
 میشود اکنون چون سید مخرج است برای واران بطن سابق که

تصحیح

تصحیح ایشان دوا یک سهم واران قید است احمد را دو بود  
 در ثانی یک که است ضرب کنم مژده شنبوی دادم بکر یکی در ضرب  
 کردم همان که شنبوی دادم خالد را یک بود در ضرب کردم همان  
 شنبوی دادم شش سهم واران تصحیح چهار رسیده آدم در بطن ثانی  
 عایشه را دو بود در چهار ضرب کردم شش شنبوی دادم صلا را  
 دو بود در چهار ضرب کردم شش شنبوی دادم دو سهم مردان  
 بطن ثانی رسیده در بطن ثالث شش را شش بود در چهار ضرب  
 کردم بیست و چهار شنبوی دادم حسن را شش بود در چهار ضرب  
 کردم بیست و چهار شنبوی دادم خالد را شش بود در چهار ضرب کردم  
 دوازده شنبوی دادم شصت سهم مردان بطن ثالث  
 رسیده صد و بیست و شصت سهم شد و مستقیم آمد و اگر بطن ثانی  
 و سدا باشد و سالی تا خاک نماید شود سید را بجای تصحیح اول

گرام و در سطح کبریا کجای ثانی و بجهان در هر طریقی تحقیق عمل  
 نایم تا آخر بطول که منتهی شود و در احرار  
 کل فریب پس بدی سهم و لا عصبه کان عامة الصحابة رضوا  
 انهم علیه اجمعین بیرون توبیت ذوی المارحام و به قال صحابا  
 رحمهم الله تعالى و قال زید بن ثابت رضی الله و ابن عباس لا میراث  
 که ذوی المارحام و بوضع فی بیت المال و بما صد مالک و ان فیهم  
 این باب ذوی المارحام ذوی رحم از کونیند هر چه از خود و از  
 اگر از احباب مصطفی رضی الله تعالی عنه معتقد اند مذهب ایشان برین  
 که ذوی المارحام را ارث میرسد و ابو حنیفه رضی الله تعالی عنه  
 و احباب و نیز زید بن ثابت رضی الله تعالی عنه میگوید  
 که ذوی المارحام را میراث نمیرسد و آنچه از بیت عامه و دیگران  
 مستحق نباشد ذوی المارحام نباشند که کسی سزاوارتر از زید بن ثابت  
 میگوید

خیر و به مال و نصیب در بیت المال بسیارند و المارحام شایسته و انتم  
 رحمهم الله زید بن ثابت را گرفته اند مذهب ایشان برین است  
 و ذوی المارحام اصناف اربعه الصنف الاول یعنی  
 اولی المیت و هم اولاد البنات و اولاد بنات الابن و الصنف  
 الثاني یعنی البیت المیت و هم الاحباب المسقطون و البیت  
 المسقطات و الصنف الثالث یعنی ابی یونس المیت و هم  
 اولاد اخوات و بنات الاخوة و بنو الاخوة لام و الصنف  
 الرابع یعنی ابی جری المیت او جریه و هم المعات و الامام لام  
 و الخلات و الاخلا و بنات الاعام لای و امه الاب و اولاد  
 و جوارح و صحف و اولاد و کل من بدی بهم من ذوی المارحام روی  
 سیلان عن محمد بن ابی صفوان اقرب الاصناف للصنف  
 و ان علوانهم الاول و ان سفلوهم الثالث و ان تنزلوهم الرابع و ان  
 یجوز



و روی ابو یوسف و الحسن بن زید عن ابی حنیفه رحمه الله و ابی سالمه  
عن محمد بن ابی حنیفه ان اقرب الاصناف الصنف الاول ثم الثاني  
ثم الثالث ثم الرابع بنسب القصاص و هو الماخوذ و قویها  
الصنف الثالث مقدم علی الجرایم و علی القوی

ذوی الارحام چهار گروه اول ایشان میرسد و اولی که نام  
فرزدان دختران و فرزندان دختران این گروه دهی باشد که میت  
باشند میرسد و ایشان ایجاد فاسد و حیاء فاسد اند و گروه  
سوی که میرسد بوی مرد و پسر میت و ایشان فرزندان خواهر  
و دختران برادران اند و پسران برادران اخیانی اند و گروه چهارم  
که میرسد بوی پدر و پسر میت و پدر و پسر میت یا میرسد  
بوی مادر و پسر میت یا مادر و پسر میت و ایشان خالت و نه  
و او دران اخیانی اند و اولان و خالات اند و دختران و دران

ایضا

احیاء اند دختران او دران خلافت و فرزندان مذکورین بر این صنف  
اربعه و هر دو بواسطه ایشان میت برسد ایشان همه ذوی الارحام  
اند اما میان علماء اختلاف است که اقرب اصناف میت  
از این اصناف اربعه که از میت ابو سیمان اراده محمد بن حنفیه  
رحمهم روایت میکند امام محمد از حضرت سرایح است ابو حنیفه  
رضی الله عنه روایت میکند اقرب اصناف حنیفه ثانی و سیم  
که بالاروند و اگر ایشان کسی باشد بعد از تحقیق ثالث است  
هر چند که در و نه در بر نه و اگر ایشان کسی حق باشد بعد از  
موصف رابع راست هر چند در بر نه و روایت میکند  
امام فاضل ابو یوسف یعقوب رحمه الله علیه و حنفیه و حنفیه  
و روایت میکند امام حسن بن زیاد و سرایح خلافت رضی الله عنه  
و نیز روایت میکند ابن سنان در نقل از امام محمد بن حنفیه

از امام اعظم ابو حنیفه رضی الله تعالی عنہ کہ اقرب اصناف اول  
پس اگر از صنف اول کسی نباشد انگاه آنحقاق موصف ثانی است  
و اگر کسی از صنف نبات انگاه آنحقاق موصف ثالث است  
و اگر از ثانی هم کسی نباشد انگاه آنحقاق موصف رابع است  
چنانچه در تزیین عصبان گفته اند یقین علیا این قول است  
و اخبار امام ابو یوسف و امام محمد بن حسن اینست که صنف  
ثالث مقدم دارد بر چندی که پذیرا در صفت است زیرا که نزد  
این هر دو بر کور هم یکند ذوی الارحام اولی است از فرع خویش  
یعنی اصل ولی اما فرع از اول جدا ولی است از اصل خود چندی  
فرود رود قول فصیح است ان الصنف الاول اولهم باقی است  
اقرنهم الی صنف کسبت البنت اولی من بنت بنت لابن  
و ان از وفای الذریه قول اولی من ولد ذوی الارحام

کسبت

کسبت بنت لابن اولی من ابن بنت البنت این فصل را بیان  
صنف اول است یعنی آنکسی که ایشان بمیت میکنند و حکم بدن  
صنف است که اگر چند کسی از این صنف جمع شوند اولی بمیت است  
باشد که نزد یکدیگر بمیت باشد مثلاً در صورت آن شخص بکر نام و فاتیما  
یک ساله دختر دختر کدشت دوی عامه و دختر دختر لیس کدشت  
پس مادر اولی یا بارش بکر از عامه زیرا که او بدو مرتبه بکر را میدهد  
و عامه بدو مرتبه میرسد و اگر در صورتی که هر دو در مرتبه برابر باشند  
پس یکی که فرزند وارث کلام است و فرزندی ذوی الارحام کدشت  
همان فرزند وارث اولی باشد از فرزند ذوی الارحام و این در صورتی  
است که نام و فاتیما یافت یکی مریم کدشت که او دختر دختر  
نامر است دوی را بعد کدشت که او پدر دختر نامر است  
پس مریم را پدر هر دو بمیت میرسد مرتبه میرسد اما چون دختر



در قتل میر میت است و در غیر اینها میر میت است و میر میت  
 را که میر و غیره میر میت است و در غیر اینها میر میت است و میر میت  
 الارحام است میر میت اولی باشد میر میت ثانوی را که او فرزند ارث  
 است و فرزند دوی الارحام است پس درین صورت ارث  
 میر میت رسیدن میر میت و ان است و درجهانهم  
 و لم یکن فیهم ولد الارث او کان کلهم ولد الارث عند ابی یوسف  
 و حسن بن زیاد یعتبر ابدان بالفروع و یقسم المال علیهم سوا  
 صفة الاصول فی الذکوة و الاوقاف و اختلفت و یجوز انهم  
 یعتبر ابدان بالفروع ان یقفت صفة الاصول موافقا لهما  
 و یعتبر الاصول ان اختلفت صفاتهم و یعطى الفروع میراث  
 الاصول مخالف لهما کما اذا ترک ابن بنت و بنت بنت عندهما  
 المال بينهما الذکر مثل خط الانثیین باعتبار الابان و عند

رحم

رحمهم که آنکه لان صفة الاصول متفقة ولو ترک بنت ابنت  
 و ابن بنت بنت عندهما یقسم المال بین الفروع و الانثاء باعتبار  
 الابان ثلثا لکذا و ثلثا لثانی و عند محمد و حنبله است تمام المال بین  
 الاصول یعنی فی البطن الثانی انثاء ثلثا و بنت ابن البنت  
 ایهما و ثلثه لابن بنت البنت نصیب احمد اگر برابر باشد میر  
 ذوی الارحام و نباشد در میان ایشان هیچکدامی فرزند ارث یا آنکه  
 نباشند همه فرزندان ارث پس اختلاف است درین مسئله  
 امام یعقوب ابو یوسف انصاری و حسن بن زیاد ابدان فروع  
 اعتبار میکنند یعنی نظر در فروع میکنند قطع نظر از اصول خواه اصول  
 نر باشد یا ماده هر که از فروع نر است دو حقه کبره هر که ماده است  
 یک حقه و امام محمد بن سنان میگوید اگر در صفة الاصول متفق است  
 تعدد ابدان فروع را اعتبار نکنیم و در غیر خصوصیت شش امام هر موافق

مرا امام ابو یوسف و حسن ابن زبایه را امام محمد بن یحیی و اصول را  
 نفرع را در صورتی که مخالفت باشد صفت اصول یعنی فروغ را بر  
 اصول میدهند و درین شوق مخالفت است مرا ابو یوسف و حسن را پس  
 اگر شخصی وفات یافت یکی پسر دختر را گذشت و اما محمد و یکی دختر  
 دختر را گذشت و مهمابین امام ابو یوسف و حسن این را یاد میکنند  
 که دو حصه مرا محمد و یک حصه مرا محمد بن یحیی را بدان فروغ گفته  
 شود و امام محمد بن یحیی را گفتند که هر دو شخصی فرزند  
 نیستند پس صفت اصل موافق است و اگر شخصی وفات یافت  
 و از آن گذشت اما که لا پسر دختر دختر میت است  
 مرغوب که او دختر پسر دختر میت است پس نزدیکی امام ابو یوسف  
 و حسن یا غیره را بدان فروغ دو حصه مرا محمد را دهد و یک حصه  
 مرغوب را دهد و نزدیکی امام محمد را مال در بطون ثانی یعنی میان

محمد

محمد و میان پسر مرغوب را گذشت مثل خط الامین بود دو  
 مرغوب مرغوب را بود و اما حصه مرا محمد را پس همان دو  
 حصه پسر خوش مرغوب یک در همان یک حصه را در خوشی محمد یک دو

صورتها	مست	مست
مست	مست	مست
مست	مست	مست
مست	مست	مست

مست	مست	مست
مست	مست	مست
مست	مست	مست
مست	مست	مست

و گفت که عند محمد رحمه الله اذ كان في اولاد البنات بطون مختلفة  
 يقسم المال على اول بطون مختلف في الاصول ثم يجعل المذكور طائفة  
 علا حرة والانا طائفة بعد القسمة فاما اصل المذكور بطون  
 على اعلی الخلاف المذكور وقوع في اولادهم و كذلك ما اصحاب الانا  
 بكذا عمل الى ان ينهي بعد هذه الصورة اگر در اولاد دختر









اینان ایشان اکثر مثل معالایشین قیحه که در میان فروغ بهشت بخش چهار  
 مرد خال را و بگویم یک بخش مرد و یک بخش مرد و یک بخش مرد و یک بخش مرد  
 بخش مرد و یک بخش مرد و یک بخش مرد و یک بخش مرد و یک بخش مرد و یک بخش مرد  
 که در بطن نالی افتاد در بخش مرد و در بخش مرد یک طائفه است باعتبار عدد غرض  
 در بطن یایع یعنی در بطن یایع اولاد ایشان که است بگویم خال و بیوه  
 پس در بخش مرد و یک بخش مرد و یک بخش مرد و یک بخش مرد و یک بخش مرد و یک بخش مرد  
 در بطن نالی که اول اختلاف افتاده است اعتبار کرده خود بنا بر آن که اصل  
 مختلف صفت معتبر باشد در فرع اعتبار عدد معتبر باشد چنانست که در بخش  
 یک نصیب هر دو و در بخش نالی سه باشد و هم در بطن نالی یک  
 چهار سهم داده شود زیرا که در بطن یایع او چهار دختر است و در پس آن  
 همان معتبر باشد و صفت مذکوره در بطن نالی معتبر باشد که پس است  
 و اول آن اختلاف در بطن یایع افتاد پس چنانست که دو پس باشد

حکم

حکم که در بخش نالی ایشان این است که چهار سهم است پس این بخش چهار سهم  
 مرد خال و فاضله را نصیب چنانست و سه سهم نصیب و در بطن  
 نالی است میان بگویم خال و میان بیوه قسمت کرده و نصیب چنانست  
 چهار بر صال و فاضله تقسیم و سه میان بگویم خال و میان بیوه قسمت  
 غیر مستقیم مخرج نصف که شش است از او اصلی مسد که هفت بود  
 کردم چهارده خال و فاضله را چهار یور در دو ضرب کردم اشت شد  
 بایشان و یک و نیم سهم که مرکب و خال بود در دو ضرب کردم شش شد  
 بایشان و یک و نیم سهم که مرکب بود در دو ضرب کردم شش بود و یک و نیم  
 سهام صال و فاضله را بایشان تقسیم و سهام بیوه نیز در تقسیم است  
 بگویم خال و بایشان غیر مستقیم باز که نصفی افتاد مخرج نصف باز ضرب کردیم  
 در نصیب که چهارده است و شش شد اکنون هر که از چهارده  
 چیزی باشد در دو ضرب بوی که هم صال و فاضله را شش بود در دو

۱۶۳





دو دختر را دسایره و لطیفه و این بطن ثالث است که نول بطن اول و بطن  
 ثانی در حیوة زید و فوات یافته بودند همین و از این بطن ثالث یعنی ابراهیم  
 و ساد و لطیفه گذشت امام ابو یوسف یعقوب بن ابراهیم الصاری هم  
 میفرماید که مال زید برابر ابراهیم و ساد و لطیفه باعتبار جهات فروع میفرماید  
 یعنی ساد و لطیفه که بزید میرسد و وجه از وسطی که پسری و وسطی پدر <sup>الشیان</sup>  
 و دوی جهه از اخیوه که دختر اخیوه مادر ایشان است پس این هر دو کسی  
 دو جهه شد که چهار شدند و ابراهیم را هرگاه که یک جهه است که دارد  
 دختر اول است و تراست او را دو سهم آید پس در است از میان ابراهیم  
 و میان ساد و لطیفه اثلا تا قسمه شود و ثالث ساد و لطیفه را  
 و یک ثلث مال ابراهیم و امام محمد ثانی میفرماید پس وسطی و بطن ثانی که  
 اول اختلاف در این است صغیر از اصل کهیم یعنی باعتبار بطن ثانی که  
 معبر سایر و باعتبار فروع عدد را اعتبار کنیم یعنی بطن ثالث او را دو  
 جهه است

دختر است پس کو یا این پس در بطن ثانی و پسر است و دختر اخیوه و دختر  
 اول صغیر ایشان او ثلث است اما عدد را در فرع اعتبار کنیم یعنی هرگاه که دختر  
 اخیوه را در بطن ثالث دو دختر است و دختر اولی در بطن ثالث یک <sup>الشیان</sup>  
 را در بطن ثانی سه دختر اعتبار کنیم حکم لاکر مثل خط الانشایی باعتبار یک  
 ایشان در بطن ثانی هفت باشد پس اصل مد از هفت سهم بگیریم که  
 در بطن ثالث ساد و لطیفه را از جانب پدر چهار سهم رسد و باقی هر یک  
 ابراهیم که او بخیر دو دانی است و میان ساد و لطیفه بنا صغیر قسمه  
 زیرا که هر سه چهار شدند و سهم سه پس هر واقع شد عدد دوس پس آنکه  
 که چهار است در اصل مد ضرب کنیم که هفت مضروب چهار و تقصیر  
 پست و هشت شد پس اصل مد از هفت مضروب چهار تقصیر  
 پست هشت ساد و لطیفه را از جهه پدر چهار سهم بود و چهار  
 کردیم شماره کنند و از جهه که مادر یک و نیم سهم بود و چهار شد که نیم

شش نفر حاصل آمدند تا مجموع بیت دوسم و یکسوم سهم را  
 را بود در چهار ضرب کردیم حاصل آمد و شش سهم بیت و شش سهم  
 تمام شد و مستقیم آمد امام محمد رحمه الله باین طریق جهات در اصول  
 در فرسوع معتبری سازد و این اعظم بالقصعاب و الصنف  
 الثاني اولیهم بالمیراث اقربهم الی المیت من ای جهة كان عند  
 الاستواء فمن كان یولی بوارث فهو اولی بکتاب و امام الام اولی من اب  
 ام لاب عند ابی سید الغزالی و عند ابی الفضل الخفای و علی بن  
 محمد البصری و لا تفضل لعنه ابی سلمان الجوریانی و ابی علی البستی  
 و ان استوت فصار لهم و لیس فهم من بدلی بوارث او کان معهم  
 بدلون بوارث و اتفقت صفة من بدلون بهم و اخرجت قرآنهم  
 فالقسمة علی ابناءهم و ان اختلفت صفة من بدلون بهم <sup>لقسم</sup>  
 المال علی اولی البطن اختلفت كما فی الصنف الاول و ان اختلفت  
 قرآنهم

قرآنهم فاشترکان الغزالی و هو نصیب الاب و هو نصیب الاب و اشترک  
 الام و هو نصیب الام ثم ما اصاب لكل فریق یقسم بینهم کما لو اختلفت  
 قرآنهم این کلا سیت جاکرده شده از کلام سابق در بیان صنف  
 از ذی الاصل امام یعنی آنک که میت بایشان میرسد و ان اجداد فاسد  
 و جهات فاسد اند و حکم در ان اینست که اولی ایشان میراث  
 که اقرب بسوی میت باشد از هر جهتی که باشد خواه از جهة پدر باشد  
 و خواه از جهة مادر باشد شلایکی وفات یافت و وارث که شش  
 یکی از هر که پدر را در بکر است دومی ناصح که او پدر را در پدر میت  
 پس در صورت ناصح بسوی مرتبه میت میرسد و ناصح چهارم  
 مرتبه با میت میرسد ناصح اولی باشد بمیراث که او بسوی مرتبه  
 میرسد زیرا که اقرب است از ناصح که او چهارم مرتبه میرسد اگر هم  
 ناصح از طرف مادر است و ناصح از پدر و قیاس به هر دو یکدگر اقرب



از طرف پدر باشد او میراث برد و اگر از مادر بعید باشد او میراث  
 و اگر در دو وارث در دو برابر باشد بکرم اگر چه کذا فی ایشان است و ارث  
 میرسد اولی باشد از آن کسی که سبب ارث نمیرسد و این در صورت  
 که شخصی وفات یافت و از آن کذا نشد یکی خاله نام او پدر مادر  
 عزت دوم قائم نام که او پدر مادر پدر مادر عزت پس از این صورت  
 خاله اول باشد میراث هر که سبب جده صحیح میرسد و جده صحیح در  
 است و قائم محروم باشد او بواسطه جده فاسد میرسد و او وارث  
 نیست بوجه جده صحیح و این قول بخارا و عمل فرائض و مختار و فضل  
 حقائق و مختار علی بن عینی بصری است که این هر یک علماء فرائض  
 امام بوده اند اما ابو سلمان جرجانی و ابو علی الباقی میفرمایند که خاله  
 و قائم را ارث هر دو برابر یعنی دو یعنی خاله بکرم و دو یعنی قائم  
 اگر برابر باشد مرتبه این هر دو در ارث که هیچ یکی از این سبب ارث  
 نمیرسد

نمیرسد یا هر کسی سبب ارث میرسد موافق باشد صفت که ششم  
 میرسد از آنان بواسطه ایشان یعنی موافق باشد صفت نهمی  
 و مادر کی یعنی همه بواسطه نری کنند یا همه بواسطه ماده میسرند  
 و متحد باشد قرابت ایشان یعنی و از آن همه از جهة پدر میسرند  
 یا همه از جهة مادر میسرند پس در حال اتفاق ایشان و اتحاد قرابت ایشان  
 قسمت مال هر یک از ایشان کرده شود و این که مذکور شد در صورت  
 باشد که فرض کلمه شخصی وفات یافت زاهد نام و از آن کذا نشد  
 یکی پدر مادر مادر پدر فائق نام و دو پدر پدر مادر پدر فاضل نام  
 پس فاضل و فائق هر دو مرز آمد را پنجم مرتبه میسرند بر این است  
 در جماعه ایشان و هر دو سبب جده صحیح میسرند که آن مادر  
 زاهد است و موافق است صفت که که بواسطه او میسرند یعنی  
 مادر کی پس از این صورت قسمت مال هر یک از آنان کرده شود یعنی

و مادر

فاضل و فایق هر دو مال است برابر قسمة کرده بگیرند پس مال باید درین  
صورت بدو هم قسمة شود یک سهم مرفیق را و یک سهم مفاضل را  
و صورت اینست  $\frac{مسند}{ماده}$   $\frac{ماده}{ماده}$   
بفاضل و فایق  $\frac{مسند}{ماده}$

و اگر مختلف باشد نصفه کسانی که میسرند و در زمان بوطه ایشان  
بعضی بعضی بوطه ماده میسرند و بعضی بوطه نرم میسرند  
انگاه قسمة مال کرده خود بر بطن اول که مختلف شده است ملاک  
مثل خط الانقیاب داده شود و جایزه در نصف اول این حکم بوده است  
و این در صورتی است که تخمین وفات یافت حکم نام و در زمان  
کذاشت یک جهه جام نام و یک جهه فاطمه نام از طرف پدر  
و یک جهه فایم نام و یک جهه عاظم نام از طرف مادر حکم  
را جام پدر مادر پدر پدر است و فاطمه مادر پدر مادر پدر است  
و نیز حکم

۱۰۳۰  
و نیز حکم را فایم پدر پدر مادر مادر است و عاظم مادر پدر مادر  
مادر است و عاظم پدرین صورت  $\frac{مسند}{ماده}$   $\frac{ماده}{ماده}$   $\frac{مسند}{ماده}$   
پس در صورت مختلف است نصفه ایشان یعنی بعضی بوطه  
نرمی میسرند و بعضی بوطه ماده میسرند پس در صورت قسمة مال  
میراث کرده است بر اول بطن که مختلف شده است بهمان  $\frac{مسند}{ماده}$   
قسمة کرده خود مال میراث میان فروع مادر حکم را نشانی آید  
و پدر حکم را نشان پس ثلث مرجه و جده که از طرف مادر حکم میسرند  
داده شود و نشان مال میراث مرجه و جده که از طرف پدر حکم  
میسرند داده شود و آن ثلث که میان فایم و عاظم بوده نیز  
انگاز قسمة کرده شود و بخش کنند و بخش مر قایم را بدهند و  
بخش مر عاظم را بدهند پس بدین مسکه کشی واقع شد و هر  
ثلث که ثلث است در اصل مسکه کشی است ضرب یکم در مال



بعد از ضرب به بل اصل مد از مضروب نیز سه و تصحیح مد نیز  
 اکنون مکررا از حاصل مد جبری باشد در مضروب ضرب کنیم  
 بوی دهم قایم و عاظم را از اصل مد یک بود از آن مضروب  
 که سه است ضرب کردیم شد بیشتان دادیم که هم مرقام را  
 یک هم مرقاط را و جام و فاطمه را از اصل دو بود در مضروب  
 سه است ضرب کردیم شد بیشتان دادیم چهار مرقام را  
 و دو مرقاط را هر نه سه نام شد و مستقیم آمد بر اول اعتبار  
 قسمة فال میراث میان اصول کرده شود بعد در نوع <sup>شده</sup>  
 بهمان طریق که در اصول مفسوم گفته شده است جبر بر طریق  
 قسمة کرده که گفته شد و این در صورت که میت حاکم نام است  
 مخرج خواهد <sup>شده</sup> فی الصنف لثالث الحکم فیهم الحکم  
 فی الصنف الاول عسکری اولیهم بالمیراث افریهم الی  
 المیت

المیت این سخن حدیث الکلام سابق در بیان صنف ثالث و کما  
 که میگردانید بوی دهم و بدیهیت و ایشان فرزندان خواهرانند خواهد  
 اعیانی باشند خواه خواهران علقی خواه خواهران رضایی و نیز ایشان  
 دختران برادرانند خواه برادران اعیانی باشند خواه برادران علقی  
 خواه برادران رضایی و نیز ایشان برادران اعیانی باشند و حکم این صنف  
 ثالث همچو حکم صنف اول است یعنی اول میراث کسی باشد که قریب  
 تر است به میت و این در صورت است شخصی وفات یافت  
 صریح نام وارتان گذاشت یکی دختر خواهر کرد نام دومی دختر دختر  
 خواهری دیگر حلیه نام پس در صورت که یک سیوم مرتبه بصریح میراث  
 و حلیه چهارم بصریح میگردانند پس اگر میراث بر حلیه مخروم باشد  
 و آن بسوت فی القرب فاوله العیة اولی من والد دوی الارحام  
 کینت این الاصح و این الاصل کلا جملا اب وام اولای او و امها





اصول که ایشان فرزندان فایض و لطیف اند فایض و لطیف برابر و خواهر  
 اخای از حارث اند و بعضی اخای در ذکر و انشی بد قسمه برابر اند  
 و آن استخوانی القرب و ليس فيهم ولد العصبه او كان كلهم ولد العصبه  
 او كان بعضهم اولاد العصبهات وبعضهم اولاد اصحاب القربان  
 و اختلاف فرایض فابو یوسف رحمه الله یعتبر الاقوی و محمد بن یسیر  
 المال علی الاقوة و الاخوان مع اعتبار عدد الفروع و الجهات فی  
 الاصول فما اصاب کل فریق یقسم من فریقهم کل فی الصنف الاول  
 کبنت بنت الاخت للاب و ام اولی من ابی بنت الابن للاب عنه  
 ابی یوسف رحمه الله القوه القربان و عنه محمد بن یسیر المال  
 بینهما باعتبار الاصول و اگر برابر باشند آن و از ایشان و نزدیک  
 بودن بسوی میت و نباشد در میان آن و از ایشان و یکس فرزند عصبه  
 یا آنکه باشند هم فرزندان عصبه باشند و بعضی آن و از آن فرزندان  
 اصحاب

اصحاب فی بعض و مختلف با حجه قریب ایشان یعنی بعضی از ایشان  
 سبب پدر و مادر میکنند و بعضی سبب پدر میکنند و مراد از اختلاف  
 حجه است که بعضی اعیانی باشند و بعضی علانی باشند پس در بعضی  
 اختلاف است میان امام ابو یوسف و میان محمد بن یسیر  
 اصحابی اعتبار میکنند قوت قریب و میفرماید که اگر از اعیانی باشند  
 او اولی است بعده از اعیانی نباشد علانی اولی است بعد از علانی  
 نباشد از حیا فی المال است و امام محمد بن یسیر اعتبار میکنند اولی  
 و عدد را از فریق یعنی اول قسم عمل است بر برادران و خواهران کرده  
 بعده اگر چیزی رسد همان بخش و فریق او قسمت کرده شود جدا  
 این حکم در صنف اول بوده است و این در صورتی است که شیخی  
 یافتند نام و و از ایشان گذاشت یکی دختر دختر خواهر اعیانی در  
 نام دومی پسر دختر برادر علانی عثمان نام امام ابو یوسف اصحابی

میفرماید که دو پسر بارت علی است و عثمان محمود باشد زیرا که دو پسر  
 علی میسر شد بواسطه رحیم و رحیم مرعاش را خواهر عیانی است و عثمان  
 که علی میسر شد بواسطه حمید و حمید مرعاش را برادر علی است پس قوه  
 قرابت دو پسر را باشد که فرزند فرزند کسی است که او عیانی است و عثمان  
 فرزند فرزند کسی است که او علی است و امام محمد بن حسن بیاض میفرماید  
 که قسمة مال عثمان دو پسر و عثمان بمناسبت باشد زیرا که اعتبار  
 مرادصول است یعنی نایم اگر رحیم و حمید زنده بودند یکی نصف  
 عثمان را علی و دیگری را خواهر عیانی است و بان مرعیده می  
 عثمان را علی و بان را زوی است چون میان رحیم و حمید نام یکی  
 میان فرزند ایشان یعنی دو پسر و عثمان نیز نایم یا و این هر دو امام  
 صاحب غلظه و جلال و عهده و دریا و مال اخذ فیض میفرماید و قبول  
 فیضان و رایت از غلظه علوم دین و عثمان معارف یقین سراج افروز

در زندی امام شجاع و عظمی بن نعمان اجمعی زیرا که نای ساین  
 دینی از اصول و فروع از وضع ابو حنیفه است چرا که بعضی از فروع  
 امام ابو یوسف آمد و بعضی عثمان آمد و محمد شد و بعضی عثمان آمد  
 شافعی گشت و بعضی از عثمان آمد و مالک آمد و بعضی از عثمان آمد  
 احمد بن حنبل شد و ان امام ای که کبار صاحب تصانیف و سنیان  
 از کلا از شریعت و طریقت و حقیقت علی الاطلاق صوفی <sup>نعمان</sup>  
 ثابت ابو حنیفه کوفی که در علم و درع نظیر در زبان خود نه است  
 تا آنکه در بعضی کتب فقه مذکور شده است که اگر بر پهلوی غلطیده می  
 بودی چند هزار سله بر پهلوی است افتاده وضع میکرد و چند  
 هزار سله بر پهلوی حب موضوع می ساخت یک روایت از  
 فتاوی عثمان را لا خیار حق منقول است که باز ده لک سله از اصول  
 و فروع بوضع امام اعظم ثابت شده است در یک کسی که



رسول الثقلین فرمایند سراج امتی بر جای تحریر مناقب و تقریر مناقب  
 فان ترک ثلث نبات اخوة متفرقین و ثلثه بنین و ثلث نبات  
 اخوة متفرقات عبدی یوسف رحمة الله کل المال بین الفروع بنی الاعیان  
 ثم بین فروع بنی العلوات ثم بین فروع بنی الاخیاف لکن کر مثل خط  
 ارباعا باعتبار الابدان و عند قهر رحمة الله یقسم ثلث المال بین فروع بنی  
 الاخیاف علی السوية ثلاثا لا استواء اصولهم فی القسمة باعتبار  
 و الباقی بین فروع بنی الاعیان انصافا باعتبار عدد الفروع فی  
 نصف بنت الاخ نصیب سهمها و النصف الاخر بین ولدی لاخت  
 لکن کر مثل خط الانثیین باعتبار الابدان و تصح من السبعة بمدة  
 صورت

اعیان	علل	اخیا فی
اخ اخت لاب و ام	اخت اخ	اخت اخ
لاب و ام زید نام زیده نام	لاب لاب عمر	لام بکره نام کر
بنت میمون بنت بن	عمره نام	بنت بنت بن
ناصح باصح	بنت بن	بنت بنت بن
	فاضل فاضل	ما جوده حافظه عطفه

اگر شخ

اگر شخ و فاضل یافت و ازین گذشت یک دختر از برادر اعیان و یک پسر  
 و یک دختر از برادر علای و یک پسر از خواهر علای و یک دختر از برادر اعیان و  
 یک دختر و یک پسر از خواهر اعیان فی پس در صورت اتمام همان نبات  
 و یعقوب ابو یوسف این امر را هم انصاری در حاشیه علی حدیث  
 میفرماید مال اول میان میمون و ناصح و ناصح قسمه کنم زیرا که ایشان  
 قریه فرات است از پدر آنکه ایشان فرزندان کس فی نه که ایشان خاله  
 از برادر و خواهر اعیان فی نه پس ایشان اول شش فرزندان عمر و عمره  
 که ایشان برادر و خواهر علای فی نه و خالد را و بنیر میمون و ناصح و  
 ناصح اولی شش فرزندان بکر و بکره که ایشان برادر و خواهر اعیان فی  
 اند خالد را پس نزدیک امام قاضی ابو یوسف مال خالد و فرزندان  
 زید آید که ایشان فرزندان برادر و خواهر اعیان فی نه و ایشان قریه  
 فرات است و فرزندان عمر و عمره که برادر و خواهر علای فی نه محرم

مانند امام قاضی ابویوسف میفرماید که فرزندان بنی عیسان که نباشند  
یعنی اگر میبوند و ناصح و ناصحه نمی بودند پس در صورت فرزندان  
بنی عیلات می برد یعنی هر چه جوهر و فاضل و فاضله و میراث خالد بن  
و فرزندان بنی عیاف یعنی مسوره و عاتفه و عاتفه عروم می بودی و اگر  
چهار نفر فرزندان عیسان هم نباشد و یک نفر از فرزندان بنی عیلات هم نباشد  
الکاهارت خالد بن فرزندان بکر و بکره میگذرانند و آنرا میگویند بر سر در صورت  
که خالد بر فرزندان بنی عیسان و بنی عیلات و بنی عیاف گذشت و در صورت  
کسی از فرزندان بنی عیلات گذشت باید صورت که در صورت نباشد است  
نزدیک امام ابویوسف قسمته مال خالد میان فرزندان زید و زید بر سر  
ایمان ایشان کرده شود یعنی دو نفر است و یک بر سر ایشان چهار نفر  
شدند بر حکم لکتر مثل خط الانبیا داده شود یعنی مال خالد چهار نفر  
کرده شود یک بخش میبوند و دو بخش مرناصح و یک بر ناصح و دیگران

عروم

عروم بنده و امام امام حسن در سبط ابی المصنف امام محمد بن حسن بن علی  
و امام میفرماید که ثلث مال خالد بر سر مسوره و عاتفه علی السور قسمته کرده  
زید که انبیا قسمته میشوند و ایشان نیز به همان طریق قسمته شود زیرا که  
بنی عیاف و کز و انبی برابرند و قسمته امام محمد فروغ را میراث اصول میبند  
و نشان مال خالد میان فرزندان بنی عیسان یعنی فرزندان زید و زید  
قسمت شود میبوند را که او فرزندان زید است پس بعد از اصل کیریم که کز است  
و عدد از فروغ که یکی است کویا که یک است و نیمی مرناصح و ناصح که نشان  
فرزندان زیده اند اصل ایشان داده است و عدد فروغ دو است پس  
کویا که داده اند و آن نیمه میان ناصح و ناصحه لکتر مثل خط الانبیا  
قسمت شود یعنی بخش کردیم دو بخش مرناصح و یک بخش مرناصح اصل  
سوار سه هم یکی از آن مر بنی عیاف و آن یک میان ایشان بر ثلث  
قسمت شود که ثلثی و افع شد خرج ثلث که ثلثه است و رسد که اصل





کلا جهالام و مثال و فایده کلا جهالاب و ام لایب اولام او کلا جهالاب  
 لایب او کلا جهالام یعنی این فصل است در بیان صنف رابع و  
 صنف رابع است دوی الارقام که میرسد بسوی جد و جده میت  
 که جانب پدر است یا میرسد بسوی جد و جده میت که از جانب  
 مادر است یعنی این فصل است در بیان صنف رابع و حکم در  
 اینست که چون تنها باشد یکی را ایشان مستحق جمیع مال باشد اگر  
 دیگری مراضع او نیست و اگر چند کن جمع شوند وجهه فرایند  
 هم یکی باشد یعنی چهار طرف پدر میت یکند ماضع از طرف  
 مادر میت یکند بجانب عمات و اعمام با احوال و حالات پس  
 هر کلافه فرایند است اولی است بمیراث بردن و باینست خواه  
 باشد درین صورتها اعتبار مرقه فرایند است یعنی که عیال  
 باشد او اولی است که با وجود او عیال و اخای میراث میرد  
 و اگر

و اگر عیالی و اخای نباشند و عیالی نباشند پس نگاه عیالی اولی باشد  
 یعنی عیالی میراث بردن اخای میرد مثلا این در صورتیست که شخصی  
 یافت حسن نام و از آن گذشت یک عمه عیالی و عیال عیالی  
 مال حسن تمامی برای عیالی باشد و عیالی محروم ماند زیرا که قوه  
 فرایند او راست و همچنان اگر حسن بعضی از حالات و احوال  
 طرف عیالی باشد و بعضی از طرف عیالی عیالی اولی باشد میراث  
 یعنی با وجود حال عیالی و حال عیالی حال عیالی و حال عیالی  
 نرسد زیرا که مرقه فرایند است در صنف رابع با اتفاق  
 علماء رحم الله علیهم خواه ایشان یعنی اراعام و عات و احوال  
 نران باشند یا مذکور یعنی خاتم عیالی است بر دو حال عیالی با و نه  
 او است میرد و اگر نباشد و از آن میت بعضی نران و بعضی مذکور  
 آنچه باشد و برابر باشد جهت فرایند ایشان یعنی هم از عیالی



باشند و بر این شصت و نه اشیان یعنی همه از بی اعیان باشند و یا هم از  
 بی علالت باشند و یا هم از بی اعیان باشند پس قسمت میراث در میان  
 ایشان لایزال مثل خط الانبیا باشند یعنی هر را دو سهم دهند و داده  
 یک سهم و این در صورتی که شخصی وفات یافت یک سهم گذشت و یک  
 سهم اما هر دو از بی اعیان و از بی علالت و از طرف مادرند پس در این صورت  
 مال میت را سه بخش کنند و بخش یکم دهند و یک بخش دوم دهند و نیز  
 در صورتی که شخصی وفات یافت و از آن گذشت یک سهم خال و خاله و  
 اعیان اند نیز مال میت را سه بخش کردند و دو بخش خال و خاله و یک  
 بخش خاله و نیز در صورتی که هر دو از بی علالت باشند مال میت سه بخش کنند  
 دو بخش به نردهند و یک بخش داده و آن گاه چیز فراتر از این مختلفا  
 فلا اعتبار بقوة القرابة کما لای و مال لام و خال لای و ام و عمة  
 لهم فالثلثان لقرابة لای و هو نصیب الای و الثلث بقربة لام  
 و هو نصیب

و هو نصیب الام ثم ما اصحاب کل فریق بقسم بينهم کما لو تفرعوا  
 فراتهم اگر چه حجت قرابت آن و از آن مختلف بعضی باشند از  
 طرف پدر میت و بعضی از طرف مادر میت پس اینجا هر قوه فرات  
 را اعتبار نیست چنانچه در صورتی که شخصی وفات یافت یک سهم  
 گذشت اعیان و یک خاله اعیان و عمة را ثلثان است که نصیب پدر  
 بوده است و خاله را ثلث که نصیب مادر بوده است و همین  
 حکم است در صورتی که خاله اعیان و بی علالت و عمة اعیان باشد اگر  
 در صورتی که ذکر و انبی هم باشند یعنی خال و خاله باشند و عمة هم  
 باشد آنهم فریق را در قسمت میان ایشان همچنان کنند چنانچه  
 در حجت قرابت متحرک بوده است یعنی آنکه که از طرف مادرند  
 ثلث میان ایشان لایزال مثل خط الانبیا قسم کرده شود  
 و همچنان ثلثان میان آنکسان که از پدر میرسد

فی اولادهم حکم فتم حکم فی الصف الاول اعنی اولهم بالمیراث  
 اقربهم الی المیت من ای جهة کان وان استوفی القرب وکان حیر  
 قرابتهم فمن کان لوقوة القرابة فهو اولی بالاجماع وان استوفی القرب  
 والقرابة وکان حیر قرابتهم متحد اولد العصبه او لی کنیت العم  
 وان العت کلاهما لاب وام اولاب المال کلہ لکنت العم لانها  
 ولد العصبه این فصل در بیان آنکه حکم در اولاد انصافاً بر بعدی  
 الارحام چیست حکم اولاد ایشان همانست که در صف اولی حکم کرده  
 است یعنی اولی ایشان میراث کسی یابند که قریب تر میت است  
 در درجه از جهة پدر خواه از جهة مادر و اگر مرد و قریب باشد میت  
 درجه و باشد جهة قرابت ایشان یکی یعنی همه بواسطه پدر باشند و اولاد  
 ماده میرسد پس نگاه هر که اوقوة قرابت است او اولی است اتفاقاً  
 میان امامین جماعین صاحبین یعنی امام ابو یوسف و امام شافعی  
 و امام

و امام محمد بن یحیی و اگر باشد هر چه بر سر در زکات بود من میت است  
 درجه بر سر زکات باشد یعنی همه اعیان باشند یا چه معلول باشند  
 یا چه اخیانی باشند و بر سر زکات همه درجه قرابت یعنی همه بواسطه  
 شریعتند یا ماده میرسد پس نگاه چون در سه حالت بر سر زکات یکیم  
 هر کدامی که ضرر زکات است او اولی است بمیراث و این در صورتی  
 است که شخصی وفات یافت و ارثان گذشت یکی خسر او در دوم  
 عده که مرد و اعیانی باشند یا مرد و معلول باشند در صورت مال میت  
 تمام شد مرد خسر او را بآید و بر سر عده خردم می ماند زیرا که دختر  
 فرزند عصبه است یعنی فرزند او است و بر سر فرزند عصبه نیست یعنی  
 عده است و عده را با وجود او در میراث نمی رسد وان کان احدیها  
 لاب وام والاخر لاب المال کلہ من کان لوقوة القرابة فی ظاهر  
 الروایة قیاساً علی احوال لاب مع کونها ولد الولد لان الزوج یعنی

فی صف اولی حکم کرده  
 است و این در صورتی  
 است که شخصی وفات  
 یافت و ارثان گذشت  
 یکی خسر او در دوم  
 عده که مرد و اعیانی  
 باشند یا مرد و معلول  
 باشند در صورت مال  
 میت تمام شد مرد  
 خسر او را بآید و بر  
 سر عده خردم می ماند  
 زیرا که دختر فرزند  
 عصبه است یعنی  
 فرزند او است و بر  
 سر فرزند عصبه نیست  
 یعنی عده است و عده  
 را با وجود او در میراث  
 نمی رسد وان کان  
 احدیها لاب وام والاخر  
 لاب المال کلہ من کان  
 لوقوة القرابة فی ظاهر  
 الروایة قیاساً علی احوال  
 لاب مع کونها ولد الولد  
 لان الزوج



و هو قوة القرابة الاولى من الترجيح المعنى في غيره وهو المألف بالوارث  
 وقال بعضهم المال كله لبيت العلم لابلانها ولد العصبه اكثر من غيره  
 و هو المعنى لغيره و قد ختم على اعلى بنده و هو علاقه يا اخي في باشد  
 مال ميت همانرايد که اورا قوة قرابته است معنی اعلايه اولي باشد  
 بارت ميت و اين در ظاهر روايه است و ظاهر روايه رافقه  
 اين معنی گفته اند هر روايتي که منقول از صحيح کتاب المصنفين  
 امام محمد ثبات يافت معنی بسوط و جامع کبر و جامع صغر و زيادات  
 و سير زير که روايات اين هر چه کتب نزديک فقها پخته اعتبار است  
 و مصنف عليه الرحمه که ذکر ترجيح اعلايه و علاقه کرده است بنا  
 بر قياس مبدی که مشهور معلوم میان علماء و ايرض و ان اينست که خفي و قاف  
 يافت و ازان کذا است یکی بخاله علاقه دوم خاله اخيه في بر خاله علاقه  
 اولي است بارت ميت از خاله اخيه في اگر چه خاله اخيه في فرزنده و ارن

است

است و خاله علاقه فرزنده است از مادر که ترجيح قوة قرابته است  
 يعنی اوبس يدي ميرسد از خاله اخيه في که اوبس مادر ميرسد  
 اگر چه رسيدن اوبس بيب و ارن است پس بقياس برين  
 معلوم گشت که دختر اعلايه اولي يا و بعض علماء و ايرض گفته اند که  
 مال تابعي برای دختر عم رايد که علاقه است زير که او فرزنده عصبه است  
 و ان است و في القرب و لکن اختلاف مير و ايرض فلما اعلايه  
 لقوة القرابة و لا بولد العصبه في ظاهر الرواية قياسا على علم لابل  
 و ام مع کونا ذات القرابين و ولد الوارث من الجمع بين  
 باولي من احواله لابل لکن المتفق من يدي بقرابة الابل و غيره  
 فيهم قوة القرابة فلولد العصبه و انشد لمن يدي بقرابة الام و غيره  
 فيهم قوة القرابة ثم عند الي يوفى رحم اما صاحب كل فرزند قسم  
 على ايلان فرو و هم مع اعتبار عدد المرات في الفروع و عند عم

بقسم المال على اول بطون مختلف مع اعتبار عدد الفروع والبطون في  
 الاصول كافي للصنف الاول ثم ينقل الحكم الى جهة عمومته ابو  
 وخواتم الى الاولاد هم كافي للعصبات ثم الى جهة عمومته ابو ابو  
 وخواتم الى الاولاد هم كافي للعصبات يعني كبر فرزندان بعضه دون  
 الارحام برابر باشند در قرب بعضی در درجه یا بعد بلود درجه میکنند مثلا  
 باید درجه یا بجهان هم بر قیاس و لکن جزو آنه ایشان مختلف است  
 ان بعضی سب تربیت میکنند و بعضی باده پس در صورت قوه  
 قریبه را چه اعتباری نیست و نیز فرزند عصبه را هم هیچ اعتباری نیست  
 در ظاهر و باید که ان چه کتاب است از امام محمد شیبانی و این حکم ثابت است  
 بقیاس برسد که معلوم و مشهور است میان علماء و فرائض رحمه الله تعالی هم  
 و ان اینست که شخصی وفات یافت و ایشان که ذرت یک عه اعیانی  
 و دومی خارج غلایه پس اگر چه عه را قوه قریبه است و فرزند و ارث است  
 بدو

بدو جهت ترجیح از خاله باشد زیرا که در درجه برابر است و جهت قریب ایشان  
 مختلف است یعنی جهت تربیت می رسند و بعضی یعنی عمدا در صورت  
 ترجیح از خاله باشد اما آنکه آن که می رسند سب قریبه پدر ایشان را  
 دولت مال آید و در ایشان اولی قوه قریبه را اعتبار کنند بعد از آن  
 که فرزند عصبه کدام است یعنی اگر چه سب قریبه پدر رسند بکرم قوه  
 قریب کدام است او اولی باشد بمراس و اگر چه قوه قریب در نزد بکرم  
 که فرزند عصبه کدام است او اولی باشد بمراس و اما کسی که می رسند  
 قریب مادر ایشان از انکه مال آید و اعتبار کرده شود در ایشان قوه  
 قریب نبودند فرزند عصبه بعد از هر فرقی را حصه خویش رسد یعنی در  
 دولت حصه خویش گیرند و خداوند آن یک نیت حصه خویش گیرند اکنون  
 قسمت میان اجداد هر فرقی چه طریق کرده بود در قسمه احوال اختلاف است  
 میان نفعان ثانی امام یعقوب انصاری و میان محمد شیبانی نفعان



میفرماید که آنچه بر فرعی را در قسمت کرده شود بر ابدان فروع الذکر مثل  
خط الانثیانی اما اگر بعضی فروع در جهات باشد از اعتبار میفرماید  
یعنی آنچه که بدو وجه میسرید و بخشی کرده و هر که نیک وجه میسرید بخشی  
کبر و امام تمام و هر شپا از هر که نیک میفرماید که قسمت کرده شود مال  
میان فروع بر اول نظر که مختلف شده است و نیز اعتبار کرده شود عدد  
فروع را و جهات نیز در اصول چنانچه این حکم از امام تمام در نصف  
اول ثابت شده است و هر حکم یعنی بر حسب اختلاف امامی صحابی  
این حکم ثابت است در او در آن مادر و پدر میت و در جناها مادر و  
میت و جهای حکم ثابت است در فرزند آن او در آن و آن خالان  
و نیز بر حسب اختلاف آن دو سراج که از خراج ائمه افروخته شدند  
این حکم ثابت است در او در آن جد و جده میت و در خالان جد  
و جده میت و در فرزند آن او در آن و آن خالان میت حکم است  
چنانچه

و در عصبات و در فرزندان ایشان رحم الله تعالی رحمته و رحمة الخیرین  
و الحکومین فی الخفی الخفی الشکل اقل النصیب یعنی  
اسو الخالی عن ذل حنیف و اصحاب رحمته و هو عامة الصحابة  
رضی الله عنه و علیه الفیوی کا اذا ترکنا و بنتا و خنی الخفی نصیب  
بنت لانه متیق و عند الشیعی رضی الله عنه و هو قول ابن عباس رضی  
الخفی نصیب النصیب بالمانعة و اختلاف فی تخرج قول الشیعی  
قال ابو یوسف رحمته الله للابن سهم و للبنت نصف سهم و الخفی  
ثلاثة ارباع سهم لان الخفی یسحق سهمان کان ذکرا و نصف  
و سهم ان کان انثی و به متیق فی اربعة نصف النصیبی او  
النصف المتیق مع النصف المتنازع فی فصار ثلثة ارباع  
سهم مجموع الانصبا سهمان و ربع سهم و نصیب من ثلثة و لانه غیر  
السهم و القول و نقول ان کان الخفی منفردا حتی جمیع المال

واین کان ذکر و نصف المال که کان لاشی و نصفها و هونثه  
 اربع المال و الابن ثلث و للبن نصف المال و لخنثی ثلثه اربع  
 بخود مالان و ربع المال و مضاربته و تصحیح من تیره او تقول الابن  
 سهمان و للبن سهم و لخنثی نصف النصیب و هوسهم و نصف سهم  
 و قال محمد رحم یافذا لخنثی الخسیر خمس المال فی هذه الملة ان کان  
 ذکر و ربع المال ان کان نثنی فیاخذ نصف النصیب و ذلك خمس  
 و غن باعتبار الحالین و تصحیح من اربعین و هو المصنوع من ضرب  
 احدی المستثنین و هی اربعة فی الاخری و هو الخمسة ثم فی الحقیقه  
 من کان رثنی من الاربعه مضروب فی الخمسة و من کان رثنی  
 من الخمسة مضروب فی الاربعه فصار لخنثی ثلثه عشر سهم و لابن  
 ثمانیه عشر سهم و للبن تسعة ثمانیه  
 شکل است در کتبه میگوید رثنی آنست که او را آن مردان بنام آن  
 زنان

زنان هم باشد اگر از طرف فرزند حکم کند که او مرد است و اگر  
 بخوار طرف فرج بول کند حکم کند که او زن است و اگر از هر دو طرف بول  
 بپیمد که اول آن کدام طرف بول بیرون میشود حکم بر سابق است و اگر  
 از هر دو طرف برابر بیرون میشود او را فقها <sup>مجلس</sup> رثنی میگویند و اگر آب  
 منی او را از آن مردان ظاهر شود و حیض نیز پدید آید او را هم رثنی  
 گویند و اگر آب منی از طرف آن مردان پدید آید او را حیض بنام حکم  
 کنیم که مرد است و اگر حیض پدید آید منی از طرف آن مردان پدید  
 حکم کنیم که زن است و اگر بول از طرف فرج زنان کند و منی از فرج  
 مردان پدید آید آنکه بول از طرف آن مردان کند و حیض پدید آید  
 هر دو صورت نیز رثنی شکل است و نیز بخود و بر احدی است  
 و بخود آمدن رثنی هر رثنی را حکم گفته شود که مرد است یا زن  
 تا آنکه برش پدید آید بزرگ نشود در بنایح میگوید رثنی آنست که او را



اگر باشد و فرقی نباشد با آنکه ز او را ذکر را و فرقی باشد با و بعد از طرف بر  
 او بیرون آید یا از طرف ناف و از آن نیز خشتی گویند در فواید  
 الهی میگویند اگر خشتی را خشتی ترویج کرد در خوف با ذکر حکم از  
 تا آنکه ظاهر شود کار و پیش از ظهور امر یکدیگر میراث بنده گشتن  
 مصنف رحمه الله علیه بیان میکند که خشتی شکل را چه قدر است  
 و باید میگویند که خشتی شکل را که از دو نصیب است یعنی نصیب  
 هر کدامی را اندک است خشتی را همان قدر است بزرگ یعنی هر کدام  
 و دختر را یک سهم خشتی را نیز یک سهم باشد با آنکه آن است همان قدر  
 نصیب خشتی شکل است و مصنف رحمه الله علیه میگوید که خشتی  
 شکل اقل النصیبی ای سوره الحالین یعنی خشتی شکل را اندک  
 ترین از دو نصیب است یعنی بدترین دو حالت است سوال  
 مصنف که اندک را بیان میکند بدترین چه فایده است و بیان  
 مصنف

مصنف چیست جواب که صورتی می باشد که آن صورت خشتی محرم  
 می باشد و اما چه نمیشد پس بدان صورت که خشتی محرم است  
 نمیتوان گفت که او را اندک ترین حالت است بلکه میتوان گفت که او را  
 بدترین حالت است پس قول مصنف که بدترین حالت است در کبریه نصیب  
 هر دو صورت را یعنی صورت اندک را و صورت محرم بودن  
 او را و آن صورت است که در ذی وفات یافت و از آن گذشت  
 یک نفر و یک خواهر را و یک خشتی غلامین پس خشتی را دو حالت  
 اگر او را خواهر فرض کنیم مساوی است سهم باشد زیرا که در سهم  
 زوج صاحب نصف و خواهر غلامی را سهم اقل خشتی که از وی نصیب  
 و سهمی جزو کم از شش باشد حاصل سهم از شش سهم نصف مرد و  
 سهم و نصف مرد و او را چهار سهم و سهم مرد و او را غلام  
 یک سهم و غلام سهم و از آن هفت شد و شرح از شش سهم یک شرح

از سهام یک مدی که در کمال دهم صد انصاف سهم و مستقیم آمد پس  
در صورتی که خشی را داده فرض کردیم او را یک سهم آمد اما در صورت  
که خشی را از فرض کم نصف شود هر دو نصف خواهد بود و اگر  
علاقه عصبه است و عصبه امکا و باید چون از صاحب فرایض چیزی  
باقی ماند اینجا از صاحب فرایض باقی ماند زیرا که نصف خود است  
و نصف خواهر عیالی پس پدر از دو سهم باشد و برادر عیالی که خشی است  
خردم مانند بی در صورت خشی را به نرین حال که خردم بود است  
و این قول اکثر اصحاب مصطفی است و فتوی مذکور امام عظم  
سراج است بر این است و امام شیعیه میفرماید که خشی محکم را به نرین  
هر دو نصیب است بهر جهت و این قول اعتباری یوسف القاضی  
است و قول ابن عباس رضی الله عنه نیز همین است و در میان قول  
امام شیعیه هر دو امام اختلاف دارند یعنی امام یعقوب انصاری و امام

امام

جام محمد بن شیبان ابو یوسف میفرماید که معنی قول امام شیعیه میباید که  
بفرض باشد پس زمانی سهم شود و خشی از سهم است پس خشی نیز از سهم است  
و نمی از سهم دختر رسد خشی سهم دختر ربع مشق و خشی سهم پدر ربع مشق  
سهم باشد بخلاف خشی اگر او سهم باشد خشی سهم را مستحق گردد و اگر دختر باشد  
خشی سهم را مستحق گردد پس خشی از سهم معنی همانست که باشد که مقدار سهم  
او را بقس میبرد مقدار سهم پدر او را خشی همانست که کویا که میگوید  
که مراد از سهم باید داد و دیگر همان میگوید تر سهم دختر باید پدر که  
مشایع بود از آن هم نمیگیرد و قیاس شد که او را ربع مشق و نیز امام ابو یوسف  
بیان میکند قول امام شیعیه را بطریق دیگر آن است که خشی تنها وارث می باشد  
یعنی بخرا و دیگری وارث می بود اگر او را از فرض میگیریم غایب می بود اگر  
او را داده فرض میگیریم غایب می بود پس هر دو از خرا ذکر کرده باشند و خشی از  
خرا از آن توان جمع می شود پس در صورت که خشی و خشی یافت و از آن



یکی بود یکی نبود و یکی خنثی شکل بود یک سهم و در ضرب نیم سهم و خنثی با ربع سهم  
 اگر مجموع سائریم دو سهم و ربع سهم میشود بطریق اول ضرب کردن معنی اول  
 اگر تمامی ال پیرا این مجموع مال سهم است و خنثی خروم مانده پس تمام ایشان را  
 عمل کردیم و معنی ضرب کردن نسبت که مجموع دوم و ربع سهم میشود و خارج ربع  
 کار بقدرت ضرب کردیم در مجموع سهم حاصل از مجموع مدارت یافته اکنون  
 هر کار از اصل مد جزئی باشد در مضروب ضرب کنیم بوی هم پیرا چهار ربع  
 بود و چون یک سهم آن در چهار ربع را در چهار ضرب که مضروب ضرب کردیم شش ربع  
 ربع حاصل از مد یعنی چهار سهم بودیم و خنثی را در ربع بود در مضروب ضرب کردیم  
 شش ربع یعنی دو سهم بودی داریم خنثی را ربع بود در مضروب ضرب کردیم  
 دو ربع ربع شد یعنی یک سهم بودی داریم تقیم آمد و نیز تمام اینها نصف میخواند  
 کردی باشد بود که بیان قول این معنی این طریق باشد که یک سهم پیرا دو سهم است  
 و در ضرب یک و خنثی نصف را در دو و خنثی غنیمت دان یک سهم و نصف سهم است

و تمام تمام سلطان المصطفی المم محمد بنی میفرماید که بیان قول این معنی  
 است که خنثی شکل را در نفس ال است اگر او را در ضرب کنیم و ربع مال است اگر او را  
 ماده فرض کنیم پس او را و حالت است نری و حالت را و کی باشد از هر دو چهار دارا  
 باشد و چون یک سهم یک سهم پس در صد و یک ربع و غایت یافت و از آن گذشت  
 یک پیرا یک و در و یکی خنثی شکل اگر خنثی شکل را فرض کنیم پس در صد و یک  
 دو پیرا یک و در است یک که شکل از آن شکل مد از ربع سهم باشد  
 دو سهم هر پیرا دو سهم و خنثی یک سهم مرد و در و اگر خنثی شکل را ماده فرض کنیم  
 پس در ربع مد دو و در و یک پیرا است یک که شکل از آن شکل مد از ربع سهم باشد  
 سهم باشد تمام که بیان قول این معنی چنان یک که در خنثی را در این مد یعنی از  
 حالت نری باشد که آن یک خمس است و نیز از حالت نری باشد که آن یک خمس است  
 و مجموع این مد چنان باشد که مد که اگر پنج است در مد ماده که چهار است  
 ضرب کنیم است شد و است را در دو و در ضرب کنیم چنان شد و نصف مد

از برآوردن نفیس هم و از آن جنسی باشد که هرگز از سده کوفه جبری باشد  
 در سده نوشتن ضرب کنیم بوی دهم و هرگز از سده نوشتن جبری باشد در سده  
 و کوفه ضرب کنیم بوی دهم پس از سده کوفه و دهم بود از سده نوشتن  
 که چهار است ضرب کردیم هشت شد و نیز از سده نوشتن دهم شد  
 از سده کوفه که پنج است ضرب کردیم که حاصل آمد در قسمة  
 این هشت و ده بجمع چهار شد بوی دهم و دختر از سده کوفه  
 یک سیم بود در چهار ضرب کردیم که سده نوشتن است همان چهار شد  
 و نیز از سده نوشتن یک سیم بود در سده کوفه که پنج است ضرب کردیم  
 همان پنج شد حاصل آمد در قسمة دختر چهار پنج شود بوی دهم  
 قسمة را در سده کوفه دهم بود ضرب کردیم در سده نوشتن که چهار است  
 هشت شد و نیز از سده نوشتن یک سیم بود ضرب کردیم در سده  
 کوفه که پنج است همان پنج شد حاصل آمد در قسمة قسمة هشت و پنج  
 نمود

مجموع سینه شد بوی دهم مستقیم آمد و الله اعلم بالصواب و الله اعلم  
 اکثر شدت الحمل سنان عند ابی حنیفه رضی الله عنه  
 و عند الیث بن سعد رضی الله عنه ثلث سنین و عند الکافور رضی الله عنه  
 اربع سنین و عند الزهری سبع سنین و اقلها ستة أشهر و بوقوف الحمل  
 عند ابی حنیفه رضی الله عنه ثقیب اربع بنین او اربع بنات  
 ایها اکثر و علی بن قیس الوردی اقل الا یضرب و عند محمد بن یوسف ثقیب  
 ثلثة بنین او ثلث بنات رواه الیث بن سعد و فی روایتی ثقیب  
 ثقیب بنین و هو احدى الروایتین عن ابی یوسف و در روایتی  
 هشام و روی المصنف عن ابی یوسف ثقیب بن واحد  
 او بنت واحدة و علی بن قیس و یوسف بن عمار بن یزید  
 است در بیان حمل که حمل را چه مقدار مدت است امام عظیم سرایج  
 و کاشف الغطاء ابو حنیفه رضی الله عنه جنین میفرماید که اکثر شدت حمل



دو سال است و اینست بن سهروردی منفراید که اکثر مدت حمل سال است  
 و امام شافعی رحمه الله علیه منفراید که اکثر مدت حمل چهار سال است و اگر  
 مدت حمل شش ماه است یعنی حامله اگر فرزند در گذشت مدت شش ماه  
 نایده است و در کم ازین روایت و نیز حامل اگر در سال در شکم او باشد است  
 و در زیاده از دو سال حمل در شکم نمی باشد پس اگر شیخی وفات یافت و زانی  
 گذاشت سن حمل آن یک مکه و حامل باشد و از جهت حمل نصیب او چه مقدار  
 موقوف نگشته شود امام عظیم میفرماید یک برای حمل نصیب چهار برابر  
 نصیب چهار دختر موقوف نگشته شود هر کدام که زیاده تر باشد از  
 هر آنکه جایز است که چهار فرزند زن در یک شکم نایده و اگر نصیب چهار برابر  
 نایده باشد و نصیب چهار دختر زیاده از این دو صورت اول صورت  
 زیاده نصیب پسران شیخی وفات یافت و از آن گذاشت یک حامله  
 و او را اگر درین صورت چهار برابر فرض کنیم اصل سلسله نیست سهم باشد  
 بگرای

یکی برای زن باقی مریسران و او در محرم باشد که چهار دختران است و شیخی  
 پس در این صورت سوار است و چهار سهم پسر را اگر زن و باقی است و چهار  
 دختران نشان عظم آنرا قبل از خروجی که از وی شیخی و نشان و باقی خیر کم از است  
 و چهار باشد زن را یک سهم و دختران نشان که سهم و شیخی سهم را در پسران  
 در این صورت که زن حامل است نصیب چهار برابر موقوف نگشته شود نصیب  
 چهار دختر را که نصیب چهار برابر هفت شیخی است و نصیب چهار دختر نشان  
 است و در وی صورت زیاده نصیب دختران نصیب پسران است  
 که شیخی وفات یافت و از آن گذاشت زنی حامله و او در پدیدار فرض کنیم که چهار  
 پسر یا پس در سلسله پسران نصیب از آن و مادر و پدر هر چهار نصیب از شیخی  
 زن را شیخی است و مادر و پدر را دو سهم است و قبل از خروجی که از وی شیخی  
 و سدر شیخی و باقی خیر کم از است چهار باشد زن را دو سهم مرد را  
 و پدر هر یکی از چهار سهم سیر و نیز که سهم از هر چهار پسران باشد و اگر

درین سده چهار نفر از فخران پس از فخران چهار نفر از ایشان نشان است  
 و نشان از نیست چهار نفر از سده مشهور پس از در صورت پسران سیرده  
 موقوف شود در صورت فخران شانزده سده موقوف شود اکنون شانزده  
 نصیب فخران زیاد است پس درین سده چهار نفر از فخران موقوف شده  
 و دیگر در میان که غیر از این نشان اندک تر از نصیب داده شود و چون در صورت  
 که موقوف نگذارند و در صورت که اندک موقوف باشد درین هر دو صورت  
 و نشان دیگر را در یک نشان زیادت نصیب میرسد و آن حالتی است که  
 موقوف اندک باشد و یک صورت اندک نصیب میرسد و آن حالتی است  
 که بخش محل موقوف زیاد باشد و آنرا همان اندک نصیب داده شود و  
 امام محمد بن علی شیبانی میفرماید که موقوف درشته شود برای محل نصیب  
 پسران نصیب بر دفتر هر کدای که پسر باشد و این را لایت بن سعد  
 روایت کرده است و در دیگر روایت از امام محمد بن عثمان است که موقوف از  
 برای محل

برای محل نصیب دو پسر و این روایت یکی از روایات است که از امام ابو یوسف  
 انصاری منقول است و روایت دیگر از امام ابو یوسف که ششم نقل است  
 و امام تصاف نقل است که ابو یوسف میفرماید موقوف درشته شود بر  
 محل نصیب یکی پسر یا نصیب یک دفتر هر کدای که زیادت باشد و  
 قولی چهارمین روایت است که فخر قول امام ابو یوسف است و نیز امام  
 ابو یوسف میفرماید که در نشان که بخش شتر گرفته شود تا اگر زیاد باشد یک پسر  
 بخش دارد و اگر کم باشد یک نفر گرفته شود و قول ابو یوسف است موقوفی نیست  
 در شتر و بزده میگوید که بعضی قضات محل برین روایت اختیار میکنند  
 اما این محل ظلم است از ایشان نمی باید گرفته شود  
 و آن گاه محل من المیت و جاهت بالولد تمام اکثر ائمه اهل اقل  
 منها و لم تملک اقرب بالقضا المحدث برت و بورت عند و آن  
 بولد من اکثر صدق اهل لایرت و لایورت عند و آنکال اهل من موقوف



بولد لاهل من کشته اشهر برت بسته انتم واقف نه برت منه وان حاجت  
 بولد اکثر من اقل مدخل لاهل برت فان خرج اقل الولد ثم مات لاهل وخرج  
 اکثر ثم مات برت فان خرج مستقيما فالعقبة صدقه يعني اذا خرج الصدقه  
 کل برت وان خرج معکوس فالعقبة سهو اگر شش وفات یافت ورفی  
 حامله داشت که حمل از آن میت است و بعد از آن سال فرزند زایا  
 در مدت کم از ده سال وان دکن آید زاده است بلکه شش عدت از آن  
 آن فرزند میراث برد و اگر آن فرزند میراث داران نیز میراث برد و اگر آن  
 زن فرزند در زیاده از ده سال برآید آن فرزند از آن میت ارث برد  
 چون میراث از آن میت میرسد و اگر حمل آن زن از میت نباشد  
 از دیگران باشد به یکم اگر فرزند در مدت شش ماه زاید یا کمتر از شش ماه میراث  
 برد از آن میت و اگر فرزند در زیاده از شش ماه برآید میراث از آن میت  
 نبرد و فرزند اگر زنده بیرون آید میراث برد و اگر مرده بیرون آید  
 میراث

میراث نیز دام بعضی از آن بیرون آمده بود و بعضی اندرون کرده  
 انگاه به یکم اگر کمتر بیرون آمده است میراث برد و اگر انکس بیرون  
 آمده بود میراث نبرد و اگر فرزند اهل بیرون بیرون آمده اعتبار بر  
 سینه او است اگر سینه بیرون آمده بود که وی مرد میراث نبرد  
 و اگر سینه بیرون نه آمده بود میراث نبرد اما چون تمام سینه بیرون  
 آمده باشد میراث برد اگر هنوز بعضی از سینه او بیرون نباشد  
 میراث نبرد و اگر فرزند از طرف پادیده یعنی تا اول پای او بیرون  
 آید انگاه اعتبار بر ناف او است یعنی اگر ناف بیرون آمده بود  
 و مرد میراث برد و اگر هنوز ناف بیرون نباشد بود که مرد  
 نبرد  
 الاصل فی تصحیح مسائل الحمل ان تصحیح المسئله  
 علی التقديرين علی تقدير ان الحمل انشی و علی تقدير انه ذکرتم انظر  
 بی المستلشی فان توافقا فاضرب وفق احدیها فی جمع الاخر

ان تباينا فاضرب كل احد بما في جميع الاخر فالاصل تصحيح المسئلة  
 يعني فاعده در سبيل حل است که سده بر هر دو تقدير تصحيح کن يعني اگر  
 فرض کن که حل نرماند سده از چند سهام باشد و اگر فرض کن که حل مانده باشد  
 سده از چند سهام بود بعد نظر کن که نسبت ميان هر دو سده است  
 اگر موافق باشد و في کلي در تمامي ديکري ضرب کن که آنجا از ضرب حاصل  
 شود تصحيح سده همان باشد و اگر ميان ایشان نسبت ميان يافته  
 کلي در تمامي ديکري ضرب کن که حاصل آيد تصحيح سده همان باشد  
 ثم اضرب من كان له شيء من سده ذكورة في سده انثى اوفى  
 و فقهها ومن كان له شيء من سده انثى في سده ذكورة و فقهها  
 كما في الخنثى ثم انظر في ما صلي من المخرجه و هي ايها اقل يعطى لك  
 الورثه و الفضل الذي بهما موقوف من نصيب ذلك الوارث  
 فانما اظهر المحل فان كان مستحقا لجميع الموقوف فيها و نعم وان مستحقا  
 للبعض

للبعض فخذ ذلك البعض الباقي مقسوم من الورثه يعطى لكل  
 واحد من الورثه ما كان موقوفا من نصيبه كما اذا ترك بنتا و ابوين  
 وامراهه طاهره فالمسئله من اربعة وعشرين على تقدير ان المحل ذكر  
 ومن سبعة وعشرين على تقدير ان انثى فاذا ضرب وقف احد هما  
 في جميع الاخر صار ما بين سته عشر على تقدير ذكورة للمرة سبعة  
 وعشرين سهما وان ابوين لكل واحد سته وثلثون وعلى تقدير  
 انثى للمرة اربعة وعشرون وكل واحد من الابوين اثنا عشر  
 فيعطى للمرة اربعة وعشرون ويوقف من نصيبها ثلثة اسهم  
 ومن نصيب كل واحد من الابوين اربعة اسهم فيعطى للثلاث ثلثة  
 عشر سهما لان الموقوف في حقها نصيب اربعة بنين عند  
 ابي جعفر رضي الله وادان كان البنون اربعة فيصيرها مستحقا  
 السبع اسهم من اربعة وعشرين مقروبا في تسعة فصار ثلثة



عشر سهام و دهی لها فالباقي موقوف و هو ثلث و خیر عشر سهام  
 فان ولدت بنتا واحدة او اكثر یجب الموقوف للبنت وان ولدت  
 ابنا واحدة او اكثر فعطی للمرأة والا یوزن ما كان موقفا من نصیبهم فیما  
 یبقی یقسم بین الاولاد وان ولدت میتا فعطی للمرأة والا یوزن ما كان  
 موقفا من نصیبهم و یعطى للبنت الى تمام النصف و هو خیر و  
 تسعون حال نصیبها نصف المال و الباقي للاب و هو ثلث و لا بد  
 عصبة ان سهام که در حق یکی در جمیع دو ضرب کنیم بقای  
 یکی در قای دیگر ضرب کنیم قسمت آن میان وراثت و موقوفه بشی  
 برای محل همان طریق نیست که هر گرا چیزی از مسدذکوره باشد ضرب  
 کرده شود در مسدذ نوشته اگر میباشد نباشد و ضرب کرده شود در حق  
 مسدذ اگر موافق باشد و هر گرا باشد چیزی از مسدذ نوشته ضرب کرده  
 در مسدذ دکره یا در حق آن چنانچه در مسدذ ضرب کرده میشود پس بقا  
 که از هر

که از هر دو ضرب حاصل و مقدار است هر که ای حاصل کند باشد  
 داده شود و ان وراثت را و آنچه زیادتی است موقوفه باشد از نصیب  
 ان وراثت پس داده شود ان محل اگر ان یک مستحق قای موقوف باشد  
 قای موقوف دیگر دو اگر یک مستحق بعضی را باشد ان بعضی دیگر  
 و باقی همان وراثت قسمت کرده شود پس هر یکی وراثت را ای موقوف  
 بود از نصیب او داده شود و هر او را این در صورتیست که شخصی  
 یافت وراثت کند شش یک و خیر و پدر و مادر و زنی حاصل که  
 فرض کنیم که محل نباشد از دست چهار سهم باشد برادر زن یا  
 غنی است و مادر و پدر هر یکی را سه سهم باقی هر یک سهم و دختر و اقل غنی  
 که از وی غنی و مسدذ و باقی خیر یک از دست و چهار باشد  
 بر زن را و هشت هر مادر و پدر را و باقی یک سهم هر یک سهم و دختر  
 را و اگر فرض کنیم که محل باشد است مسدذ از دست و هفت باشد برادر زن

ثبات و عدد و پدید هر یکی را بسدس و چارده دختر نشان شده زن  
 را و هشت مرمار و پدید را و شانزده مرد و دختر را اقل خری که نشان  
 و سده و شصتی خیزد کم از بیست و چهار باشد اکنون خرج از سهام  
 تنگ آید زیرا که خرج بیست و چهار است و سهام بیست و هفت پس  
 سهم را عول کردیم سده عاید شد از بیست و هفت سهم با میان  
 دگوره که بیست و چهار است و میان سده نوشته که بیست و هفت  
 نسبت ثلثی است پس ثلث بیست و چهار هشت است از بیست  
 و هفت ضرب کنیم دو بیست و شانزده میشود یا ثلث بیست و هفت  
 که در است دو بیست و هشت ضرب کنیم نیز دو بیست و شانزده می شود پس  
 تصحیح سده از دیت و شانزده باشد اگر حل را فرض کنیم در چهار دگوره  
 از بیست و چهار بود از آن در وقتی سده نوشته که بیست و هفت است  
 یعنی در نه ضرب کنیم بیست و هفت شود و چون حل را شده از آن

بیست

بیست و هفت آید و مرمار در حال دگوره چهار بود از آن در وقتی سده  
 نوشته یعنی در نه ضرب کنیم سی و شش شود و مرمار را نیز شش باشد و  
 بر تقدیری که حل را داده فرض کنیم زن را ثانی سده بود از بیست و هفت که  
 سده عاید است از آن در وقتی سده دگوره که بیست و چهار است یعنی در  
 ضرب کنیم بیست و چهار میشود و مرید را از سده نوشته چهار بود در وقتی  
 سده دگوره که بیست و هشت است ضرب کنیم سی و هشت شود و مرمار را نیز بیست و  
 می شود پس زن را بیست و چهار بدیم و سهم از نصیب او تقو  
 داریم و از نصیب هر یکی از مرید و پدید چهار سهم موقوف داریم  
 و هر یکی از بیست و هشت بدیم اماره دختر را به قدر که بیداد و چهار بقول  
 سراج است اما ابو حنیفه رضی الله عنه است که موقوف حصه چهار  
 پس داشته شود پس بر تقدیری که چهار پس باشد حصه چهار پس داشته  
 شود پس بر تقدیری که چهار پس باشد حکم الله که مثل حظ الانثیین

بیست



دختر را چه قدر باشد بخش ایشان از پست چهار سینه بوده و این  
 نه روز پس است بیخ خنجر یک سهم و چهار و تسو احد اکنون آن یک  
 سهم و چهار تسو را در وقت مدانوشه که آن نیز نه است ضرب یک سینه  
 میشود و باقی که از نصیب دختر باز یک سهم و پنج تسو بود چون این را در  
 وقت مدانوشه که نه است ضرب یک سهم و چهار میشود و این موقوف  
 داریم و چهار سهم از حصه پدر موقوف بود و نیز از حصه مادر سهم  
 موقوف بود از حصه زن سهم موقوف بود چون این موقوفها  
 را جمع کنیم صد و پانزده میشود اکنون صد و پانزده سهم موقوف  
 داشته شود پس از آن به پنجم که اوزن چه خواهد داد اگر دختر را بدهد  
 یکی با بسیار پس از پنج موقوفات است تمامی برای دختران باشد  
 و دختر می که سینه سهم را داده شده بود آن سینه را  
 بپانزده سهم هم سازیم و میان دختران بر دوش ایشان  
 قسمت

قسمت کرده شود و اگر اوزن یک پس از این یا زیادت آن  
 یک پس یعنی دو پس یا زیادت پس آنچه از حصه زن و از حصه  
 مادر و پدر موقوف داشته شده بود آن برای ایشان داشته  
 شود و آنچه باقی ماند سه سهم دختر که سینه داده بوده آنرا نیز  
 با ما بقی هم سازیم و میان فرزندان که مثل خط الماشین  
 قسمت کرده بدویم اگر او فرزندی مرده بزند پس برای فرزندان  
 و برای مادر و پدر و آنچه از سهام ایشان موقوف بود  
 داده شود و دختر شش سینه رسیده بود و پنج سهم  
 دیگر به حد تا نصف تمام بوی رسد یعنی صد و شصت  
 سهم که نیم است از دویست و شانزده وزن را پست و  
 چهار بود سهم دیگر که موقوف بود او نیز داده شود و پست و  
 هفت سهم زن را رسد و پدر و اسی و دو داده بودیم و چهار

سهم از آن موقوف بود کسی شش او را بدیم و مادر را نیز شش بدیم باقی  
مانده سهم پدر را در صورت دو حالت است یکی فرضیت دومی عصب  
من شش او را علی الفرضیت بود این سهم باقی علی العصبه بود  
چنانچه سهم هر پدر را باشد و الله اعلم بالصواب

فی المفقود المفقود منی فی مال حتی لا یرث منه احد و یوقف  
ماله حتی یصح موته او یضی علیه و یختلف الروایات فی تلك المدة  
ففي ظاهر الرواية اذا لم يبق احد من اقربائه حکم بوجوبه و روی الحسن  
بن زیاد رحمه الله علیه ان تلك المدة مائة وعشرون سنة من يوم  
ولادته و قال محمد بن حاتم مائة وعشرون سنة و قال ابو یوسف  
رحمهما مائة وخمس سنين و قال بعضهم ثمانون سنة و هو الاصح  
و قال بعضهم موقوف الى اجتهاد الامام و موقوف الحکم فی حق  
غيره حتی یوقف نصيبه من مال مورثه كما فی المال فاذا مضیقت

المدة

المدة قال المورث المورثین عند الحکم لموته و ما كان موقفا لا یست  
یرد الی وارث مورثه الذی یوقف من ماله لان المفقود  
فی مال غیره این فصل در بیان مفقود است و مفقود  
انرا گویند که غایب است هیچ چیز از وی تحقیق نمیشود مرده  
یا زنده است زن او را نکاح کردن و مال او را وارثان دادن  
روایت ما دام که مدت نگذرد ان مدت چه قدر می باید  
اختلاف است حسن بن زیاد از سراج امت امام اعظم ابو یوسف  
کوفی نقل ثابیت رضی الله عنه روايت میکند که مدت  
صد و بیست سال است ابتداء مدت از روزی شمارند که در آن  
روز زاده است مفقود و امام محمد رحمه الله عفیما یدکر ان مدت  
صد و ده سال است و در ظاهر روایت ان مدت است  
که چون کسی از سن او زنده نماند حکم کرده شود بموت او و امام



ابو یوسف انصاری رحمه الله علیه ایان مدت نود سال است بعضی  
 علامینو یابند که مدت مفقود برای مال سپاریم یعنی اگر پادشاه  
 اهل ای باشد نگاه موقوف برای او باشد و چنانچه حکم مال در آن  
 مفقود موقوف حکم مال دیگری که اوست مفقود در سر موقوف  
 باشد یعنی اگر شخصی از قریبان مفقود وفات یابد بخش او را موقوف  
 داریم چنانچه موقوف میداریم پس چون مدت مفقود بگذرد  
 مال و برای وراثتی باشد که موجود اند وقت حکم کردن فوت  
 او و آنچه بخش اوست او را قریب بوده رد کرده شود سوی وراثت  
 قریب زیرا که مفقود در حق مال دیگری نیست است و در حق خود  
 زنده است  
 والاصل فی تصحیح سایل المفقودان  
 تصحیح السند علی تقدیر حیوة ثم تصحیح علی تقدیر وفاته و بانی  
 العمل علی ما ذکرنا فی الجمل فاعده در تصحیح سایل مفقود نیست

قریبی

قریبی که از مفقود وفات یافته است تصحیح سند از قریب مدتی  
 می باید کرد یکی آنکه فرض کنیم که مفقود زنده است در حال زندگی او سند  
 از چند سهم باشد و وی آنکه فرض کنیم که مفقود در مدت در حال مرگی او  
 مثلا از چند سهم باشد میان هر دو سند طلب نیست کنیم که در میان  
 است ما موافق اگر میبایست باشد کل یکی در کل دیگری ضرب کنیم  
 آنچه حاصل آید همان تصحیح سند باشد و اگر موافقت است  
 وقت یکی در کل دیگری ضرب کنیم اکنون سهام هر دو وارثی که  
 در حال زندگی مفقود بوی میرسد ضرب کنیم در فوق حالت مرگ  
 و سهام هر وارثی که در حال مرگی مفقود بوی میرسد ضرب کنیم  
 در حال زندگی آنچه اقل باشد بودی داده شود و یا موقوف  
 داشته اما اگر مفقود پیدا شود و مستحق نامی موقوف باشد  
 و نکرد و اگر مستحق بعضی موقوف باشد بعضی او بکشد و بعضی

۱۱۵

پورشان دیگر کرده شود و اگر حکم بده کرده شود یا موت او تحقیق  
 کرد و آنچه بخش او موقوف بود تمامی پورشان داده شود و این در  
 صورتی است که از وفات یافت یکی شوهر گذشت و دو خواهر  
 اعیانی و یک برادر اعیانی مفقود است پس اگر تقدیر کرد که برادر  
 اعیانی زنده است مد از هفت سهم باید زیرا که شوهر صاحب  
 نصف است و باقی اندک مثل خط الاثنین میان خواهران  
 و برادران مقسوم باشد و عدد در دس شکر ایشان چهار است  
 در اصل مد که دو است ضرب کردیم هشت شد و اگر مفقود را  
 مرده فرض کنیم مد از هفت باشد زیرا که شوهر صاحب نصف  
 است و دو خود بر ایشان می باید اقل مخیر که از روی نصف و  
 نشان می خرد که از شش باشد شوهر را سه باید و خواهر اعیانی  
 را چهار مخیر از سهم شش آمد یکی از عمل کردیم مد عاید باشد  
 اینقدر

سهم مستقیم آید پس بر تقدیر حیوة مفقود مد از هفت و میان  
 هفت و هشت نسبت میباشد است پس یکی یکی در کل یکی ضرب  
 کردیم پنجاه شش شد شوهر را از مد حیوة چهار بود در مد وفات  
 که هفت است ضرب کردیم بیست و هشت شد و نیز از مد  
 وفات سه بود ضرب کردیم از مد حیوة که هشت است بیست و چهار  
 شد بوی دادیم و چهار سهم موقوف در ششیم و هر دو خواهران از مد  
 حیوة دو بود از مد وفات که هفت است ضرب کردیم  
 چهارده شد و نیز ایشان از مد وفات چهار بود در مد حیوة  
 که هشت است ضرب کردیم سی و دو و اقل آن که چهارده بود این  
 دادیم و هیزده موقوف در ششم اگر مفقود زنده ظاهر نشان چهار  
 که از نصیب شوهر موقوف بود و آن نیز شوهر داده شود و باقی  
 چهار سهم بمفقود داده شود تا او را با خواهران بخش برابر آید



حکم لکن من خط الانبیاء و مجموع تصحیح پنجاه شش قسم تمام شود  
 و مستقیم آمد اما بعضی بخرج این دین مختص اگر بنویسم دراز شود  
 و مظل برای مبتدی پیدا شود و بسبب این معنی نتوانم و الله اعلم  
 بالصواب فی مرتب ادوات المرتبه و قتل اولی فی بدر الحرب  
 و قتل العاصی علی قریه بدر الحرب فاکتبه فی حاله اسلامه فلو لوثه  
 المسلمین و ما لکتبه فی حال ردیه بوضع فی البیت المال عندی  
 حنیفه زمره و منه ما جمیع المورثه المسلمین و عند ان فی رحم  
 الکلبان بوضع ان فی بیت المال و ما لکتبه بعد الذی بدر الحرب  
 فتوفی بالاجماع و کسب المرتبه جمیع المورثه المسلمین بلا خلاف  
 بی اصحابنا رحمه و اما المرتبه الاثر من اصحاب الامن مسلم  
 و لا من مرتبه مشقه و کذا لکن المرتبه الا اذا ارتد اهل ما جنت جهنم  
 علی غیره متواترون این فصل است در بیان حکم

مرتبه

مرتبه چون غیر مرتبه باشد نشود و باید از حرب پیوندد و قاضی  
 پیوستن او حکم کند پس بعد مال او در عاقله اسلام کس کرده بود  
 و از ان مسلم او را باند و مالی که در حاله ارتداد کس کرده بود در  
 بیت المال منقذه و این قول امام عظیم الوصفیه است رضی الله عنه  
 و نزدیک صاحبیه هر دو کس برای و از ان مسلم او را باند و کس کرده  
 امام شافعی رحمه هر دو کس در بیت المال منقذه و آنچه مرتبه پیوستن  
 بدر الحرب کس کرده است ان کتبیه است باجماع علماء  
 رحمه الله تعالى علیهم اجمعین و فی کس مرتبه شده است کس او را  
 بدر حال کس کرده است و از ان مسلم او را است و درین اتفاق  
 است میان علماء فقه رحمه الله تعالى علیهم و مرتبه را از هیچ کس  
 میراث نیاید نه از مسلم و نه از مرتد مگر آنکه عیاد یا نه اهل دینی  
 یا اهل ولایتی محمد مرتبه شوند انجا میان خویشی میراث برند

فی حکم الاسیر حکم الاسیر حکم سایر المسلمین فی المیراث  
 علم یقار دینه فاما قار دینه فی حکم المردوان لم یعلم رده  
 ولا جوده ولا موتة فی حکم المفقود این فصل است در بیان  
 اسیر و اسیر اگر کویسکه شخصی از اهل اسلام باشند هر چنان اودا  
 بندگ کنند و در دار حرب بر بند و حکم اسیر در حق میراث هیچ حکم  
 دیگر مسلمانان است ما دام که بر دین اسلام ثابت باشد و اگر عیاذ  
 بالله تجاوز دین اسلام بکند پس حکم او چنانچه مرند در حق میراث  
 گفته شده است و اگر شخصی را در میان دار حرب اسیر بردند  
 و اینجا در دار اسلام هیچ حال معلوم نیست که زنده است یا مرده  
 یا بر دین اسلام ثابت است یا از دین برگشته است مرند  
 است و مجهول حال است پس حکم او حکم مفقود است و اما  
 اعلم بالصواب فصل فی الغرق و الخرق و المهدی

اذا مات

اذا مات جماعة ولا یری ایهم مات او لا جعلوا کانهما متا  
 جميعا قال کلوا من ثمره الا حباء ولا یرث بعض الا موت  
 عن بعض و هذا هو المختار و قال علی ابن مودود رضی الله عنهما  
 یرث بعضهم من بعض الا یرث کل واحد منهم من صاحبه و اما  
 اغرق الاقام فصل است در غرق شدن کان و موت شدن  
 و هم شدن کان چون میرد چنانچه و معلوم نشود که کاه ایشان  
 اول مرده است حکم کرده نشود چنانستی که هر یک وقت مرده  
 بلا تقدیم و لا تاخیر پس مال هر یکی از آن مردگان و ارثان هر یک  
 باشند که زنده اند و آن مردگان که حکم بموت ایشان بیکجا  
 کرده شده است بعضی از بعضی میراث ببرند و فتوی همین  
 قول است و از حضرت رسد الله الفای علی ابن ابی طالب  
 و مقبول حضرت و در عهد ابی ایمن محمود رضی الله عنهما



میفرماید که میراث برندان مردگان بعضی از بعضی میان خود و این  
 در صورتیست که مثلاً بکر و خالد هر دو پدر و پسر اند بکر پدر است  
 و خالد پسر است و هر دو در کشتی سوار شدند بیکبار غرق شدند و  
 با اینکه هر دو یکی در آتش سوخته شده اند یا هر دو در یک دیواری خفته  
 بودند دیواری افتاده و هر دو زیر دیوار یکبارگاه مردند معلوم نکند که هر کدام  
 سابق است چون تقدیم و تاخیر موت ایشان معلوم نباشد  
 من حیث الشریع حکم کرده شود چنانست که ایشان به روپس  
 هر دو در زمان واحد مرده و بیکدیگر ای یکی از دیگری میراث  
 ببرد و اینجاست که بکر است و ارثان او را که زنده مانده اند <sup>ایشان</sup>  
 بگیرند و حصه خالد هیچ نباشد در مرتبه بکر و این مرتبه خالد است  
 و ارثان او که زنده مانده اند ایشان قسمة کرده بگیرند و حصه بکر  
 هیچ نرسد و فتوی اینست که قول است اما میراث بکر و خالد هر دو

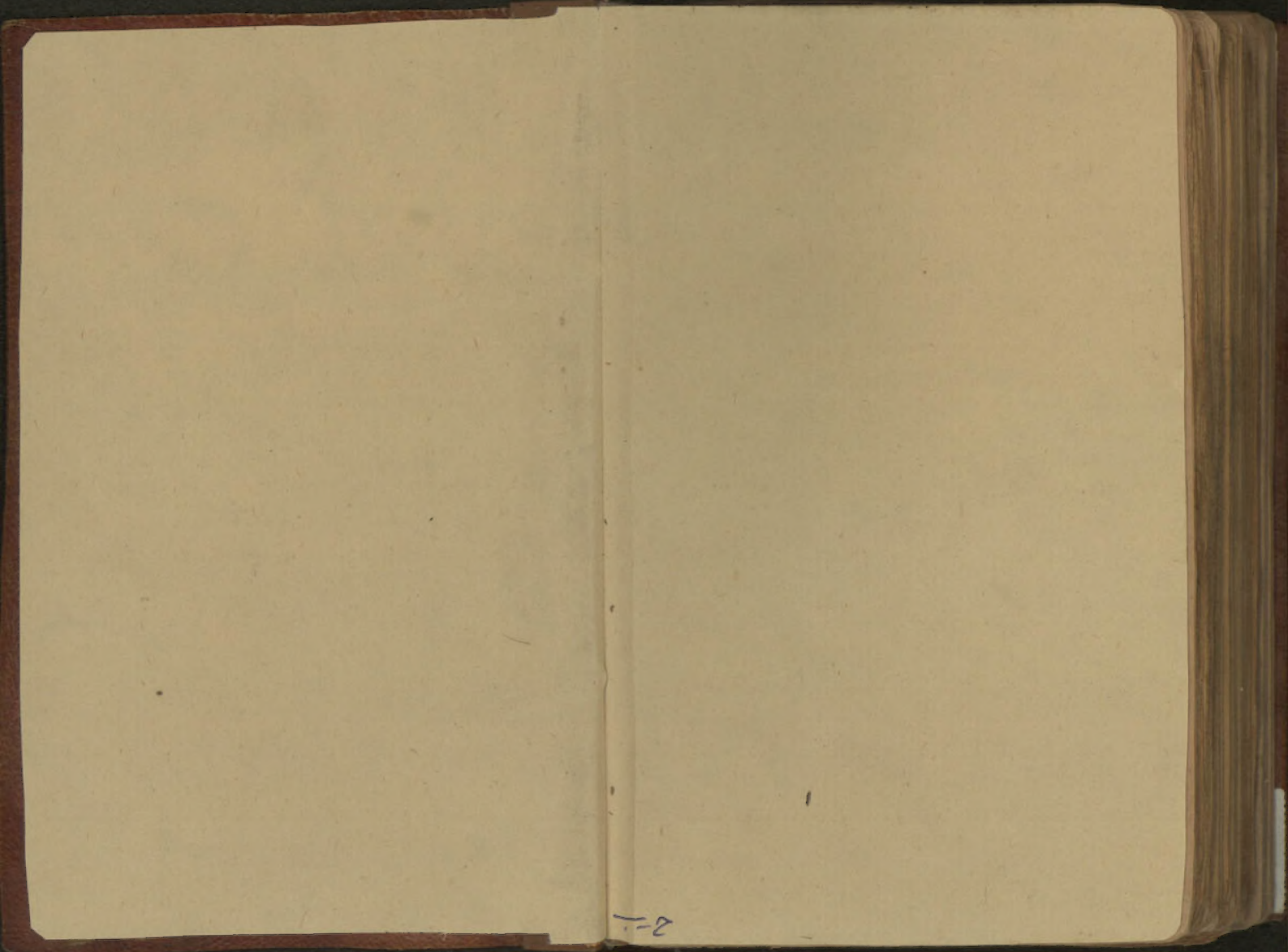
و نفقه

و نفقات عبد الله بن عباس معهود چنین میفرماید که در صورت  
 این صورت بکر از خالد میراث برد و خالد از بکر میراث برد  
 چون مال هر میان و ارثان که زنده اند مقسوم کنند حصه پسر  
 که خالد است بگیرند و بوارثان خالد دهند و چون مال پسر میان  
 و ارثان او که زنده اند مقسوم کنند حصه پدرش که بکر است بگیرند  
 و بوارثان او دهند و شماره این در صورتیست که مثلاً پدر و پسر  
 دینار که است و پسر صد دینار که است پس بقول اهل ائمه  
 ظاهر است که وجه و بقول عبد الله بن عباس معهود و ارثان پسر که زنده اند  
 ایشان را قسمة از ده هزار که است اگر قسمة بیکصد از ایشان بوارثان  
 پدر و پسر میان ندارد بلکه ایشان که و ارثان پسر از نصیب  
 پدر که محسوط شوند و اینم با بصواب و ایما مرجع و اما  
 ای کاف عبد الله بن عباس بوسع ما اینجی در علم و کتب حد

در این علم آورده بعضی اهل دلائل و خط و قیام  
از مروت و لطف و عطاء خیر یاد آرند نفس الیکبرایه نام و فضلا  
و هر آنکه بخواهد بگوشت نظریه ظهور نماید باید خط و سه و دریا بیند  
ما صانع دلائل اعانت فرمایند و بصفه تری عیب از کد  
پوست اعنایه ماجر و عند الفاس مشهور گردد اللهم اغفر  
لی صحتی ایمن و ناریه بحرمه و لاجب ایمن الیک و ازین بیدار  
نجات آید عباد و محرومان و محرومین بر حمت مایه انوار الی  
نام مذکوب بترجمه فارسی







مخطوط